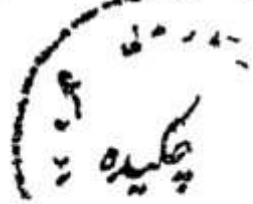


# کافی الا علی ولا سیف الا ذوالفقار

الحمد لله والمنه که درین اوان بکت نشان زمان سعادت توانان



قلم هدایت علم جناب غفرنا

قدسی القاب خضر بیابان شریعت غر

یوسف کنعان ملت بیضا مجذوبین حضرت خیر البشر علی اس

المبایة الثانية عشر المجتهد علی الاطلاق العلامة المشتهر فی الافاق مولانا الملکم

وسیدنا المفی المسمی ولد ار علی تغره التسم بلطفه الخفی والجلی رساله ناوره

روزگار و عمده احصار المسماة بـ **دوالفقار** در جواب باب و از دم

تحفه اشاعریه حسب بایش جناب عالم نبیل و جلیل فی الدرجه الرفیعه والرتبه

المنیقة حاج الحرمین الشریفین مولوی سید شریف حسین خان صاحب

ولد ار شد جناب ار سطور زمان و فلامون و بان مولو

سید رجب علی خان صاحب مجاهد

اوام الله اقبالهما و زاد

اجلا لهما

۱۲۸۱ هـ

بعد تصحیح و مقابله از چند نسخه برای انتفاع انام و افاده عوام و دست خط اجری

## مطبع مجمع البحرين لهیاء طبع رشید



۹۰۹۶	دفعہ نمبر
الف ۲۰	فہرست نمبر
	کتاب نمبر



الحمد لمثبت الحق ومزيل الباطل والصلوة على الدعاة الى سبيل النجات محمد وعترته  
الذين خصوا بالمناقب والفضائل سيما على هادي المصلين دافع شبهات المرسين قائد الكرام  
البررة وقاتل الكفرة الفجرة ابي الائمة وسراج الامة قسيم الجنة واللظى اية الله العظمى  
الوصي المطلق والقائم بالحق الذي غصبوا حقه في السقيفة والشورى امير المؤمنين علي <sup>عليه السلام</sup>  
اما بعد برأت ضمير فيض نذير طالبان صراط سوي تاركان سبيل غي ظالم وروشن باد که یکی از نوادر  
سوانح که درین عصر بطور رسیده اینست که شخصی از خاندان تصوف و تسنن نظر باین که علمای شیعه از  
قدیم الایام از کتب مخالفین علمای ایشان را ملزم و مبہوت و مخم و محجوج ساخته اند اراده نمود کہ بتقلید  
شیعیان از کتب اینها علمای شیعه را ملزم سازد و تفہید کہ اگر این امر ممکن بودی اسلاف مخالفین کہ برابر  
افضل و اعلم خلاف ایشان اندکی و لہای خود را ازین غم و خصمہ خالی نمیاختند باجملہ سبب کوتاہ بینی  
و عدم حیا از اطلاع نقادان و ارباب بصیرت شرم ناکردہ بر اثبات قصور خویش سجلی نوشتہ و اوراتی  
مانند نامہ اعمال خود تیرہ و سیاہ کردہ و بتقلید مقتدایش بکلمات ضلالت سیات مشابہ و مانا بکلام لہجہ  
روح کثیر الفتوح جناب اجاب الاتباع حضرت رسول مطلع را آزرده و انتہ و درمن قال رباعی خاقانی  
انکسان کہ براہ تو میر و ندہ نراغ اندوز راغ را روشن کب آریوت و کیرم کہ مار چوبہ کند تن بمشکل مار و



بشکل باره کوزهر بر دشمن کو مهره بهر دست و بهر چندان فرخوات که بطور و طرز صحیفه ملعونه توطیه و تمهید  
 یافته در خور جواب داخل حسابیت و نیز عمر گرامی با که مایه تحصیل ثوابات ابدیت و اوقات شریف با موی که  
 در نظر انوار اولو الابصار و قی در تبه نداشته باشد صرف نمودن بی حاصلی است، لکن اکا ملین این عیناعت  
 از فرقه ناجیه امامیه نگاه التفات بجانب این مقدمات ننمودند تا بر دو جواب که تفسیر اوقات خود نمایند این که  
 از نقض کلام مجهول الاسم و الجسم عاجز آمدند و هر جا بلی از مخالفین که این سخن را محل بر تصنیع نماید رجوع بکتب  
 کلامیه علمای امامیه نموده مسایل مروده سنیان را در انظار مطالعه فرماید تا صدق این گفتار بر او ظاهر  
 و باهر گردد بلکه این معنی نزد جمهور اهل سنت کالشمس فی رابعة النهار بر تبه عیان است که حاجت به بیان نیست  
 لیکن نوبت مطالعه مقدمات مسطوره چون باین قاصر بی بضاعت رسید بخیا ل آنکه جامع اباطیل و اکاذیب  
 کلام مزور عام فریبش را که مصداق کسر اب بقیعة بحسبه الظان ماء حتی اذا جاء له لم یجد ماء <sup>تسبیح</sup>  
 هست اگر کشف تلیعات و رفع مغالطات ان بعمل نماید و با وجود ناقصی چند از احزاب خود که خراز  
 حقیقت مذهب حق امامیه ندارند بیان نموده بکمان حقیقت مسلک تسنن نسبت عجز و قصور به شیعیان  
 نماید و در مجمع عوام ناس زبان بلاف انا خیر منه کشاید پس حکم خیر الکلام ماقول و دل کلماتی چند در کمال ایمان  
 و اختصار برای دفع خیالات واهیة مشارالیه بکفر تحریر و رکورد م تا خل در اوقات کمتر شود و بهجت ممیز  
 حق و باطل انمودگی باشد از تفاسیل که بحول و قوت قادر علی الاطلاق اگر اراده بان تعلیق میگرفت بمنصه  
 ظهور میرسید و هر گاه غرض ازین بیان محض تحصیل رضای ملک منان است و نصرت دین حضرت سیدم  
 جان غرضی دیگر این آن امید داری از فضل عظیم الله سبحانه است که موجب دفع غضب اهل بغی و عناد  
 و دفع جل مرکب اصحاب فساد گردد و بحق الحق و القائل بالصدق مخفی نماند که ناصب صداوت اهل بیت باب  
 دوازدهم که در قول و تبر انوشته و بالفعل احقر العباد و با بطلان ان سر اسر باطل بر داخه چون کلمات خشن و  
 بنا بر مصلحت کمتر مندرج ساخته اول بواسطه بعضی از اصدقه خود بر روز داد لکن اذ فقیر بر دفع آن پرداخت  
 و الحال چون بعضی از ابواب آن کتاب بیکر هم بنظر رسید و دید که کمال درشتی و بیوده گوئی که در آن  
 عن اب عن بعد عن المنقلب باللفظ الغلیظ باور رسیده و در تجوین و تنقیص فرقه ناجیه اشاعته و علمای  
 کرام ایشان بکار برده بنا برین خاطر رسید که بعضی از ان الفاظ بیوده او قبل از شروع بمطوبت کر نماید  
 تا مولف کتاب احیاناً اگر بمقتضای مصرع کلوح انداز را پادشاه سنگ است و بعضی از سخنان خود را در کتاب



و شتی و خشونت بلوه گرساز و معذور باشد پس باید دانست که در موضعی از باب هم میگوید کوشش نهاده و بهیچ  
 اخوان الشیاطین و افتراوات این مظهر حلی و این شهر آشوب را زنده رانی که از نفس غریبی و شهیق حماری بیش نیست  
 و ایضا در باب تقیه میگوید در مسایله شیعه افراط اینها را نظر باید کرد که با دلی طمع در مان و منصب بلکه توقع  
 اعزاز و اکرام در مجلس گفتن صاحب قبله در کلام دین ایمان خود را ترک داده کلمه مخالف میخوانند و هرگز  
 بهجرت را واجب نمیدانند از آیات قرآنی که صریح عتاب بر ترک بهجرت چشم پوشی و اغماض میکنند و در کتب  
 ایشان موجود است من جلی خلف سنی فکانا خلف بنی صیحه مرتبه سفاکت که نماز خود را  
 کردن برای آتش و پلاد و متوقع ثواب بدان نماز زیاده بر ثواب نمازها دیگر ماندن از اینجا معلوم شد که در حقیقت  
 بغایت سست اعتقاد اند و در مذهب دجوسی از خیرت دین ندارند و گلی تعصب ایشان در بدگوی طعن و تشنیع  
 صحابه کبار صرف می شود و مشقت دینی را هرگز گوارا نمی کنند و متاع قلیل دنیا و راحت و لذت این جهان  
 بهزاران مراتب از ایشان عزیز تر و مهم تر است از منافع عظیمه دین و نعم مقیم آخرت و ایضا جایی دیگر میگوید  
 این است یهوده سرکامان و محققان این فرقه تابعوام اینها چه رسد و ایضا در مقاصد متعه میگوید که اگر  
 چند روایتی ضعیف واهی در کیسه ابن بابویه و خاندان فتح آمد شیرازی مثل لکنهای حیض مخفی و مستور و غیره  
 آنها را باور نکرد چه لطف کدام منت است و ایضا در مقامی میگوید شخصی از شیعه با ما و یا خواهر خود زن نکند  
 و با پسر و برادر خود لواط نماید و تمام عمر در شرب خمر و اکل خنزیر و اکل ربا و کذب و غیبت مداومت نماید  
 که اصلا از وی نپرسند بلکه اینهمه در حق او مثل روزه و نماز و موجب ثواب باشد این مذهب خود از مذهب  
 اباجیه و زنا و قمار و در ترست زیرا که غایت کار ایشان نیست که این امور را مباح دانند و بر ارتکاب آن چون  
 عتاب شده باشند و اینها برین امور متوقع ثواب اند و عبادات میدانند انتهی کلامه چون ازین قبیل کلمات  
 یهوده در کتاب او بسیار است و غرضی باستیجاب آن متعلق نشده لهذا باینقدر اکتفا نموده شد و هم پوشیده نماند  
 که چون درین ایام مجسته فرجام سبب اقتدار و رسا و مومنین تفضل الهی شامل حال ایشان گردید و اکثری  
 از نواصب متصوفه برای تحصیل رخارف و نیامی و کج شیوه قدیم خاندان کاسه لسیان بنی امیه و عباسیه  
 بوده و در لباس تشیع خود را زیب و زینت میدهند و بنحو خاک گرد بلامی معلا را که سبب وسیله نجات مومنین  
 و دست گرفته دامن ترویج و ام شیعیان گردانیده ازین ساده الواح اخذ و جرمینا بندگان خطا فاطر  
 گذشت که بطریق اجمال معنی سنی و صوفی و بعضی از خواص ایشان را که حدود قدیم خاندان ایشان



انسان اعتبار اند بیان نماید پس بدان و فقل الله فی الدارین کہ کسی است کہ بعد جناب حضرت سید المرسلین  
 خلیفہ حق الہی بگرداند و اعتقاد داشته باشد کہ او خلیفہ و جانشین حضرت باستحقاق بوده نہ بغصب و عدوان  
 و از خواص او یکی این است کہ میگوید و در کہ از جناب حضرت سیدۃ النساء ضبط نموده حق بطرف او بوده  
 نہ بطرف جناب عہدہ مظلومہ پس کہ او چنین اعتقاد داشته باشد اوراستی باید داشت کوشب و روز سجد  
 نماید سی معلا و دست داشته باشد و بی استعانت بنام نامی علی ابن ابیطالب بنشیند و بر نخیزد و لاف و غلامی دوست  
 و بیست زندامان صوفی پس مذہب مختلفہ دارند و چون اکثری زاہل ان مذہب منقرض شدہ اند لہذا بعضی  
 بعضی اصول و فروع صوفیہ کہ حال شیوع تمام دارند و گاہی رہبان تشیع آمدہ عوام شیعیان را کول میدانند  
 و گاہی مقتضای وقت اظهارتسارن نموده علم مخالفت شیعیان بر جمعی افزاند اکنفا نمایند پس باید داشت  
 کہ آن صوفی کسیست کہ قابل وحدت وجود باشد و حاصل آن مذہب این است کہ تمام این عالم کہ مستعین  
 ذات حق سبحانہ تعالی است و فرق اعتبار نیست گاہی خود را بصوت ابلیس نمایند و گاہی بصورت محمد و  
 گاہی بصورت سک و نوک و گاہی بصورت انسان گاہی خدا را تشبیہ میدهند بدریا و عالم را با موج  
 و گاہی نہایت بکل و مخلوق را بکوره و گاہی اسبجانہ ابداد و خلق را بحروف یعنی چنانچہ دریا عین موج است  
 و طالعین نوره و مداد عین حریف و چنین خدا عین خلق است و باین مضامین شعرا گفته اند و میخوانند و قص  
 میکنند و حال و جد آنرا نمی نامند و آنرا از جملہ عبادات میدانند و از جملہ اشعار بزرگان ایشان است شعر  
 بامر بدان ان فقیر محتشم مایزید آمد کہ نک یزدان منم گفت ستانہ عیان آن وفون لا الہ الا انا ہا  
 فاعبدون و ہم از انجملہ است نیست اندر جبہ ام غیر از خداہ چند جوی در زمین و در سما و ہم از انجملہ  
 و در ذات و صفات ہر کرا باشد سیر ہر گز نبود در نظرش صورت غیر و در شرب کی شود بادہ و آب  
 در مذہب او یکی بود و سجد و دیر و صاحب فلاح میدزدی صوفی گوید کہ حضرت سید شریف قدس سرہ میگوید  
 مشکلی و صوفی مناظرہ کردند متکلم گفت کہ بیزارم از ان خدائی کہ در سک گریہ ظهور کند صوفی گفت بیزارم از  
 خدائی کہ در سک گریہ نہ نمود و از انجملہ کلمات بایزید کہ در حق حلاج گفته اینست فرو تو ذاتی و خدا  
 پاک هستی بت صورت بیکرہ و تکستی و ہم از اشعار اینست گاہ کوه قاف کہ عفا شوئی گاہ خورشید  
 گئی دریا شوئی و از جملہ ابیات فرید الدین عطار این بیت است خود ہمیشہ و پیام آوردہ کشت خود  
 کافر و نمود انکار خود کند سازہ ہر گناہ کہ هست خود کند باز توبہ استغفار و محی الدین کہ پیشوا



فاکمین بوجدت وجودت و در خصوص خود افضل از انبیاء دانسته و خود را حاتم الاولیاء شمرده نه جناب حضرت  
 صاحب الزمان را و گاهی نسبت خطاب حضرت نوح میرد و گاهی سر بخون طاهر و مطهر میداند و ابی کریم  
 مامون را که دشمن خاندان این بیت اطهار بود بمزبک کاه کنان خود را حکم نمود که ایشان قبر مبارک حضرت امامین  
 بر طرف سازند و انجا کشت کمار و زراعت نمایند طبع طاهر و باطن دانسته و غزالی که یکی از سرکرده های اهل  
 و تسنن است گفته که هر که بریزد لعن کند او ملعون است و شیخ عبدالقادر جیلانی که پیرو تکیه ایشان است در غنیة  
 الطالبین گفته که روز عاشوراء عید باید کرد و چنانچه از باعث وفات ابی بکر که افضل از امام حسین بود عید  
 و شنبه بر طرف نشد همچنین بسبب وفات امام حسین عید عاشوراء موقوف نموده شد و بهم در غنیة گفته که عا  
 فیفة بحق بوده بالجمله امثال این کلمات مفرغ فرقه بسیار است که ذکر آن موجب تطویل کلام است و هرگاه  
 استیفاً تمام کلام کفر انجام اینها نمودن دشوار است لهذا بد کرده و سه حدیث که از جناب امیه معصومین  
 در مذمت آنها وارد شده گفتا بنمایم از آن جمله حدیثی است که روایت کرده آن را شیخ جلیل الدین محمد  
 علی که قال النبی صلی الله علیه و سلم لا تقوم الساعة حتی یخرج قوم من امتی اسمهم الصوفیة لیسوا  
 بامتی و انهم یهود امتی الی ان قال هم اضل من الکفار و هم اهل النار حاصل مضمون اینکه پیش  
 ازینکه قیامت قائم شود جماعتی در امت من بهم خواهند رسید که اسم آنها صوفی خواهد بود و آنها  
 در حقیقت از امت من نیستند بلکه در جمله یهودان محسوب اند و آنها بدتر از کفار اند و از اهل جهنم اند و آن  
 حدیثی است که روایت کرده الفاضل الکامل مولانا احمدار و بیلی از امام علی بن محمد الهادی در حدیث  
 طولانی که فرمودند و الصوفیة کلهم من مخالفینا و طریقهم مغایرة لطریقنا و انهم  
 الا نصاری و مجوس هذه الامته الی آخر الحدیث حاصل مضمون آنکه جناب امام علی تقی  
 فرمودند صوفی تمام آنها خواهد اظهار تشیع کنند و خواه تسنن مخالف طریق ما اهل بیت تند و طریق  
 آنها غیر طریقه ماست چه آنها خدا را عین سگ و خوک میدانند و آنچه آن را حق تعالی حرام کرده  
 پسند دارند بلکه آنرا عبادت میدانند و نیستند آنها مگر نصاری که عیدنی را پسر خدا میدانند یا مجوس  
 این است اند که قایل بدو خدا هستند نیز و ان ابر من ایضاً روایت کرده است از امام رضا که فرمودند  
 لا یقول بالتصوف احداً الا لدعة او ضلالة او حاقة حاصل آنکه جناب امام رضا  
 فرمودند که هیچکس مذهب تصوف را اختیار ننماید مگر از روی مکر و خدعه یا گمراهی و ضلالت یا جمل



یا جہل و حماقت و ایضاً روایت کرده است از حضرت صادق علیہ السلام قال قال رجل مر اصحابنا المصادق  
 جعفر بن محمد علیہم السلام قد ظهر فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیة فماتقول فیهم فقال انهم  
 اعدائنا فمن مال الیهم فهو منهم و یحشر معهم و سیکون اقوام یدعون حبنا و یملون الیهم  
 و یتشبهون بهم و یلقبون انفسهم بلقبهم و یأولون اقوالهم الا فمن مال الیهم فلیس منا  
 و اتا منہم براء و مر انکرهم و رد علیهم کان کما جا هذا الکفار بین یدی رسول الله  
 حاصل ان کتب شخص در جناب حضرت صادق علیہ السلام عرض نمود کہ قومی در میان ہم سیدہ اند کہ انہا مردمان صوفیہ  
 شمار براب اینہا چہ میفرمایند جناب صادق علیہ السلام فرمودند بدرستی کہ انہا دشمنان با اہلبیت اند پس سیکہ سخت  
 نماید بطرف انہا او ہم از جملہ انہاست و او با انہا محشور خواهد شد و زود ہست کہ قومی بہم خواهند رسید  
 او عای و ستی نمایند و با وجود این سخت بطرف صوفیہا نمایند و در لباس و گفتار با انہا خود را متشبیہ سازند  
 و خود را لقب بلقب صوفیان کنند و اقوال انہا کہ عین کفر و زندقہ ہست تاویل نمایند پس انہا نیستند ما از انہا  
 نیز ابریم و سیکہ انہا انکار نماید و رد بر انہا کند ثواب و مثل ثواب کسی ہست کہ ہمراہ رسول اللہ جہاد کردہ باشد  
 و از انجملہ حدیثی ہست کہ روایت کردہ ابن حمزہ و سید مرتضی رحمہما اللہ عن محمد بن الحسن بن الخطاب  
 انه قال كنت مع الهادی علی بن محمد فی مسجد النبی فی المدینة فاناہ جماعة من اصحابہ  
 و منہم ابو ہاشم الجعفی و کان جلا بلیغا و كانت له منزلة عظيمة عندہ ثم دخل المسجد  
 جماعة من الصوفیة و جلسوا فی جانبہ مستدیرا ناحیة و اخذوا بالتہلیل فقال لا تلتفتوا  
 الی هؤلاء الخداعین فانہم خلفاء الشیاطین و مخر بواقعا لدین یتروہدون و لا راحة  
 الاجسام و یتجدون لتصیبا لا نعام یتجمعون عمر احتی یدبھوا للایکاف حمر الا یملون  
 الا بغرر الناس و لا یقلون العناء الا ملأ العساس و اختلاس قلب الدفاس یتکلمون  
 الناس باملائیہم فی الحب یطرحونہم باذلائمہم فی الجبا و رادہم الرقص و التصدقة  
 و اذکارہم التزئم و التغنی فلا یتعہم الا السفہاء ولا یعتقدہم الا الحمقاء فمن ذہب  
 الی زیارة احد منہم حیا او میتا فکانما ذہب الی زیارة الشیطان و عبادة الاوثان  
 و من اعان احد منہم فکانما اعان یزیدا و معاویة و اباسفیان فقال جل مر اصحابہ  
 و انکان معترفاً بحقکم قال فطر علیہ شبه المغضب قال دع ذاعنک من اعترفون



— 512 —



باشندان را حاصل آنکه صوفیها که بسبب خدایت طینت و عداوت دیرینه که با خانان دارند  
 عصمت طهارت می دارند هر چند خواهند که باظهار شعبده و سحر و زامه سره صلی علی  
 جناب ائمه اطهار را که انوار الهی اند از دیدهای ظاهری بیان مخفی پوشیده سازند لیکن هیچ جادو  
 الهی را نموده که انداز خود را یوماخو ماده اغریای خلایق روشن سازد اما در این  
 بطن حضرت صاحب الزمان همه مذاهب باطله ظاهر و غالب گردانده اند که کفر و اهل بدعت این را کرده اند  
 و نا بجملة حدیثی است که روایت کرده مولانا احمد اریلی عن احمد بن محمد بن ابی نصر البرقی و محمد  
 اسمعیل بن بزیع عن ابی صفا قال مرید عند الصوفیة ولم ینکروهم بلسانه او قلبه فلیس منا  
 و ما انکرهم فکانما جاهد الکفار بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله جناب امام رضا فرمودند که شخصی که  
 نزدیک او ذکر صوفیه بمیان آید و شخص بر آنها انکار زبان با بهاب نماند آن کس از شعبیایان نیست و کسی که بر آنها نکار  
 نماید پس تبه و مثل مرتبه کسی است که در رکاب جناب حضرت رسول خدا با کفار جهاد کرده باشد باجملة از امثال  
 احادیث مستفیضة که متعاب آن موجب تطویل کلام است اقوال علمای کرام که محرم مذاهب ایه وین و صحابه  
 اسرار آن حضرت اند و ضعیف تمام داد که صوفی خواهان اظهار تشیع نمایند و از اصحاب ثلاثه تبرکند و خواه سنی باشند  
 و از مریدین حسن بصر چون اصول و معتقدا و عین کفر و اعاد است احتراز نمودن از دو واجب لازم خصوصاً  
 صوفی شیعی چون دشمن خانگی است بزار می جستن از دو واجب ضرور تر خواهد بود حاصل آنکه مصرع از دشمن  
 حذر باید کرد و بطریق شناختن موافق و مخالف چون ابجمله کار مشکل است لهذا بخدمت اخوان مومنین که  
 التفات بطرفین داشته باشند ملتزم میگردد که چنانچه متاع و نیوی از صرفان جوهریان جوهر نموده نیک از بد  
 امتیاز میدهند و هر چند بت پرست باشند و بر آنها اعتماد نمایند همچنین باید که از علمای دین و صلحای علمای  
 خاندان ائمه طیبین طلب بر آن که صفای مذاهب دین اند شکشاف امر نموده میان شیعی واقعی و شیعه تغلیبی امتیاز  
 دهند و اگر این را دشوار باشد طریقی از ان ایسان تر این است که ملاحظه نمایند که مصاحبان و جلیب او از کدام  
 و آنکه حسن سلوک نیست پس باید بدین مسئله متنبه بود ای الجنس میل الی الجنس باین تقریب احوال و عاقلین ناس بوجه  
 میباشند و در این باب از ابی البیرون هر گاه که این استهت شروع میگردد و مطلوب باشد التوفیق قال  
 من تهت به غیر عملی باب از دهم در تولد و تاه معنی قول محبت است و معنی تبرع و ادوات و برین بحث  
 آنکه چند مذاهب را بهر پیران پیش باید نهاد و ان مقدماست از روی اقوال علمای معتبرین شیعه و آیات



با اثبات یاد رسانیدن این سخن نیز از عقده‌ها تامل نمود تا چه ظاهر شود و واضح کرد که قابل قول است و لا کذب فی  
 الدام است بر من بعد از تبعه و اصل قول است بر ما و داخل نباید و اول قول پوشیده و مخفی مانند که این عبارت  
 الحسین است صریح که او را اینجا التزام نموده که با آنچه درین اجزای شیعیان احتجاج نماید در عدم تحقیق لعن  
 ایشان و از این باب اینها از اصول و عقاید شیعه باشند و اصل قول است بر ما و اول قول پوشیده و مخفی مانند که این عبارت  
 بن یحییان در اینجا بیان کرده می شود تا تحقیق اصل مطلب و بلیغ گردد پس بدان که از جمله اصول مقرر  
 پیش شیعه اثنا عشر اصول دین است که عبارت از توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد باشد و از این  
 هر که فی الجمله کتب کلامیه ایشان را مطالعه نموده این مطلب او و وضوح تمام دارد پس بناء علیه شک و یبسی نیست  
 و اینکه امامیه منکر یکی از اصول مذکور را موافق میدانند و او را از جمله ملائین می انگارند خواه با جناب حضرت  
 اظهار نمودت و دوستی نمایند یا نه و اعتقاد اینها این است که منکر کذا می مخلص و از حیم و ابدا با و معذب بعد الیم  
 خواهد بود و از بی منکر امامت را با وجود اقرار او به توحید و نبوت و معاد کافر نمیدانند یعنی احکام کفار را  
 در دنیا بر آنها جاری نمی سازند و ایضا از ضروریات مذهب شیعه بلکه ضروری دین اسلام است که کسی منافق  
 باشد همیشه در جهنم خواهد بود و مستحق لعن است پس درین نشاء بعضی احکام اسلام بر او جاری شود و همچنین  
 از اصول مذهب امامیه است که اقوال و افعال ائمه دین حجت است پس یکی از ائمه دین بر هر که لعن کرده یا لعن  
 و حکم کفر او نموده باشد یقیناً انگیزد شیعه امامیه ملعون و کافر است و ایضا از اصول مقرر ایشان است که هر که  
 با جناب ائمه هدی عداوت داشته باشد برین عداوت بمیر او ملعون است و همیشه در آتش و زخ خواهد بود و نیز از  
 اصول ایشان است که یکی از ائمه معصومین را کسی معصوم نداند ملعون است که درین دنیا بنا بر بعضی مصالح حکم اسلام هر  
 بر او جاری شود تفصیل این اجمال آنکه بنا بر روایات بسیار محققین امامیه در کتب خود تصریح نموده اند که لعن  
 همه عقبا حکم کفار دارند و بر گنیز از جهنم بیرون نمی آیند و درین دنیا نیز در احکام کفار شریک اند اما چون علام  
 سید است که دولت باطل بر دولت حق پیش از ظهور قائم آل محمد غالب خواهد گردید و شیعیان با معاشرت و موافقت  
 و معاملات با مخالفان ضرور خواهد شد درین دولتهای باطل احکام اسلام را بر ایشان جاری گردانند که جان و  
 مال ایشان محفوظ بوده باشد و حکم بطهارت ایشان بکنند و وجه ایشان را حلال دانند و دختر از ایشان بخواهند  
 و میراث بایشان بدهند و از ایشان بگیرند و دیگر احکام اسلام بر ایشان جاری کنند تا شیعیان بکارتنگ  
 نشود و دولت ایشان بر گاه حضرت صاحب الامر ظاهر شود حکم است بر ایشان را بر ایشان جاری کنند و



"امام علیؑ کا حکم تھا کہ جو شخص کو یہ آواز ہو کہ اے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم، میں نے تم سے کلمہ پڑھا ہے۔"



و در حقیقت بر هر کسی که برای دفع مکار و بدو وجه ثابت توان کرد اول آنکه ملا محمد رفیع  
 و احاطه با حبیب ابواب الجنان که خیلی از معتبران فرقه اشاعریست تصدیق نموده است بان که در میان دو مذهب  
 برای آنکه در نیوی مخالفت ممکن است و حال آنکه محبت ایمان هر یک محبت دیگری دارد و دوم آنکه با عتقا و شیعه اشاعری  
 نیازین دو مذهب شلایع این بابوید و سید مرتضی علم الهدی در بعضی سبایل مقدمه یا در صحیح روایات و وی مثل خبر  
 متعلق و غیره مخالفت متحقق است با هم بجهت اتحاد مذہب محبت یکدیگر دارند پس مخالفت اعم باشد از عداوت  
 پس جائی که مخالفت باشد لازم نیست که عداوت هم باشد آری جائیکه عداوت باشد نیاز مخالفت هم ندارد  
 نئی کلام المخالف قول چهارم بعد از چنانچه پوشیده نیست اینست که هرگاه در معنی مخالفت و عداوت  
 مغایرتی است پس آنچه میان اصحاب ثلثه و عاقله و اولیای اینها و میان جناب حضرت امیر المومنین (ع)  
 و مشاجرات واقع شده انقبیل مخالفت است نه عداوت و چون مخالفت با ایمان جمع میتواند شد مخالفت  
 مسطوره موجب سلب ایمان اصحاب ثلثه و اهل ائمهم نخواهد بود پس تحقیق لعن نباشد و هرگاه که این دانستی پس بدانکه  
 با وجود محل منافقه بودن یکی از این مقدمات مسطوره بوجه حدیده که تفصیل آن در جیب تطویل کلام است  
 در روحی شور اینک اینهمه سعی لطایل بود و وقتی مفید افتاد که منشأ لعن اصحاب ثلثه و احزاب اهل سنت و یک  
 اما به خصوص بود و را تعارض معنی مخالفت و عداوت و نئی از آنست بلکه منشأی تبار از اصحاب تو مخالفت  
 و یکبار اصول مفرقه مسطوره است خواه معنی مخالفت و عداوت متحد باشند خواه مختلف عداوت این که از تجویز  
 مخالفت میان دو مذهب که از جمله امت و رعایا باشند لازم نمی آید تجویز این مخالفت میان امت و نبی و پیغمبر  
 میان عیت و صاحبی سبحان الله که مخالفت رحیت بانبی و امامه مجوز و کجا مخالفت رحیت با رحیت حاصل آنکه  
 نیاس از قیاس اهل صلیفه اشفع و اقیح است و ظاهر با صحت عداوت اهل بیت را از قیاس نشاء هم کما ینبغی طلاع  
 نیست چه جای غیران مصرع در کفر هم ثابت در زمانه و اهلن آری نظر بخالفت خلیفه ثانی که نسبت بقول  
 نبی ایتونی بدوات و قرطاس واقع شد و همچنین در مواضع دیگر چنانچه اهل تسنن بان افتخار مینمایند این بابابر  
 اصول اهل تسنن تصحیح میتوان نمود لیکن درین صورت نکث عہدی خواهد بود که در عنوان باب الله ائمهم بود  
 و از بنی ظاہر و هویدا گشت که آنچه از کتاب ابواب الجنان ملا رفیع و اعظم نوشته اند غیر ازین که در بیان حقایق  
 و مریدین خود افتخار نمایند باین که ما هم مثل شیعیان این کتاب ایشان را حجاج مینمایم هیچ مفرقه نبی شدیم  
 درین صورت مظنه آنست که مبادا کسی از حاضرین مجلس شاه صاحب متغیظ شده مثل جواب نابینائی روایت



که وجه او بسیار قبیح و مژده و با وجود آن افتخار بکمال خود پیش آن تا بینا می نمود و خدمت این ماری را در پیش  
و بگویم که اگر این امر از طرفین بود چرا اسلاف شما که اصحاب نصیرت و مینائی بودند این امر را مهمل و بی اهمیت می دانستند  
بامثال شما که نسبت آنها از بصارت بهره و نصیبی ندارند میسید قال **الناصب غلبه علیه**  
مقدمه و محبت و عداوت گاهی جمع می شود و اندک تفصیل این مجال آنکه عداوت و دوستی بسیار شدنی  
مثل عداوت مسلمانان با کافران که بنا بر اخلاف اصول عقاید یکدیگر را دشمن میدانند و دشمنی ملی  
عداوت مسلمانان با برادر مسلمان بجهت مصالح و مقدمات دنیا و مضر طبع از اوضاع او پس اجتماع محبت و عداوت  
مختلف الجنس یعنی دینی و دنیوی خود و اصل مستبعد نیست بلکه اکثر اوقات واقع میشود اما اجتماع محبت عداوت  
مستحق الجنس مختلف النوع یا متفق النوع مختلف الصنف پس نیز واقع است مثل مومن فاسق که بحیثیت  
ایمان محبوب است بدلیس قزاقه تعالی المومنون المومنات بعضهم اولیاء بعض و بحیثیت فسق  
مبغوض بدلیس **لا یحب الظالمین** و الله لا یحب الظالمین بدلیل آنکه نوری زینت و حسن است  
و ادنی مراتب نوری منکر بعض دشمن بدست آدمیم برین که کافر هم بجهت اعمالی که از او صادر میگردد  
مثل خیرات و برات یا عداوت و دود و دود جو اندر می خورد و در صدق گفتار محبت و بی محبوب میتواند شد یا نه ظاهر نظر حکم  
باجتماع محبت و عداوت او میکند قیاساً بر مومن فاسق مثل محبت حاتم بسبب و محبت نوشیروان بسبب  
عدالت و انصاف اما نظر دقیق حکم باستحاله اجتماع محبت و عداوت دینی میکند در حق او باین سبب که  
مقبول شدن عمل راه خدا فرع درستی اعتقاد است و چون اعتقاد فاسد است عملش نیز با اعتبار دین تیر  
خدا فاسد است **قال** بنابراینست چه جای محبت پس محبتی که با کافر محسن یا کافر عادل بهر سبب همان محبت  
و نبویست نه دینی قزاقه تعالی والدین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة بحسبه الظان ماء حی  
اد اجاءه لمرجده نسا و وجد الله عندا فواله حساب به و الله سریع الحساب پس معلوم شد  
که اجتماع محبت و عداوت این شخص از یک حیثیت محالست بدو حیثیت جائز و واقع چنانچه ملا محمد رفیع  
مناصب ابواب الجنان در قصه دو کس از سادات از حضرات ائمه نقل کرده و این اجتماع چنانکه در عوام  
ممکن است در خواص آن نیز محال نیست زیرا که مقتضای بشریت مشترک است فرقی که در خواص است حرام  
است متحقق است نه از این جهت است که احکام بشریت در خواص مفقود بود و در عوام موجود بلکه بسبب  
قلت فضائل مناقب بسبب قبح و ضعف ایمان سابقیت و مسبوقیت در ترویج شرعیت و قبل حکام



البیت همان که در جبریل و این در ۱۰۰ مانیم و نیت کلینی از حضرت امام جعفر صادق گذشت خواص است بالاجماع  
 سه وقت اند البیت یعنی اول وقت برود و اما سه و از و اوج طهرت و اصحاب خالص از شویاق و دها بر و نصهار بسند  
 از سه که در طرف مقابل است و این با نه و نه باشد مثلاً احادیثی که غیر سه که خواص است بنوعی پیش آیند که خواص با یکدیگر  
 بهتر اند و اندر نه نعل مرئی سه بر نه بخلاف آنها حدیث مشهور است **اللهم الله فی الامم ابی کانتخدا و هم غرضنا من**  
**بعثنا الی آخره** از جمله آنچه در رب البیت و انصار آمده است که اقبلا عن محسنهم و تجاوزوا عن مستهزئهم  
 و در نه از جمله آنچه در حق از و این که و و و و از و اجد امما بهم و آنحضرت فرموده است که ان امرکن مما یمتنی  
 من بعدک و لن یجبر علیک الا الله ابون محمدی بر طاعت و فرمان برداری شما صبر بخوابند کرد و حق  
 تمایز شمارا و اعانت بخوابند کرد و مگر که مانی که صبر کامل و ایند و بدلائل عرفی پیشمار از از جمله آنکه اولاد را با اولاد  
 هرگز از معادله رسیده نیست که بهما بر خود با امثال خود از گرفت و گیر طعن و تشنیع توان کرد با وجود محسن و مستهزئ  
 از ایشان نیز و از جمله آن که در و دولت جماعه میباشد خواص ان دولت مثل شاهزاد و پادشیکات و وزرا  
 و امرای که با که با بحث نشود نمایان دولت ابتدائی موجب بشا ان دولت در انتها مسکند و وسیع قیامش آنها  
 از دولت قائم شده و صوت گرفته و حق خدمت سابقه و قدم رابطه آنها بر جمیع مستقیمان دولت ثابتست و جماعه  
 میباشد نوآمده و خوشه چین این دولت پس معاملة که آن جماعه نوآمده با هم مسکینند اگر با و شاهزاد و پادشیکات  
 و وزرا و امرایان را بر نه بر بلا شبهه مسلحون و در و معاصی و محبت میکروند و اگر معاملة خود را قیاس کنند با معاملة  
 که خواص ان دولت با هم دارند از گرفت و گیر و انکار و عتاب مخالفت و مشورت با بلکه احیاناً نوبت بجنگ و قتال  
 سرانجام با هم رسیده باشد بلا شبهه و جمیع مردم ادب و تخفان دولت باشند و از جمله آنکه اگر شخصی از افراد ان  
 از اشرف ان کند که او یا شخصی دیگر از اشرف کرد و دست در مقام عداوت و امانت بدگفتن هرگز نزد عقلای  
 معذور نباشد و او را تنبیه و تعذیر بنام و گویند که تو خود نشا ختی ترا نمیرسد که با این قسم شرفا این معاملة کنی  
 انتی کلام المخالف قول هر چند نظر بطویل بلاطایل که عدیه سنیان رین مقدمه بکار برده قابل نیست  
 که با و از جوابان اعراض نموده شود ایکن بنا بر و جوهری که در صدر این جزوه گذارش یافته مجلی از قبایح  
 آن بر انگارش می نماید قول پس اجتماع محبت و عداوت مختلف بجنس معنی دینی و نیوی اخ قول قدح است  
 بدو و حواله بلکه اگر مراد شما از اجتماع مجرد مصاحبت و جوئیت پس اصلاً برای خلفائی ملته شما نیست  
 چه فایده نسبت بحال ایشان وقتی عاید میشود که بحث شرح عداوت و نیوی با محبت و دوستی حسن



با خبر این اتفاق باطل است چنانچه جامع شتات عنقریب خود هم تصریح بان خواهد نمود و قول حقیقی اینست  
 والموصات بعضهم اولیاء لبعضی هر چند در صورت سبباً محضه امر بولایت و دوستی است مومنانرا  
 باهمه یکاً ختم اینک در مورد نبوی باشد یا خروئی آیه ولا تكونوا کالذین نفرقوا و اختلفوا نیز دلالت تمام  
 برین دارد و بنا بر جمیع جماعت که از قبل شارح تقریر یافته عمده صحت ان ایتلاف و اتحاد است ایراد  
 آیات و روایات کثیره که در کتب فریقین در باب عابت تو دو و محبت مسطور است موجب بسط کلام است  
 بالجمله عداوت با مومن اشتن هر گاه خلاف حق باشد مومن است و نار و اصرار بران موجب فتن است  
 و خروج از عدالت بلکه بمقتضا لا یفرق رجلان علی الجحان الا استوجب احدهما اللیة  
 واللعة یا شران مستحق لعن و در طعن میشود اما سیما هر گاه عداوت با جنابی کنند که در شان انجناب عموماً  
 وارد شده یا علی مع الحق و الحق مع علی و یا علی لا یحبک الا مومن و لا یغضک الا کافر  
 او منافق و یا علی مر قاتلک و قاتلنی و مر ابغضک فقد ابغضک لانت معی کفشی و طینتک  
 من طینتی و انت و حی و خلیفتی علی امتی دوستی او بمصدق کریمه قل لا اسالکم علیہ اجرا  
 الا المودة فی القربی واجب معنی باشد و یا با کسی دشمنی کنند که در حق او خاتم الانبیا موافق روایت صحیح  
 بخاری غیر فرموده باشد که فاطمة بضعة منی من اذاهما فقد اذانی خسو عدا و در صورتی که آن معصومه  
 بر تبه اذیت رسا سازد محبت ک قصد حرقیت غیره که مخالفین نیز اعتراف نمایند باینکه آن معصومه  
 فرمود و کلام نکره اما اینکه دفات نمود تفصیل این اجمال حواله بکتب مطبوعه جانبین است العاقل تکفیه الا نشاء  
 دوم آن که اجتماع محبت و ایتلاف جنس را که بیاد رسا و اثبات آن شدی مذہب تسنن  
 ضایع و فاسد کردی تفصیل این اجمال آن که اسلاف جناب سامی در مقام افتخار نقل مینمایند و از عهد مناسبت  
 عائشه می شمارن این را که جناب سالت ماب نسبت بان ما و در میان که باعث قتل چندین هزار از فرزندان  
 کردید نظر باین که صغیر السن بود و ما که به شرف مزاجت آنحضرت فایز شده فرط محبت داشتند و او را  
 حمیه میگفتند و بعضی دیگر زوجات بخت خوشنود می حضرت رسول خدا شب بخت خود را بجا نشه  
 اختیار بودند پس قسماً حکم با مسکن اجتماع محبت و عداوت مختلف الجنس و می این همه سیاه  
 خود را بسا و ادسی را که مطلوب شیعیان همین است که چنانچه با وجود اختلاف جنس و خلقت اجتماع عائشه  
 و حضرت خاتم الانبیا و من فرح و لوط با ایشان اتفاق افتاد و همچنین اجتماع محبت و نبوی با عداوت



دینی نظر باختلاف میان انبیاء و ازواج ایشان توقع آمده و اهل هذا که ما اعتدلت به فاضح  
 قلیلا و ابل کنیا فاذل ما کنیت بما عدنا صبرا قوله بلی قولہ معانی المؤمن الموات آخ  
 اقول ظاہر سالك طریق اعوجاج بسا و ک مسکت مدلال بلایت ندارد چه به اوی دلالت بر ولایت به مشین  
 با هم میکت و ایه ثانیه بر این که خدای عزوجل غاسین و ظالمین دوست نداشت اورد و مطلقا ثبات است  
 و عداوت شخص واحد نسبت بشخص واحد و این معنی نظیر خبر این روایت حاصل میشود که لا یخفی علی الفطن  
 قوله ما نظر دقیق حکم باستعمال اجتماع محبت عداوت دینی میکند اقول کاش بدانند و بفهمند که درستی  
 نبی و وصی نسبت باصحاب ثلثه و عائشه و حفصه از همین باب است قوله خواص امت بالا جماع سه فرقه اند اقول  
 معلوم است که از خواص امت چه معنی اراده نموده اگر مرادش از خواص قرابت نسبیه و غیره است پس باید که  
 و غیره از اعظم خواص باشند و اگر مطلقا از خواص مقربان درگاه الهی حضرت رسالت پناهی اند باز معلوم  
 که دعوائی جماعی که بر خواص بودن اصحاب ثلثه و عائشه و حفصه می کنند که ام جماع است اگر مقصدش این  
 اجماع اهل تسنن است حالش نظیر اجماع سقیفه و شوری است نزد امامیه که بان میخواهد احتجاج بر شیعیان نیست  
 و حال آنکه در بنی و امر عهد نموده که غیر از اصول مقررہ شیعه امامیه اصلا قول اهل سنت را داخل نمیدانند تا نقض  
 عموما که عادت ایشان است اخلاف از اسلاف یاد گرفته اند محل اعتراض نیست و اگر منظورشان اجماع اهل اسلام  
 بحقیقتی که امامیه نیز در آن داخل اند پس ای بطلان سخن باید این که این را بخوانیم که لا لعنة الله علی الکاذبین  
 زیرا که امامیه اصحاب ثلثه و غیرهم را از عوام امت نمیدانند چه جای اینکه از خواص امت شمارند قوله احادیث  
 نمیرسد آنچه اقول از کلام ایشان معلوم می شود که ابوالحسن عم رسول خدا بود و پسر او بشیر و سنیان بیشتر از  
 ابوبکر باشد که غیر از شرافت پدر زن بودن ندارد قوله بمجملة آنها حدیثی است مشهور ائمه اصحاب اقول معلوم  
 نیست که درین اصحابان صحابه که بنا بر روایات بخاری و غیره که حاصل مضمون بعضی از آنها این است که  
 در روز قیامت از اصحاب پیغمبر ما چند کس را بهنم خواهند برد چون آنحضرت خواهند فرمود اصحاب  
 ائمه ملائک در جواب بعرض اقدس خواهند رسانید که اینها مرتد شدند و رجعت قهقری نمودند و داخل اند  
 یانه اگر داخل نباشند دلیل نا تمام خواهد بود و الا جائز نباشد که خاتم الانبیاء از لعن کردن متدان و اهل نار که  
 ضروری نیست با اهل دین اسلام است منع فرماید قوله و از انجمله آنچه در حق ازواج آمده است اقول آیه و حدیث  
 در مخالفت زیاده برین ندارد که مناقحت با ایشان حرام است نه این که اگر اینها امر بکفر نمایند اطاعت با بکفر



کرد و احترام شان بعمل باید آورد پس ترجمه حدیث فرمان برداری اطاعت را از پیش خود داخل کردن کم از الحاق  
 اهل کتاب گفتن نشان بدامن عند اشدیت و چون التزام نموده که از غیر کتاب امامیه اسدلال کنند کاش اعلام نمود  
 که از کدام کتاب امامیه این نقل نموده قوله از انجمله اینکه در هر دولت جماعه میباشند خواص آنست مثل شایسته او و اسکیا  
 اقوال بعد از پیغمبر در عالم مثال کلام در صورت معقول میتوان شد که حضرت بکیم صاحبه مخاطبه خطاب فرمود  
 قلوبکما عدول اندل اول آیه و قرآن بیوتکن و کتاب ج الجاهلیة تا اولی نموده باب شریع  
 بر امام برحق بمقتضا من لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة از ایمان بی برگردیده مستحق  
 ضعف عذاب موجب اول آیه مثل امرأة لوط و امرأة نوح مخلد فی النار نشده یا این که شایسته ارادگان  
 از انجمله نباشند که در شان اینها جناب حق سبحانه میفرماید انما یرید الله لهدی عنکم الوجوه اهل بیت  
 و بطهر کو تطهیر او هم میفرماید اغا و لیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتوا  
 الزکوة و هم را کون بهم میفرماید اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و جناب سید المرسلین میفرماید  
 مرکبت مولاة فعلی مولاة و انت منی بمنزلة هارون من موسی لانه لابی بعدک و انت  
 تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عتوق و غیر ذلک من الایات و الاحادیث الكثيرة و الاوجه نسبت  
 خاک یا عالم پاک و کدام ظلم و جفا ازین قبیح تر خواهد بود که آدمی نظر باین که چون اهل بیت علیهم السلام را  
 باملا نک محشور و قابیل برادر بایل پسر صلیبی آدم صفا کند و امرأة نوح و لوط هم بستر انبیاء و ابولهب هم محمد  
 بودند پس ادب نموده از آنها بیزار می بخوید و درجات اینها را با درجات ملائکه مقربین و انبیای مرسلین  
 و اوصیای طیبین قرار دهد و نظر باین بیدادی اهل زمان عدم قدرتی این ناکسان جناب امیر سید  
 شکایت میفرماید که انزلنی الذی همتوا انزلنی حتی قیل علی و معویة باجملة اگر بهره از انصاف پیدا  
 در مقابل این مثال نامربوط و غیر واقع کلام معقول و موجه مذکور میکرد باین وضع که هرگاه باد شایسته کمال  
 عدالت و حسن سلوک اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده بسیار دیگر موصوف او فرزند ششیم باشد و در  
 صفات برگزیده نظیر پادشاه مذکور باشد و آن پادشاه آن فرزند گرامی را بمنزله نفس خود میداند و حق تعالی  
 در کتاب عزیز خود شهادت بآنها و ایشان اوده و اطاعت او را باطاعت آن پادشاه بلکه باطاعت خویش  
 مقرون یا خد باشد و پادشاه مذکور فرزند مذکور را بکرات و مرآت در مجامع بتقاریب مختلفه و بیحد خود کرده  
 باشد و پادشاه مسطور را و خشری را بهمال بمنزله پاره جگر و عزیز ترین خلق در نظر دارد که اذیت او را



بمنزله از او انیت رسانیدن بخودش فرموده باشد و چنین ختری ابعد فرزند موصوف را آورده باشد از آن  
 قرآن السعدین قطبین فلک عالم و جلال بهم رسیده باشد که قابل و لیعمد و نیابت آن پادشاه باشد و تاحین وفات  
 درباره نامبر پادشاه و وصیت نیکو و رعایت حرمت ظاهری باطنی فرماید و همین که آن پادشاه از جهان بجا  
 انتقال نماید بعضی از نوآمده ها و ملازمان او نمک بجز نموده جسد مطهر آن پادشاه را در میان دوست و دشمن  
 بی غسل و کفن و دفن گذارند و فرصت اغنیمت دانسته بطریق تغلب و غصب بجای آن پادشاه نشینند و آن فرزند  
 گرامی را رسن بگو کرده برای اطاعت خود بجز عوام بکشند و از و بجز بیعت گیرند و وظیفه مقررگی در حال  
 حیات آن پادشاه بپاره جگر خود عطا فرموده باشد بطریق و ستم انتزاع نمایند و اکتفا بر آن نکرده اراده خود  
 و ولتخانه آن پادشاه نمایند در صحنی که آن فرزند از جبهه یعنی و لیعمد شش و آن بضعه و دوری خانه اش که از قریه محبت  
 خود را مرکب آنها ساخته باشد و پسر خود را فدای آنها کرده باشد و جبریل امین محمد جنبان آن دوری خانه باشد  
 و غیر آن از فضایل بسیار که دوست و دشمن در شان ایشان از خالق ارض و سما و از آن پادشاه نقل نموده اند و در دنیا  
 باشد بلکه آنست که حرق هم بغیر آن پس شک نیست که در این صورت واجب الایم و فرض تقصیر است بر هر  
 و شریف که از خوان الوان نعمت آن پادشاه بلیف بهره نصیب یافته باشد که از آن نوآمده های مکار و از آن  
 بکران حذر تیر نماید و بیزاری جوید تا فردا بفضل خدا در زمره انصار و حواریان آن پادشاه روز جزا  
 شود و از شفاعت و اعظام آن عالم پناه بخشی کامل حاصل نماید و ذلک بوالفوز العظیم و ثواب و جزا بدون تیر  
 از اعدای خدا حاصل نمی شود قال الناصب علیه السلام علیه مقدمه سیوم عداوتی که مومنین با ما هم  
 بجهت دنیا واقع شود و محل ایمان نمیشود اما مذموم و قبیح است و چون مراعات رتبه باشد واقع و شنعاست  
 و معنی مراعات رتبه آنست که هر دو از خواص امت باشند و یا بر دو از عوام و معنی عدم مراعات آنکه عا  
 با خاصی در افتد و با و بی آن کند که با هم جنس خود میگردد و خواص امت در صدر اول سه گروه بودند صحاب  
 و ازواج و اهلبیت مورقون و بعد نیز سه گروه اند علما و سادات و مشایخ طریقت یعنی اولیا پس رتبه  
 دو و دعوی بهم رسیده آن که محل ایمان نیست دوم آن که مذموم و قبیح است برای اثبات این هر دو دعوی  
 یک و ایت از کافی کلینی فحسیت ملا محمد رفیع و اعطاء قصه آنزدکی حضرت عیسی علیه السلام بر و ایت صفوان  
 جمال از کافی آورده و در آخر گفته که حضرت ابوعبید بن جراح که از گفتگو بکشت گشت خود بخانه عبید  
 بن جراح رفت و صلح کردند و نیز از کافی نقل نموده که لا یغتریب رحمان علی الخیر الا سوا حاکما



احدهما البراة والمعننة وربما استحق ذلك كلاهما قال الراوي هو مغيب جعلت  
 فداء له هذا الظالم فما بال المظلوم قال لانه لا يدعوا خاله الى الصلح ولا يتعامس له  
 پس معلوم شد كه اين قسم از رو كيهادر ميان خواص امت بوقوع آمده و معاذا الله كه مثل ايمان كسي از طريق  
 بوده با و نيز معلوم شد كه اين قسم از رو كيهادر هم مذموم و قبيح است زود تداركش بايد كرد و ديگر شاهد وقوع عازي  
 در خواص امت بكم بشریت باوصف مساوات درجه مرتبه قصه جه شميمه حضرت امير با بر سر است دريان  
 انجناب حضرت سیده النساء متحق كشته و اين قصه را نيز ملا محمد رفيع آورده و باقتضائي بشریت حواله داده  
 انتهي كلامه قوله در مقدمه سيوم عداوتی كه مومنين با هم بجهت دنيا واقع شود انچه اقول مقصود اواز  
 چنانچه ظاهر است اين است كه ميان اصحاب ثلثه و احزاب ايشان ميان جناب امير المؤمنين و ديگر اهل بيت  
 رسالت كه عداوت بود موجب ال ايمان پنج يك نيتواند شد پس اصحاب ثلثه و احزاب آنها نيز يك  
 اماميه متحق لعن نباشند فيرد عليه حينئذ ضروب من الكلام و حنوف من الملام او انكه  
 استنتاج نتيجه مسطوره از مقدمه مذبوره موقوف است بر اينكه بنا بر اصول شيعه باثبات رسالتی كه اصحابي  
 از اول امر مومن بوده اند و اين از جمله ممتنعات و محالات است چه علمای ايشان بدلائيل بسيار و اخبار بسيار  
 كفو و نفاق پشوايان شمارادر كتب خود باثبات رسانيده اند و هر گاه حقيقت حال چنين باشد پس كلام قوم  
 از محل اعتبار ساقط باشد و ما را بعد از اين ديگر احتياج گفتگو و مونت دفع حرفهاي بقي نماند ليكن بمقتضا  
 الحق بعلو ولا يعلى بجهت مزيد تفصيل مخالفين و اظهار فضل و اقتدار اهل مذهب حق گفته ميشود كه ما بحمد الله  
 ميتوانيم كه از كتب اصول تو بوجه كثره باثبات رسانيم كه ايمه توازي ايمان بهره نشنند و در حقيقت در زمره  
 منافقين پيش خدا و رسول او محسوب بودند و تفصيل اين وجوه چون موجب تطويل كلام ميشود و اين خلاص  
 آنست كه ما التزام ان نمودايم لهذا باقرب طرق معين مقتضيات مقدمه مذكوره كه مفاد ان تسليم عداوت  
 شان است با صلي ابن ابي طالب نفاق ان منافقان باثبات ميرسانيم بحول الله و قوته پس ميگويم كه اين عداوت  
 و استغيا بگفته است كه طائفة از صحابه را و ايت كرده اند كه حضرت رسول خدا فرمود كه يا علي دوست نميدار  
 ترا مگر مومني و دشمن نميدارد ترا مگر منافقي و حضرت امير المؤمنين خود فرمود كه خدا سوگند كه عهد كردم پيغمبري بسوي  
 من كه دوست نميدارد ترا مگر مومني و دشمن نميدارد ترا مگر منافقي ديگر حضرت رسول فرمود كه هر كه علي را  
 دوست دارد متحق است و اوست و دشمن است و هر كه علي را از ركنه خيعين مرا از ركنه دوست و هر كه مرا از ركنه



تحقیق خدا را آنرا کرده است و از باطن روایت نموده است که ما نمی شناختیم منافقان را در زمان حضرت سید  
 مکر بغض علی بن ابیطالب از آنکه فیض ابن عبدلبر و صحیح ترمذی از ابی و جانہ روایت کرده است که گفت ما گو  
 انصار منافقان را می شناختیم بغض علی بن ابی طالب و ایضا در صحیح مسلم و ترمذی نسائی و ابی حنیفه است  
 که حضرت امیر المومنین فرمود که سوگند میخورم بخدای که دانه را شکافت و گیاه را رویند و خلایق را فرید  
 که عهد کردی با من که دوست نیدارم و ترا مگر مومنی دشمن نیدارم و ترا مگر منافقی و امثال این است  
 اگر خوف ملال استعان بخیر و مطلب خفای میباشند ضعیفان بیان میشد لیکن عیان را چه حاجت به بیان  
 نمیدانیم کونم بچو صلی مخالف را بدر و سر آورده که چنین بحر و خار را بتلاطم و حرکت آورده که بیکجانب آن  
 چنین خانهای مخالفان دین و بنیان کائنات شان خراب میشود گویا بکوشش ووش این نرسیده  
 ی کس حضرت سید مرتضی بخواند که است در عرض و معبر می رحمت مایه اری از همه محروم تر خفاش بود که حدود  
 آفتاب باشد بود فی تواند در مصافش زخم خورد فی بفرین بایدش مجور کرد و دشمنی گیری بخوش گذر  
 تا بود مکل که گردانی اسیر قطره با قلزم چو استیغ کند ابله است و ریش خود بر سبکند با جمله عداوت امیر المومنین  
 نه مثل عداوت سایر ناست بلکه این عداوت از جمله امارات نفاق است که خبر از کفر و نفاق سابق میدهد  
 پس این مقدمه تو که دران عداوت مومنین را ذکر نمودی برایتو غیر از نتیجه مذمت و پشیمانی ثمره نمی بخشد  
 آنکه سلمنا که از اول امر ایمه تو مومن بودند لیکن چون مقتضای قوه تکلیف است که علیا استلکم علیها جرا الا المودة  
 فی القرب و ما روی الخوارزمی عن ابي عبد الله قال قال رسول الله من ناصب علیا علی الخلافه بعدی  
 فهو کافر و قد حارب الله و رسوله و ایضا عن معاویه بن حید قال سمعت النبی یقول لعلی لا ابا  
 من مات و یبغضک مات یهودیا و نصرانیا و نحو ذلک من الامور الکثیرة و علیی السلام  
 رسالت از جمله ضروریات دین کافه اهل اسلام است پس هرگاه تسلیم نمودی که اینها عداوت با اهل بیت است  
 و اشتغال میباشد از ایمان خارج شوند زیرا که باتفاق اهل اسلام منکر ضروری دین مثل نماز و میوه روز و ماه رمضان  
 کافرت که بحسب ظاهر اقرار بشمار تین نماید سیوم آنکه سلمنا که عداوت اهل بیت هرگاه بجهت امور دنیوی  
 باشد چه جب کفرنی شود لیکن عداوت ایمه تو که با جناب امیر المومنین متحقق بود و تعلق یکی از اصول دین  
 که امامت باشد و داشت و معلوم است که جمل ما معتضی نیست که آدمی کافر بریزد و ازین نجاست که عبد الله بن عمر  
 طوق علی الحجاج بابہ لیلای یبایع بعد الملک کی لا یبیت تلک اللیلۃ بلا امام لانه



روى عن النبي انه قال من مات ولا امام له مات ميتة جاهلية وايضا في رواية طوله  
ان عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله يقول من خلع يدا من طاعة لقي الله يوم القيمة  
ولا حجة له وصرمات وليس في عنقه بيعة مات ميتة جاهلية الزاوية الثانية  
مسلم والاولى مسطورة في شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد المعتزلى اين اظهر من الشمس ست  
كوديد خفاش طبعان اثنان كور باشد اما آنچه اعاده ذكر خواص امت نموده پس در مباحثه عليه امثال  
چنين من خرافات هر چند قباح است ان نزد يك بخردان بدرک نشود ليكن پيش دشمنان بسيار مستنكر  
وقبح است معذله محمد صد حقيقت امر اين افسانه در رد مقدمه ثانیه منكشف كرده با بجملة خواص امت  
نزد يك علمای فريدين كه بزيور علم وفهم ارسته اند كسانی ميتوانند بود كه باعتبار صلاح و تقوى فريدم  
و كمال متصف باشند كه عبيد حبشيه با عموم مردم و ذليل طبع كسى كه بسبب معصيت و نافرمانى و عدول  
از آيه و قرآن في بنو تنك نموده مستحق ضعف عذاب نكال ابدى باقتضای بضاعف لها العذاب ضعفين  
يشود باب احداث بدعت و امور تنكرويه به لول آنچه در صحاح مخالفين با سناد متعدد و عبارات متفوعه  
مسطور است قال النبي ليردن على الحوض رجال من صلب حتى اذا رايتهم و رفعوا اليك رؤسهم  
اختلفوا فلا قولن اى رب اصبحنا اصبحتنا فليقلن لى انك لا تدرك ما احداثا بعدك مرده شده باشند  
و رجعت قهقري كرده باشند كوخمير او اصحاب ثابته باشند اما آنچه در متن خود روايت متضمن شكر رنجى جناب  
الى عبد الله و عبد الله بن الحسن را ذكر نموده پس به وجه احتجاج را نشايد زير كه جناب صادق نزد يك طائفه  
محققه معصوم بود و امثال او جميع وجوه ايجاب پس بر تفديح حجة خبر واحد خطا از قبل عبد الله بن الحسن باشد  
و شك نیست كه اگر اين آيزرد كى تا دم وفات بطول ميكشيد و جناب صادق از تقصير او در نيگداشتند  
حال او مثل ساير اعدا جنابايمه معصومين نبود ليكن بحمد الله كه تفضل ان امام بر حق نزد شامل حال او  
گرديد كه او را از چنين ملكه نجات بخشيد علاوه بر اين مقام مجادله ميتوان گفت كه توازن كجا دانستى كه در  
دو جناب مخالفت نبود بلكه از قبيل عداوت بود و حال آنكه دعواى تو و مقدمه اولى امكان انفكاك احكام  
از آخر است و ايضا ميتوان گفت كه شايد مصلحت تعليم و ترغيب ناس باشد در باب عجلت تدارك ملل  
كه ميان مومنين واقع شود اما حكايه تسميه جناب امير به ابى تراب كه ذكر نموده پس چون هر دو جناب  
پيش اهل مذهب حق معصوم بودند بر تفديح صحت روايت و عدم حمل بر تفقيه اهل حل موافقت رود



المحاضرين ميتوانند بود که محض برای اظهار جلالت قدر امیر المومنین و مزید ثواب قرب آنحضرت نزدیک خدا  
 و رسول خدا باشد چه حکایت متضمن نیست که جبرئیل مجروح این با جبر از پیش رب حلیل نازل گردید و برای  
 حضرت امیه فرید و رجاء بشت واجب گشت و رفع ملال و اضطراب جناب سید المرسلین گردید دیگر  
 میتوانند که این بر ویداد مثل محاصره و ملک باشد پیش داور تا دیگران متنبه شوند که چنین شکر برخی هرگاه  
 در سبب اضطراب جبرئیل و ملال رسول خدا باشد پس وای بر کسانی که حق خلافت آنجناب بفرمان حضرت  
 فاطمه را برز و بر خصم گفتم باشند و آن دو معصوم پیش خدا و رسول محاصم او باشند و عداوت اینک و آیات  
 ایشان پانچ و واضح خواهد گشت دلالت میکند که در بعضی اوقات میان ابی بکر و عائشه بخش واقع شده  
 بمرتبه که ثوبت بطبا پانچ و لکد زن رسیده و معتمد عقل سلیم عالم است که اینها دوست یکدیگر بودند چنانچه  
 معلوم است که جناب امیر و جناب فاطمه دوست یکدیگر بودند پس حال این ملال یا بر تقدیر وقوع  
 بر ملال ابو بکر که با عائشه ظهور پیوست قیاس باید نمود نه بعداوت و ظلم و تعدی که از تخمین در حق  
 تفسیرین و معتین رسول تقلیدین وقوع آمد قال الناصب علیه علیه مقدمه چهارم مدار عداوت مطلقه  
 دینی بر کفرست پس هرگاه کافر را دشمن باید داشت زیرا که علت عداوت نبی بنص قرآنی کفرست و  
 اشذرا لعلایه یجب اشتراك الحكم قوله تعا لا تجد قوما یؤمنون بالله واکاخر یؤادون  
 من حاد الله ورسوله ولو كانوا اباؤهم واولیاءهم واولادهم واکاخر یؤادون  
 یا ایها الذین امنوا لا تحذوا الیهود و النصارى اولیاء بعضهم اولیاء بعض و من  
 تتواصم منکم فانه منهم ان الله لا یمسک القوم الظالمین و قوله تعا لا تحذوا المؤمنین  
 الکافرین اولیاء صردون المؤمنین من یفعل ذلک فلیس من الله فی شیء و ازایه اول صریح  
 مستفاد شد که اگر مسلمان یا کافر اسباب محبت وینوی مثل پدری و پسر می برادر می خویشاوند  
 و دوستی متحقق باشد این همه را با وصف کفر از نظر اعتبار باید انداخت و مدار عداوت بر کفر باید داشت  
 و مدار محبت دینی بر ایمان است پس جمیع اهل ایمان را خواه مطیع باشد و خواه کافر محبت و دشمنی بحیث  
 ایمان واجب است زیرا که علت و موجب محبت که ایمان است و هر واحد موجود است و عندا جود العله  
 محبت جود الحكم قوله تعا و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض و از قواعد مقرر است که  
 فی الشئ محب للمحبه و محبوه و حق تعا محبوت جمیع مومنین است و محبت او تعالی در اول هر مومنین

و اینها



هر مومن بیا به محبت و یزدان بیاید قوله تعالی و الذین آمنوا بشرا حسانا الله پس چون حق تعالی مومنان را  
 مطلقا دوست میدارد و لازم آمد که هر مومن جمیع مومنین را دوست دارد و الا دوستدار خدا نباشد قوله  
 الله و الذین آمنوا یخیرهم من الظلمات الى النور قوله تعالی الذین آمنوا و عملوا الصالحات یحل  
 لهم الریحان و ذلّا و قوله تعالی ذلک بان الله مولی الذین آمنوا و ان الکافرین لا مولی لهم  
 و ان قرآن مجید نیز معلوم بالیقین است که ولایت مومنین بهیچ کس نه صغیره و کبیره زائل نمیشود قوله تعالی  
 اذ هبت طایفتان ان تفتلوا و الله ولیهما و بالا جماع مراد ازین دو طایفه بنو مسلمه و بنو حارثه اند که در جنگ  
 کفار روز احد قبل از قتال با غوامی عبه الله بن رئیس المنافقین قصد فرار کرده بودند و ان بالا جماع کبیره است  
 علی الخصوص در جهاد کی انجام نپذیرد خدا بنفس نفیس خود حاضر بود و در فرار بپلک و مخطور بپلک منظوم و هنوز وقت  
 نشود نهایت اسلام که باونی تقصیر در نصرت و اعانت از اصل بر باد میرود و حق تعالی با وصف این بپلکه  
 ولایتان هر دو فرقه دست بردار نشد و آنها را مومنین فرمود که و علی السلفین و کل المومنین و ان یقتدر محبت  
 محض بکس ایمان ضرورت و چون اعمال صالحه مثل جهاد و قتال مرتدین و توبه طهارت و تقوی اخلاق فاضله  
 نیز در مومنین یافته شود بالا ولی تخصیص محبوب باشد قوله تعالی ان الله یحب الذین یقاتلون  
 فی سبیلہ صفا کانه عر بنیان و موصوفه تعالی یا ایها الذین آمنوا من یروند منکوع عر دینه  
 فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه و قوله تعالی ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین و قوله تعالی  
 ان الله یحب المتقین و قوله تعالی الله یحب المحسنین اتنی کلامه بلفظه قوله علیه علیه مقدمه چهارم مدار خداوند  
 مطلقه دینی بر کفر است هر کافر را دشمن باید است اتم اقول باید دانست که منازعه عامه با خاصه بان باشد که زن با مرد و محاربه  
 نماید زیرا که معلوم است که صده ششادم بیک دشنام و مقاومت نمیتواند کرد و صد اتم این حرف اینست تطویلات  
 بلاطایل که بکار برده یک حرف عدم ثبوت ایمان اصحاب شیه و نظر علی بن ابی طالب و عدم اعتراف با امامت ائمه  
 اثنا عشر است کافی است و باز هرگز احتیاج گفتگو باقی نماند لیکن چون اتمام و تمییز حق الفین و تفریح مومنین و جزیه  
 مشروبات جاودانی میتواند شد گفته میشود که کلام را در اثبات و جویب عداوت با کفار که بسط داده شخصی است و تحقیقا  
 به حاصل چه اتهام امامیه درین عداوت بیشتر است از مخالفین زیرا که دستی که فرقه ناجیه اثنا عشریه جمیع کفار را که کفرشان  
 بنابر انکار یکی از ضروریات دین باشد مثل مودت قرینی مانند ان و همچنین فرق اهل ملایم را که انکار یکی از ضروریات  
 مذهب امامیه نماید مثل حلیت تنه و نهامت ائمه اثنا عشریه و عداوت با کفار که مستغرق امتی علی بن ابی طالب



و سبعین فرقة کلها فی النار الا واحد ازین رسیدند و عداوت ایشان را نظر بایات و احادیث بسیار  
جزء ایمان می شمارند و نجات را بنا برانی تارک فیکم الثقلین مختصر در فرقه امامیه انکارند و گفته اند لا تجدوا یومنون  
بالله و الیوم الا خروا و من حاد الله و رسوله و لولا انما ابا و هم و ابناء هم و اخوانهم و عشیرتهم  
اقول پوشیده نماند که بنا بر قول مشهور و دشمن داناکه پی جان بود و بهتر از آن دوست که نادان بود و بداند  
این بوالهوس چه قضیحت با که بر سر احزاب نخواهد رسید نمیدانند بیچاره سنی که شیعیان علی بن ابیطالب  
با این آیه می توانند استدلال نمایند بر عدم ایمان خلیفه ثالث بیان این اجمال آنکه حکم بن ابی العاص  
چنانچه در کتب فریقین مسطورست متطابق بر عداوت جناب سید المرسلین بود تا این که آن بیدین سید المرسلین  
عیب میکرد پس آنحضرت او را ز مدینه خارج کرد و اقدسی گفته ان الحکومین العاص لما قدم الی المدینه  
بعدا الفتح اخوجه الی الطائف و قال لا تساکنی فی بلد ابداء و گفته که متطابق بر عداوت آنحضرت بود  
با این مرتبه که عیب میکرد رفتار حضرت پس او را آنحضرت اخراج نمود پس خلیفه ثالث پیش آنحضرت آمد و  
سفارش او نمود آنحضرت ابا نمود بعد از آن عثمان پیش بکر و عمر در وقت خلافت هر دو آمد و سفارش  
او نمود پس آنها با عثمان در شتی نمودند و قبول حرف نمودند عمر گفت کسی که آنحضرت بیرون کرده باشد  
نمیشود که من او را داخل کنم مردمان چه خواهند گفت و زنهار احوال بار دیگر چنین گفتگو نخواهی کرد پس  
چون خلافت به عثمان رسید حکم بن ابی العاص را داخل مدینه گردانید پس هرگاه حقیقت حال چنین باشد معلوم نیست که  
جامع قرآن چه قسم عدول از این آیه نمودند نعم خدا را ایشان می توانند شد که انسان علی نفسه بصیوة  
چون خلیفه ثالث بعلم و یقین میداشت که داخل قحطی یومنون بامسیت پس اگر از او موت بدشمن خدا و رسول خدا  
بعمل آیه مضائقه ندارد و واسد یعلم و طرفه تر ازین ذکر قول حق سبحانه تعالی یا ایها الذین امنوا  
لا تتخذوا الیهود و النصارى اولیاء بعضهم اولیاء بعضهم من یتولهم منکم فانه منہم راس الله  
لا یمسک القوم الظالمین زیرا که مظنه اینست که از کسای اهل تسنن با تمام تشیع او را از زمره خود اخراج  
و این بیچاره ساد و لوح از آن سوارانده و ازین سو مانده شود زیرا که ذکر نمودن آیه که در شان خلیفه ثالث  
نازل شده درین مقام با وجود عدم افتقار بان غیر از رسانیدن افیت علاوه بر افیت با دیگر نسبت  
مقدس خلیفه ثالث وجهی بگیر چه میتواند با جمله سده که یکی از علما دین اهل سنت است در تفسیر این آیه روایت  
نموده که هرگاه در جنگ احد حضرت سید المرسلین مجروح گردید خلیفه ثالث گفت که من البته



البتہ بشام خواہم رفت بدرستی کہ انجا دوستی دارم یہودی از و اماں خواہم گرفت تا از یہودان دیگر صدہ ہنس ہنچندین  
طلحہ کہ اور از عشرہ ہشتہ میدانند گفت کہ من ہم بشام خواہم رفت پس بدرستی کہ دوستی دارم در انجا نصرائی از  
اماں خواہم گرفت تا نصاری میں اذیت نہ رسانند سدی میگوید کہ خلیفہ ثالث خوست کہ یہودی شود و طلحہ  
خوست کہ مذہب نصاری اختیار نماید پس طلحہ نزدیک جناب امیر المومنین آمد و التماس نمود کہ از جناب  
سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم برای من اجازت رفتن شام حاصل کن تا مال خود را از انجا گرفتہ باز حاضر شوم شخص  
بطرف او متوجہ شد و فرمودند کہ نظر جنگ احد مرا مخدول ساختہ میخواہی کہ انیخا بیرون روی و مارا واکذاری پس باز  
طلحہ اصرار بر استیذان نمود پس جناب امیر در غضب شدہ و رخصت جناب خاتم الانبیا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
عرض نمود کہ ابرجدہ را اجازت دہ پس قسم بخدا کہ یاری او موجب عزت کسی نیست و خذلان او سبب  
احدی نمیگردد پس در آن وقت نازل شد و یقول للذین امنوا هؤلاء الذین اقصوا باللہ جہدا یماتکم  
لمعکم حبطت اعمالکم فاصحوا خاسرین حاصل مضمون آنکہ بنا بر آنچه در مجمع البیان است اینکہ بعد از آن  
کہ حق تعالی اہل اسلام را نصرت و فیروزنی بخشید منافقین ناوم و پشیمان گشتند و حال آنکہ در روز خیر  
ناوم و پشیمان تر خواہند شد و مومنان واقعی از روی تعجب میگویند یا خواہند گفت کہ آیا عملکما اینہا کہ  
و دعوی ایمان میکرد و نمود کہ بقسم نیساختند کہ اہل اسلام اند نام حبط شد و خوار و زیانکار شدند و اللہ  
یعلم پوشیدہ نماںد کہ چون بمقتضای مقام ذکر کلام در بدر و دوستی خلیفہ ثالث ایشان طلحہ با یہودی و نصرائی  
کہ منشأ نزول ایہ مسطورہ بوجود کردید بخاطر قاصد چنین رسید کہ چون تنہا خلیفہ ثالث باین شرف  
و منزلت فائز نبودند بلکہ خلیفہ ثانی ہم ازین حظی وافر و نصیبی کامل داشتند این نیست ترویج روح ایشان  
ہم بعضی از آنچه در کتب فریقین مسطور است بقید قلم آوردن خالی از ابر جزیل و ثواب جمیل نیست بل آنکہ در سیر  
علی بن ابیہم مذکور است کہ قول حق سبحانہ تعالی للذین نولوا و ما غضب اللہ علیہم شایع خلیفہ  
ثانی نازل شدہ زیر کہ روزی جناب رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از راہی گذشتند دیدند کہ خلیفہ ثانی  
نزدیک یہود نشستہ آنچہ او میگوید از اخبار رسول خدا صلعم مینویسند و در آن وقت جناب حق سبحانہ  
ایر آپہ را نازل کرد کہ حاصل مضمون آن نیست کہ آیانی بینی کسانی را کہ دہست میدارند قومی کہ غضب اللہ  
بر آنہا نازل شدہ است و حال آنکہ اینہا از اہل اسلام اند و آنہا کفار ہرچہ ان خلیفہ ثانی بخیر است جناب  
سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند کہ تو بگفتہ یہودی خبر یارای نویسی حال آنکہ حق سبحانہ



فرموده است خلیفه ثانی گفت که من نمی‌توانم بگویم که آنچه در تورات بود از صفات تو این با گفت و شروع و خواندن  
 نمود و جناب خاتم الانبیا در حالت غضب و اندیش شخصی از انصار گفت که وای تو منی بنی که جناب آنحضرت بجهت  
 شدت بر تو غضبناک اندیشم گفت که پناه می‌برم بخدا از غضب و غضب رسول صلی الله علیه و سلم او  
 و نبوت تو شدن من بگر آنچه در تورات بود از اخبار تو حضرت فرمود که ای فلان اگر موسی زنده می‌بود و تو بر غیبت  
 پیش او میرفتی بر آینه کافر میشدی یا بنی من بآن معوث شده ام و تو هم نشود که این روایت چون از کتب با می  
 مسطور است نزدیک اهل تسنن حتم نباشد زیرا که مؤید اینست آنچه در مشکوٰۃ ایشان مسطور است عن جابر بن  
 حنیس انا ه عمر فعال اناسم احادیث من یهود تعجبنا ففتی ان نکتب بعضها فقال امتی و کون  
 انتم کما تهوکت الیه یهود والنصار یعنی شما یا اضطراب و تحیر دارید در دین ما لقد جثتموها  
 بیضاء نقیة ولو کان موسی حیا ما وسعه الا تباعی را ا احمد و البیهقی فی شعب الایمان  
 و هم در آن کتاب مندرج است ان عمر بن الخطاب الی رسول الله بنسخة من التوریت فقال  
 یا رسول الله هذه نسخة من التوریت فسکت فجعل یقرأ وجه رسول الله یتغیر فقال  
 له یو بکر کلک التوکل اما تری ما بوجه رسول الله فطر عمر الی وجه رسول الله فقال  
 اعوذ بالله من غضب الله و غضب سوله رضینا بالله ربنا و محمد نبینا فقال رسول الله  
 و الذی نفس محمد بید لا لو بدالکم موسی فاتبعتوه باجملة چنانچه این مروی خرد موجب تحریک اذان شیعیان  
 شد در روح خلیفه ثانی و ثالث را منادی ساخته حق تعالی بجز این عمل نرود و او را با صاحب ثلثه ملحق سازد تا اصحاب  
 بالمشافه او را مورد خطاب ساخته بمضمون حق تعالی بنا هو کلاء الذین اغوینا اغویناهم کما غوینا نذرنا البک  
 ما کانوا بانا یعبدون از و تیر نمایند و از اینجا واضح شد که از افراد کامله عدول کنندگان از مدلول قوله تعالی یخند  
 المؤمنون الکافرین اولیاء مروجون المؤمنین که ذکر ساخته ایم پیشوایان اویند اما قوله و از ایه اول صریح  
 میشود که اگر سلمان با کافر سبب محبت دینوی مثل پدر می‌پسری باشد از نظر اعتبار باید انداختن اقول ب  
 امر چنینست بیکر قباحتست و برین سخن اگر است همانست که چیزی که تو فهمیدی خلیفه تو که جامع قرآن بود و تفصیل  
 و دیده داشته از ایه عدول نمودن پس تو چون ایامت مفضل با وجود فاضل جابر است پس اگر امام تو از تو جالست  
 مانی نیست قوله پس جمیع اهل ایمان خواه طبع باشند و خواه عاصی محبت داشتن بهیثت ایمان واجب است اقول  
 اقول معلوم هست که این محبت با وجود سوختن خانه رسول خدا که بضعة النسر و رود گیر اهل بیت پیغمبر خدا و ان باشند



باشند و خصم فیک بظلم و عدوان و غضب حق خلافت امیر مومنان زون حمایہ یا سہ بخوکیہ چند نماز از وفوت شدہ و از اس  
 فتوح بہم رسانید و اخراج ابا ذر از مدینہ طیبہ و فرستادن آن مظلوم بر بزدہ و زون عبداللہ بن مسعود را و مہ تہہ یکم تہہ  
 بہمت نماز کردنش بر ابا ذر و مہ تہہ دیگر برای ندادن مصحف بہ تہہ کہ دو سخوان پہلو اورا شکست و آن مظلوم سہ وز بعد از  
 رحلت کرد و ہتک حرمت جناب ایشان نسبت بہ جناب حضرات مذکورین در دکان صاحب ثلثہ باقیماندہ باندہ بر تقدیر اہل  
 محبت کذا فی مثل وضو علی بنی تمیز اسد اسکندر محکم تروستوار تر خواہد بود و بہ گاہ حال محبت چنین باشد پس از کجا  
 دہشتی کہ شیعیان علی ابن ابی طالب اصحاب ثلثہ را با وجود تبر اولعن فرستادن بر آنہا محبت ندارند و بر تقدیر ہائے  
 پس باین موعظہ تو بالای قبر ہامی اصحاب ثلثہ گذاشتہ شود کہ با وجود این آیات صیحہ کہ تو بانہا بر وجوب محبت مومنین  
 استدلال نمودی چرا آنہا این محبت را نسبت بامیر المومنین و یعسوب الدین و دیگر اہل بیت اطہار و اصحاب کبار مرعی نشنند  
 قولہ زیر کہ علت وجوب محبت کہ ایمان است این قول اگر مراد تو ازین گفتگو اثبات وجوب محبت اصحاب ثلثہ است  
 پس برین وقت شیعیان علی ابن ابی طالب امیر سد کہ بگویند آنچه قدر مسلم است وجود علت شایخ است و بعضی از  
 مشایخ ثلثہ اما وجود علت وجوب محبت کہ ایمان باشد پس آن ممنوع چنانچہ در ماسبق و شرح گشت قولہ پس چون  
 حق تعالی مومنان را مطلقاً دوست میدارد این قول قطع نظر از آنچه از حیثیت قصور این تفریع و عبارت نامرطوب  
 او بحث متوجہ می شود چنانچہ بر صاحبان بصیرت پوشیدہ نیست وار و میشود این کہ حق سبحانہ تعالیٰ مومنان را دوست میدارد  
 لیکن بمقتضا قولہ تعالیٰ ان الله لا یحب الخائنین خاین و عادی را دوست نمیدارد و خلیفہ ثانی شما با اتفاق خاین  
 بودند زیرا کہ در جامع الاصول کہ کتاب معتد ستیان است و جامع صحاح سہ مسطور است کہ خلیفہ ثانی حضرت عباس  
 و جناب امیر المومنین خطاب نموده گفت کہ شما ای گمان این است کہ مہ خاین و کاذب عذر دہتم و در بعضی روایات  
 وار شدہ است کہ گفت شما خلیفہ اول یا ہم خاین و عادی میدانستید و مرا ہم بچندین مسلم صحیح خود را مالک بن  
 اوس روایت کردہ است کہ عمر بعلی عباس گفت کہ ابو بکر گفت کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ آلم وسلم گفت یا میراث ابراہیم  
 آنچه از ما میماند صدقہ است پس شما اورا درونکو و گنہگار و خاین دانستید و خدا میداند کہ اورا است گونکو کار و تاج  
 حق بود پس ابو بکر دو مرتبہ رسول خدا و ابو بکر ہم پس مادر و نکو و مکار و خائن دانستید و خدا میداند کہ من را سگو  
 و نیکو کار و تاج حق و صحیح بخاری نیز مثل این روایت کوروا بن ابی اجدد بن سمان صمو بن ابی جندبہ از کتاب  
 روایت کردہ است و معلوم است کہ جناب امیر علیہ السلام بنا بر آیہ قطعیہ و عیہ آیات واحادث بسیار از تفاسیر  
 صادق است پس اہل خاین باشند پس ما دشمنان خداوند است خدا قولہ این قدر محنت محض محبت ایمان



ضروری قول نری بر گاه باوصف ایمان احوال سماوی جمع شود و بدستی چنین کسان واجب است تا بحمد و تعالی  
 باتفاق مخالف و موافق این همه کلمات در جناب امیر المؤمنین و ائمه الاطهار علیهم السلام بود و لهذا شیعیان جناب  
 حضرات مرادوست میدارند و دوستی ایشان از جزو ایمان میدانند و درین باب اگر قصور واقع شده و نه اصحاب  
 و عاقله و فاضله از باب ایشان واقع شده چنانچه از جنگ حمل و زب فک و دیگر امور بسیار ظاهراً میشود اما اصحاب  
 ثلثه پس چون بنابر مذہب شیعه بهره از ایمان نداشته و معذرت و اعتصاف داشته باشند بکار او صاف میسر نیست اگر چه از جنگ  
 کفار با وجود حاضر بودن جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه از ملاحظه حال جنگ احد و حنین و جنگ خیبر  
 واضح میگردد و مثل ظلم و ستم نمودن بر اهل بیت اطهار و اصحاب کبار مثل حضرت اباذر و جناب عمار یا سر و مثل خوردن  
 مال مسلمانان بناحق چنانچه از خطبه شتقیه و غیره ظاهر میشود و علی هذا القیاس به حیثی که اگر اراده تفصیل آن متعلق  
 شود از روی کتب مخالفین محمد است که کتابی تصنیف میتوان کرد و دوستی آنها واجب نباشد بلکه عداوت آنها واجب  
 و لازم و هیچ وجه اخل در ایاتی که ذکر نمودی نباشد و الله الهادی الی الصواب قال الناصب علیه  
 مقدمه پنجم محبت و عداوت با مؤمنین کافر مراتب مختلف و درجات متفاوت دارد چنانچه هر قائل بر محبت دینی  
 که با قارب خود از پدر و پسر و برادر و عم و خال و مادر و خواهر دارد و حال تفاوت و اختلاف معلوم است و همچنین  
 در اعدای دینی بقدر قوت عداوت و ضعف آن و کثرت آثار آن تفاوت و اختلاف مراتب عداوت  
 و جراتی است همچنین محبت دینی که بجهت ایمان دارد نیز متفاوت و مختلف خواهد بود بحسب ایت و قوت ایمان  
 و علو درجه آن بقدر اختلاف تفاوت اشخاص معین در محبوبیت خدا تعالی پس یکم محبوبیت او زیاده محبت  
 زبایچه تر باید داشت و اعلی درجات محبت دینی آن است که بسید مومنین رسول عالمین حبیب است  
 بالا جماع بعد از آن جماعه المؤمنین که اتصال و قرب عظیم بذات پاک او دارند و آنجا که منحصراً در سه طائفه اند  
 فرقه اولاد و اقارب و که اجزاء و ابعاض اویند و در حق ایشان فرمود است احبوا الله لما یغذوکم من نعمه  
 و احبونی لعل الله و احبوا اهل بیتی لحمی و من ازواج مطهرات او که حکم اجزاء و ابعاض اویند و در حق ایشان  
 حق تعالی خود میفرماید که الذی اولی بال مؤمنین من انفسهم و ازواجهم اما انهم و اجماع جمیع بنی آدم است بر آن  
 که ازواج بسبب کمال خلطه و اینکلاف حکم شخص پیدا میکنند و لهذا در شرع صاهرت را مثل نسبت محرمیت و میراث  
 اعتبار فرموده اند و در مقام امتنان بهر دو را در یک سلسله کشیده و قوله تعالی و هو الذی خلق من الماء بشراً  
 فجعله نسبا و صهراً سوم اصحابی که ملازمت و رفاقت او اختیار فرمودند و در راه نصرت او جان خود را



تیار کرد و مال بدن خود را در تلف و مشت ادا نمود و خاندان خود را ترک کرد و باقی سحر خود را زود باری  
 و پیشران پیران و ازواج و مادران و خواهران برای خوشنودی و ایام شکر و پرتا چو نه بنام خدا و در روز  
 ایشان فرموده در حق ایشان حمایت نموده الفقراء علیها جبرین انزل و انتم جبرین انزل و انتم جبرین انزل  
 یدفعون فضلاً مر الله و رضواناً و ینصرفون الله و یرسولہ ان یشاء و ان یشاء و ان یشاء  
 یتقبوا اللہ و الايمان من قبلهم یحبون من ہاجر الیہم ولا یجدون فیہم عیناً من العین  
 مما او تواد یوثقون علی انفسہم ولو کان بہم خصاصة و یدعیہم ست نزد تمام اہل عالم کہ اگر فرستند  
 و اخذ من راتصال و قربا علی و ارفع ست از نسبت مجر و کما قال القائل القوم استخوان صلی علیہم  
 سبب مر المودة لم یعدال بد نسبت پسین ہر سہ طایفہ باب محبت اقوی او فردا تم و اکثر اندیت  
 عامہ مومنین و کائنہ مسلمین بدو جہۃ اول کما قرب اتصال ایشان با جناب پیر خدا کہ از جملہ بنی آدم منصف  
 بزیاۃ محبوبیت ست دوم حقوق این ہر سہ طائفہ در ترویج شریعت دین و علو درجہ ایشان و جہاد و تقوی  
 و طہارت اری اگر این جماعت برخی باشند عالی زایمان یا قریب چہ شون کہ حیطہ اعمال سابقہ ایشان کند  
 و بموجب نص قرانی واجب العداوت شوند و قرب اتصال ایشان پیوستہ بر بران لغو و ساطع و البتہ ان گویہ  
 ازین حکم مستثنی باشند مثل ابولہب و امثال او حال و تفتیش الیام و ہر سہ طائفہ ایشان در حیطہ اعمال و طاعتات  
 ایشان باید شد و از تجرید العقاید خواجہ نصیر الدین باقی بماند و شاہ حیطہ اعمال باید تنفیذ خواجہ  
 طوسی مگوید کہ الايمان التصديق بالقلب یعنی ایمان و عقائد و انما فیہ منہ و انما فیہ منہ و انما فیہ منہ  
 البنی مرجینہ ضرورۃ لا یکفی الاون یعنی ربی و ہر سہ طائفہ ایشان در حیطہ اعمال و طاعتات  
 الثانی یعنی اقربا و ہر سہ طائفہ ایشان در حیطہ اعمال و طاعتات  
 اشارہ بانست کہ در میان ایمان و کفر وسط نیست چنانچہ مذہب معتزلہ ما مع الضلالت و بداند و نہ مگوید  
 و الفسق الخروج عن طاعة الله مع الايمان یعنی فسق است و طاعت است و طاعت است و طاعت است  
 مدار و مومن فاسق میتوان بود و نیز مگوید و التفیق اظهار الايمان مع اخفاء الکفر و انما فیہ منہ  
 مطلقاً یعنی در احکام دنیا و آخرت مثل تجرید و تکفیر و عاصفت و مسدقات و تحریم اعرش و غیرہ و غیرہ  
 اوار حیثیت ایمان و مثل دخول در بہت و در بعد از تعذیب و کایہ و شناعۃ و غیرہ او و امکان عفو الیہ  
 بقولہ اخذ خیر شفاعتی لاهل الکابیرہ و ہر سہ طائفہ ایشان در حیطہ اعمال و طاعتات



الکبیرة منقطع که استحقاق التواب بایمانه فمن یعمل مثقال ذرۃ خیرا یر و لقیه عند العقاب  
 والمسحیات متا ولة و دوام العقاب مختص بالکافر والعفو واقع لانه حقہ تعافا ز و عذاب  
 المجموع کلام خواجہ نصیر معلوم شد کہ فاسق را لعن کرد ان و تبرائون جایز نیست بلکه شان او شان دیگر مومنان است  
 کہ برای او دعا مغفرت و صدقات باید کرد تا از عذاب خلاص شود و امید نجات و شفاعت رسول و رتق او  
 باید داشت تا وقتی کہ ایمان موجود است محبت او واجب عداوت او از جهت دین حرام زیرا کہ تبر او سب قبی  
 درست می شود کہ هیچ وجه محبت در شخص موجود نماند و آن مختص است بموت علی الکفر کہ عند الکفر بیح عمل خیر  
 اعتماد نماند و بسبب فسق و ارتکاب کبیره از ذات آن شخص تبر جایز نیست اری از فسق و عصیان او نیز باید  
 و مکروه باید داشت و نیز خواجہ نصیر در تخرید میگوید و الاحباط باطل است لزومه الظلم و لقوله تعالی  
 فمن یعمل مثقال ذرۃ خیرا یر و پس تا وقتی کہ از شخص کفر تحقق نکرد و هیچ عمل او حیط نمی شود انتہی کلامه بلفظه  
 قوله فی المقدمة الخامسة و اصل درجات محبت دینی نیست کہ بسید مومنین رسول رب العالمین حبیب است  
 باید داشت این اقوال پوشیده نماند کہ بر ہم عاقل دیندار معلوم است کہ ذکر و جوب محبت جناب سید المرسلین  
 و محبت اہل بیت کہ ناصب عداوت الہییت درینجا ذکر نموده محض توحید و صرف تمہید برای غرض فاسد  
 و ترغیب محبت اعدای دین است و الا بر نقاوان و صاحبان بصیرت معلوم و متیقن است کہ اسلام و اخلا  
 خواص با خطی بہرہ از محبت جناب خاتم الانبیاء و سید الاولیاء و دیگر الہییت حاصل نبوده و نسبت محبت  
 این مقال نظیر وایت عقبہ نسبت بہذیان عدل از حکم واجب الاذعان مصداق و ما ینطق عن الہوی  
 ان هو الا وحی مسمی ای توفی بدوات و قواطع و جہز و اجیش اسامہ و نحو آن شد و غصب خلافت جناب  
 امیر المومنین و غصب کلمہ ابرادہ و هرق بیت اہل بیت و جنگ حمل و غیرہ امور بسیار کہ کتب و روایات مخالفین  
 مطلق است و ضوح تمام و ظہور مالا کلام دارد و سیما وقتی کہ بعضی از روایات شیعیان مثل روایت اسقاط  
 حضرت محسن رسن بسبت بگلوی مبارک حضرت امیر و نحو آن منضم شود بآنہا بلکہ وایت اسقاط خصیت  
 شیعیان نیاز و صاحب کتاب مل و نخل از نظام روایت میکند کہ ان عمر ضوب بطن حق القی المحسن  
 طہا و کان یصحی الحق الدار بمن فیہا و ما کان فیہا غیر علی و فاطمہ و الحسن و الحسین انہی و یمن  
 دیگر حکما ایشان تصریح باین نموده اند چنانچہ تفصیل آن در کتاب کبیر کرد و شد با جملہ عداوت اصحاب ثلثہ و عدا  
 و خصمہ بسبت بخنا سید المرسلین و نماندن طہید طہیرین اطہر من الشمس و امین من الامس است بہ گاہ حال مشوار



پیشوایان این مذهب پس حال پیروان بهم برین منوال خواهد بود قوله در حق ایشان فرموده است احبوا الله  
 لما یغذوکم من نعمته واحبوا الله وحببتکم لہ الخ اقول بحیاتی وخیر کی ناصب عداوت اہل بیت  
 ملاحظہ باید فرمود ع چون دلاوریست در دمی کہ بکف چراغ دارد تاسی با مام قتل داری خود نموده حیاتی نماید و بحکم  
 خاموشی نمی نشیند بلکه مراد نہ بتقلید بعضی از ازواج کہ عدول از مدلول آیہ و قرآن فی بیوتکن نموده ناموس  
 پیشوایان خود را بباد داده خود را رسوائی خاص و عام بسیار و عجت عجت بمقتضای قوله انما لکن نقولون  
 ما لا تفعلون کہ بمقتضا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون مورد مذ غصب الہی میکرد و سبحان الله  
 باوجود شدت نصب کذائی اظهار وجوب محبت اہلبیت رسالت پناہی رع بین تفاوت ہ از کجا سنجید  
 و یہ بصیرت او کورست چرا نظر ننماید با پنچہ از اسلاف او نسبت بجناب اہلبیت اظهار بظہور آمد و از تفصیح  
 بزرگان خودی اندیشہ علامہ سعد الدین قفٹازانی کہ باکی از شایر علمائے اہلسنت است در او اثر شرح مقاصد گہ ناما  
 ما وقع بین الصحابة من المحاربات والمشاجرات علی الوجه المسطور فی کتب التواریخ و المذکور  
 علی السنة الثقات یدل بظاہر علی ان بعضہم قد جاؤا من طریق الحق و بلغ حد الظلم  
 والعسق و کان الباعث لہ الحقد العناد والحسد اللداد و طلب الملک والریاست والمیل الی  
 اللذات و التہوات اذ لیس کل صحابی معصوما و کل مرتقی النبی صلعم بالخیر موسوما الا ان العلماء  
 بحسب ظہر باصحاب سول الله صلی الله علیہ وسلم ذکر و افعالہا حامل و تاویلات بہا یبقی و دیو  
 الی انہم محفوظون عما یوجب التضلیل و التفسیق صونا لعقائد المسلمین عن الزیغ والضلالہ فی کلمات  
 الصحابة سبھا المہاجرین و الانصار و المبشرین منہم بالصواب دار الفار و اما ما جرای بعدہم من الظلم  
 علی اہلبیت النبی فصر الظہور بحیث لا محال للاخفاء هو من الشناعة بحیث لا اشتباہ  
 علی الاراء اذ یکاد یشہد بہ الجاد و الجمعاء و یکی لہ الارض و السماء و ینہد منہ الجنان و یشتق  
 منہ العجور معنی سوء عملہ علی کرا السہور و مراد ہو فلعنہ الله علی من بائنا و رجی سعی لعدا  
 و انہم انہما ابغی انتہی باجملہ اصحابہ با کسی کہ بہمت طلب ملک ریاست و خندہ و حسد ظلمت آرد و اندر خوا  
 سرق از ہما محل آمدہ بر ہیچ عامل مخفی پوش نہ بستہ و انواع ظلمہا و ستمہا کہ باہل بت واقع شدہ ہوں کمال نقو  
 نہ ہر ستم باوجود این عجمی بت میان چہاں بلایان و چنین مظلوم بائشی از کما ان عجمائی ولی ترمی ستہ  
 مردیست کہ مردی روزی از نہ نشہ دایت میکرد کہ او یگفت چون شب قدر را باہل حق تعالی



عن عوف بن غانم را طالب بنایم ببلول و انما گفت بالهدیحه و سوم قتل علی ابن ابی طالب را حقا که قتل آنحضرت از اہم  
 بمقاصد عاقلانہ بود و در کتاب مناقب ابن مردودہ الحافظ با سند او از ابن عباس روایت قال خرجت انا  
 والنبی علی فمرنا بحدیقة فقال علی ما احسن هذا یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال  
 حدیقتک فی الجنة احسن منها ثم مرنا بحدیقة فقال علی ما احسن هذا یا رسول اللہ قال  
 حتی مرنا بسبع حدائق فقال رسول اللہ حدائقک فی الجنة احسن منها ثم ضرب علیہ  
 ولحیتہ و بکی حتی بکینا علی بکاء و قال علی رض ما یمیک یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 قال ضغائن فی صدور قوم کلاب و نضالک حتی یفقدن فی انتہی و این روایت در دیگر  
 کتب معتبرہ اہلسنت و جماعت نیز مذکور است بلکه در اکثر پدر این نام صحیح  
 ہم در ازالہ الخفا آنرا آورده و معتمد و مستند حاصل آن کہ فطر با مثال آنچه درین عجاایہ بقید قلم آمد صاحبان  
 عقل و فہم ظاہری شود کہ ذکر حدیث اجواء البیت لچی درین مقام از ناصبی بصد ہزار کہ ورت و نفاق و غشستہ  
 بیان آمدہ مشابہت تمام با قرار اصحاب ثلثہ بکلمہ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دارد و قولہ دوم از وراج  
 سطرات او کہ حکم اجزاء و ابعاض دارند الخ **اقول** با مثال چنین افسانہ بیہودہ و ترہات و طامات بیجا جناب  
 حق سبحانہ را از خود آزرده کردن غیر از ثمرہ ندامت و پشیمانی و این حاصلی ندارد و معلوم است کہ این جابل غنی  
 چنانچہ دست از متابعت ثقل اکبر اہل بیت ہشتم کشیدہ همچنین از فہمیدن لول کتاب اسد ہم محروم بودہ جناب  
 حق سبحانہ تعالیٰ در کلام مجید و سورہ تحریم بر اہدایت چنین گم گشتگان بقرب کنایت کہ ابلغ از تصریح است  
 میفرماید ضرب اللہ مثلا للذین کفروا امراة نوح وامراة لوط کانتا تحت عبدین مرعبان دنا  
 صالحین فخانتا ہما فلم یغذیا عنہما مر اللہ شیأ و قیل ادخلا الیہما مع الداخلین و در ہمین سورہ  
 قبل ازین آیہ فیصل سیر میفرماید و اذا سر النبی الی بعض از واجہ حدیثا فلما نبأت بہ و اظہر اللہ علیہ  
 عرف بعضہ و اعرض عن بعض فلما نبأ ہا بہ قالت مر انباک هذا قال نبأ فی العلم الخبیران تتوبا  
 الی اللہ فقد صغت قلوبکما و ان تظاہرا علیہ فان اللہ ہو مولیٰ جبریل و صالح المؤمنین  
 و الملائکة بعد ذلک ظہیر و بالاتفاق موافق و مخالف مخاطب بقولہ تعالیٰ فقد صغت قلوبکما عائشہ  
 و حفصہ اند کہ بسبب خیانت و افشای از آنحضرت با وجود نہی از ان باب سبب و مرغ و کذب گفتن علی اختلاف الزانیات  
 و انہا انما از حق منحرف گردید و بعد ازین کہ حق تعالیٰ بحدیث ضرب مثل فرمودہ خیانت زن نوح و زن لوط را ذکر



ذکر نمود و فرمود و قل ادخلا النار مع الداخلین کمان ندارم که بر هیچ یک از او کیای صاحب انصاف پوشیده  
 بماند که محمد و ما و حق تعالی ازین بیان حال عائشه و حفصه و انزاله سبعا و نفاق آن بازگو کند عوام عباد با و الله اعلم  
 بحقیقه انسان باجماع کسانی که اقوال مفسرین عامه خاصه در شان رسول این ایه دیده اند میدانند که عائشه و حفصه  
 اصلا و طائفا از نافرمانی خدا و رسول دروغ گفتن و فتنه با برپا کردن و الحاح ان الفتنة اشد من القتل  
 برپا نمود پس بنا بر ایات کریمه زوج رسول الله بودن آنها خیر از مزید عذاب ضعف نکاح ثمره نداشته باشند  
 چگونه در وصف ام المومنین عائشه که بشعار ام الصبیان برآمده چندین هزار اطفال بیگانه خود را در جنگل  
 بمعرض بلاکت آوردند و جناب حضرت ایشان اول اثاث اند که بالای زمین سوار شدند و این بدعت حسنه در  
 آنها شیوع یافت نهی و جه مخدیره که از مدلول صریح قوله تعا و قرن فی بیوتکن عدول نموده بخنک امیر المومنین  
 که بانفاق اهل اسلام در حق آنحضرت جناب سید المرسلین فرمودند یا علی حر یک خمر بیرون آیدند و پاس حرمت  
 خدا و رسول خدا ننمودند و در محفل عظیم و جم غفیر که زیاده از شانزده هزار آدم تقریر یا بوده باشند باظهار دعوی  
 طلب خون عثمانیکه خود اکثر اوقات بزبان در باره میفرمودند اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا ابن قتیبه روایت  
 میکند که چون خبر جیت نمودن خلق کثیر بجناب امیر علیه السلام بعائشه رسید و عائشه در مدینه نبود و نهایت  
 مرتبه در طیش آمده فرمود و اسم عثمان بظلم مقبول شده البته من طلب خون او خواهم کرد پس عنید در آنوقت گفت  
 که ای عائشه تو اول کسی دبی که مردمان با بر قتل او حرص میگردی و میفرمودی اقتلوا نعثلا فقد فجر و انشأ نعث  
 منك المبداءة و منك الغبر و منك الراح و منك المطر و انت امرت بقتل الامام قل  
 لنا انه قد فجر فقد اطعناك فی قتله و قاتله عندنا من امر و چون کسی جناب عائشه را در آن وقت  
 تکلیف دخول مدینه نمود بسبب شدت عداوت که با جناب امیر المومنین داشت گفت مرا خوش نمی آید داخل شدن  
 مدینه در حالی که علی علیه السلام را در آن قسطنطینی بوده باشد باجماع چون آن کو که چشمه بالاسی آب خوب رسیدند  
 و کلابان موضع فریاد برآوردند و در آن وقت با وجود اینکه حدیث نبوی کان با جذا کن قد تنهها کلاب  
 الخوب فایاله ان لکونی با حمیراء یا دشمن آید اصرار بر مخالفت خدا و رسول نموده زیانکار و خائب و خاسر  
 دنیا و آخرت گردیدند و از جمله تشنجاتی که جناب حضرت ام سلمه برین فعل باهجا را کرده این بود که فرمود  
 لو انیت الذی انیت ثم قیل لی ادخلی الجنة لا سمحیت من رسول الله اینست مجملی از احوال  
 بعضی از اوج که انی ناصبی حکم بوجوب محبت آنها گردی و مثل نامه اعمال خود پاره از قوطاس را به کران سپارد



کردی قولہ سیوم اصحاب کہ ملاومت و رفاقت اوختیار فرمودہ اندانے اقول اگر مراد تو اینست کہ جمیع اصحاب  
 پیغمبر را دوست باید داشت زیرا کہ ہمہ آنها متصف بکمال خوبی و حسن بفائت و نصرت انھست و فائت الی اللہ  
 بودہ اند پس این حرف بخلاف اہل اسلامست و آیات و احادیث کثیرہ دلالت بر بدی بعضی اصحاب بجمیع  
 و اگر مراد تو اینست کہ بعضی از اصحاب را دوست باید داشت پس اگر این بعضی اصحاب ثلثہ و احراب بہ نام معروف  
 پس عا شا کہ نزد شیعیان ازینہا عملی بوقوع آمدہ باشد کہ مقبول در گاہ خدا شدہ باشد بلکہ ایشان را بکتب محفل  
 مطاعین پیار و رباب اصحاب ثلثہ و امثال آنها نقل میکنند کہ دلالت بر وجوب عداوت باہنام کند چہ جا  
 جواز محبت اگر مراد تو از بعضی مثل حضرت سلمان ابو ذر و عمار و نظرائی ایشانست پس ظاہر اینست کہ این را  
 بمثل اظہار وجوب محبت الہیت باتفاق گفتہ والا از کتب اخبار و آثار طرفین معلومست کہ ایمہ تو عداوت تمام  
 نسبت با بئالچنین اصحاب داشتند اما این کہ گفتم کہ جمیع اصحاب متصف بخیر و صلاح نبودند پس دلالت میکند  
 بر آنچہ روایت میکند حمید فی الجمع بین الصحیحین من المتفق علیہ فی الحدیث الستین من مسند امام محمد <sup>اللہ</sup>  
 بن عباس قال ان النبی قال لا اناہ یسجاء برجال مراعتی فیوخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب  
 اصیحا فیقال انک لا تدرك ما احدثوا بعدک فاقول کما قال العبد الصالح و کنت علیہم شہیدا  
 ما دمت فیہم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیہم و انت علی کشتی شہیدان تعد بہم فانہم  
 عبادک قال فیقال لی فانہم لم یزالوا مر تدین علی عقابہم منذ فارقتہم و فی الجمع بین الصحیحین  
 ایضا فی الحدیث السابع والستین بعد المائین من المتفق علیہ فی مسند ابی ہریرۃ مر عبدہ طریقی قال  
 قال النبی بینا انا قائم اذا زمرۃ حتی اذا عرفتمہم خرج رجل ینی و بینہم فقال ہلوا فوالی  
 این فقال لی النار و اللہ قلت ما شا نھم قال انھم ارتدوا بعدک علی ادبارھم القھری فلا اراہ  
 یخلص منھم الا مثل ما یخلص من ہمل النعم و بمضمون این حدیث بقاوت یسیر را کثر صحاح ایشان مست  
 و ایضا فی الجمع بین الصحیحین فی الحدیث السادس بعد ثلاث مائۃ من المتفق علیہ مرہ مسند  
 ابی ہریرۃ عن النبی قال مثلی کمثل رجل استوقد نارا فلما اضاءت ما حوله جاءتمہا فافت  
 الفراش من الدخان الی النار یقعن فیہا و جعل یحجرھن و یغلبنہ فیقمن فیہا قال ذلک علی و عنکم  
 انا اتخذنہن کھلوا عن النار یلو عن النار فیخابوننی فیقمن فیہا و ایضا کتاب عزیز دلالت  
 بر این کہ از اکثر صحابہ وقوع اکبر کبائر کہ گریختن از جنگ زحف باشد بوقوع آمد چنانچہ حق تعالی فرمود



و یوم حنین اذ عجبتمو کثر ذکوک فلن یعنی عنکوشیا وضافت ملککم که در خست با رحمت ته  
 ولیتم مدبرین از ده هزار آدم بیشتر بودند و در آن کارزار بنا بر روایتی بجز بخت کس ثبات قدرتی نورزیده  
 جناب علی ابن ابیطالب علیه السلام و عباس و فضل بن عباس و ربیعہ و ابوسفیان بن الحارث بن عبد المطلب و اسحاق  
 بن یزید و عبیدہ بن ام ایمن اینست حال نصرت و یاری اصحاب آنحضرت که بآن افتخارینما می ایضا جناب  
 حق تعالی میفرماید و اذا را و تجارتا او لھوان انفضوا الیہا و ترکوک قائما رویست کہ ہر گاہ خبر وصول  
 تجارت میرسد بچگاہ نموده جناب سید المرسلین را تنہا در حالت نماز گذاشته خود ہا متفرق می شدند بچندین  
 ہر گاہ کہ مثل دفع زدن استماع مینمودند از خدا و رسول شرم و از رم نکرده نماز را منتقض نموده پیغمبر خدا را  
 تنہا در آن حالت گذاشته تبعیت شیطان مینمودند و از آنجملہ از شقاوت بعضی اصحاب این بود کہ جناب سید المرسلین  
 شرم ساختند و بہ باب صدقات چنانچہ دلالت میکند بر آن قول حق تعالی و منہم من یلک فی الصدقات  
 کہ تو کمالی از انصار چون میدند در روز حنین کہ سید المرسلین از آنچہ خدا بہا عطا کردہ مخصوص آنحضرت  
 بود و قریب شتر بہ بعضی شئی عطا نمود گفتند خدا بخشد پیغمبر خدا را یعطی قوتیا و یترکنا و سیوا  
 تقطع مرد ما ثم و حمیدی از انس روایت کردہ کہ انصار گفتند اذاکانت الشدة فخر ندای  
 و یعطی الغنائم غینا ایضا روایت کردہ است حمید ان النبی لما فتح مکة و قتل جماعت من اهلها  
 فجاء ابوسفیان بن الحارث بن ہاشم فقال یا رسول اللہ ابدات مصر قوش فلا قوش  
 الیوم فقال مرد دخل دار ابی سفیان فھو امر البقی سلاحہ فھو امر من غلق بابہ فھو امر فقالت  
 الانصار بعضهم یو بعض ان الرجل لا یرکہ رغبۃ فی قومہ و رافۃ بعثیو تہ پس انصار باید نمود  
 کہ حال کسانی کہ چنین کار در حق پیغمبر خود داشته باشند مستحق دوستی میباشد یا نہ و ایضا روی الحمیدی فی  
 الجمع بین صحیحین فی مسند عائشہ من المتفق علیہ ان النبی قال لھا یا عائشہ انک ان لقوک  
 تمیہا حدایت با کجا اہلبہ و فی تریۃ عھد حدایت دالکفر و فی ہادیۃ عھد حدایت بالشرک  
 و اخافن سکرو قلوبہم لا یرو بہا نیت فیہما فادخلت فیہما الخرج منہ و الزقنہ  
 بالارض و جعلت لھا با بین با یا شہداء یا یا غریبا قبلتہا و اساس ابراہیم و رازیمہا و الخرج  
 خونی اصحاب ہویدا میگردد کہ عھا آنحضرت پیغمبر در میان امتیان بقیہ ستم روز و در روز نهم و یازدہم  
 فی الجمع بین صحیحین سعید ہذا فی مسند المسیب بن حوین بن ابی سبیر مرثیۃ البخاری

۱ حمیدی در مجمع بین الصحیحین در مسند انس بن مالک انما عاودت شوق علیہا سیکون



ان سعيد بن المسيب حدث ان جده حزن قدم على النبي صلى الله عليه وسلم فقال ما اسمك قال  
حزن فقال بل انت سهل قال ما انا مغير اسم سمانيه ابى پس هرگاه حال بعضی صحابه این باشد که در  
سهل مخالفت رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم کنند حال آنها باید دید در امور عظیمه و مهم دلالت میکند بر بدی  
بعض اصحاب الجمله قول حق تعا و اذا قاموا الى الصلوة قاموا كسالى يراون الناس ولا يذكرون الله  
الا قليلا و قوله تعا ولا ينفقون الا وهم كارهون و قوله تعا و اذا ما انزلت سورة نظر بعضهم  
الى بعض هل يرونكم من احد ثم انصرفوا صرف الله قلوبهم بانهم قوم لا يفقهون و قال الله تعا  
يخلفون لكم لتؤذوا عنهم فان الله لا يرضى عن القوم الفاسقين و قوله تعا و مرا اهل المدينة مردوا  
على النفاق الا يه و امثال ابن ايات و اخبار يار که مطاعن اصحاب الجمله باشد موجود است و استيعاب  
آن در امثال چنین و چیزها متعدد را ما مطاعن اصحاب ثلثه که مقصود اہم ناصبی از ترغیب و ستی اصحاب و ستی  
انهاست پس آن ہم جلد کتاب مستحق میخواید تا اقلی از اکثر آن نوشته شود و لیکن بمقتضا ما لا یدک کله لا یتوک  
بطریق نمودن مجملی از آن بقید قلم می آید و باشد التوفیق از الجمله اینکه جناب سید المرسلین ابو بکر و غیره را ہمراه  
جیش اسامه کرده فرستاده مکر و دین باب تاکید مینمود و میفرمود جہش اسامه لعن الله من خلف  
عنہا چنانچه شہرستانی در کتاب لالی نخل انیمنی را ذکر ساخته و معلوم است کہ ایشان تخلف نمودند مستحق لعن  
ابدی شدند پس دوستی کسیکه مستحق لعن از جانب خدا و رسول خدا باشد چگونه واجب باشد دوم اینکه خلیفه ثانے  
بکرات میگفت کانت بیعة ابی بکر قبلتہ و فی الله شرها فمر جاد الی مثلها فاقتلوه پس یکبار  
از و بعمل آمده باشد کہ واجب القتل گردد و باز بران تادم مرک اصرار نماید قابل دوستی نباشد سوم آنکه ابو بکر  
گفت اقیلونی اقیلونی فلست بخیر کم و علی فیکم چنانچه در کتاب الاموال ابو عبیدہ قاسم بن سلام بمعنی  
و جناب امیر علیه السلام در خطبہ تشقیہ اشعار با بمعنی فرموده اند و ظاہر حاصل مضمون بعضی از اینست  
کہ خلیفہ اول در حال صحت اکثر اوقات اقالہ خلافت میکرد و ندو چون وقت مرک در رسید خلیفہ ثانے  
منصب خلافت را دادند این معنی محل تعجب است کہ چیزی را کہ خود لیاقت نداشتند و بغضب متصرف بودند  
بدیکری بچه و بخشدند بلکه میبایست کہ کسی کہ مستحق این امر میگفتند و میفرمودند و علی فیکم با و منقض  
مینمودند چہارم قول او کہ در وقت مرض میگفت لیتنی کنت توکث بیت فاطمہ و لم اکشفها و لیتنی فی  
ظلمہ بنی ساعد کنت خربت یکا علی ید احرار جلیں فکان هوا لکامیر و کنت الوزیر



پس ای کسیکه دیده و دانسته حق فاطمه حق علی ابن ابیطالب غصب کرده باشد و بر حسب راستی عالم را  
بصدالت تار و زیارت گذاشته باشد و چشم آنکه منع نموند فاطمه را از حق او و میراث پدر بزرگواران معصوم بونداد  
و آنحضرت شریف و باین ابی خفاة اثر ثابته و لا ارث الی دیده داشته بر آنحضرت ظلم نمود و آنحضرت را از  
ساخت و بر خود حق تعالی و رسول او را بخشم آورد و با جمله مطاعن اصحاب ثلثه و اشراف ایشان در کشت شیعه  
بسیارست و مخالفین در دفع این مطاعن تکلفات بارده نموده اند و بیان تکلفات و اظهار قبح آن در کتاب کبیر  
در بیان تیره مناسبست و لهذا از مطاعن خلیفه ثانی و ثالث هم اعراض نموده بر فهم طعن گذاشته شد فصل  
الاطلاع علیه فلیرجع الی المطولات قوله چنانچه حق تعالی در رد اعمال ایشان فرموده در حق  
ایشان فرموده للفقراء اقول تمام این آیه معه ما تقدم چنینست ما افاء الله علی رسول من القیامی صلی الله  
و للرسول و لذی القربی و المساکین ابن السبیل کیلا یكون و له بین الاغنیاء منکم ما یشیکو  
الرسول فخذوا و ما نهاکم عنه فانتهوا و اتقوا الله ان الله شدید لعقاب الفقراء المهاجرین لذین  
اخرجوا من ديارهم و اموالهم یبتغون فضلا من الله و رضوانا و ینصرون الله و رسوله  
اولئك هم الصادقون و در مخشری در کشف و رازی در تفسیر کبیر گفته که قوله تعالی للفقراء یبتغون از قوله  
لذی القربی و معلومست که مراد از ذی القربی درین آیه بنی هاشم و بنی عبدالمطلب اند چنانچه مراد ذی  
و اعلم انهم اجمعوا علی ان المراد من قوله لذی القربی بنو هاشم و بنو عبدالمطلب پس استدل  
ازین آیه بر فضیلت هجرت ابی بکر و عمر و اقران ایشان غایت حاققت و بر فضیلت هجرت امثال  
آن از اعمال مشروطست بر ایمان با جماع و اتفاق اهل اسلام و درستی نیست چنانچه بخاری در صحیح خود  
از لیث روایت نموده است که گفت شنیدم عمر خطاب را که بر منبر میگفت که شنیدم رسول خدا را که میفرمود  
انما الاعمال بالنیات و انما لكل امری ما نوى فمن كانت هجرته الی الله فحجته الی الله و من هجرته  
و من كانت هجرته الی دینا یصیبها او الی امرأة ینکحها فحجته الی ما هاجر الیه و این هر دو فیما  
فیهم در معرض عدم تسلیم و موقوف بر اثباتست اما آیه ثانیه که بر اثبات فضیلت انصار ذکر نموده پس  
اگر مراد از این اثبات فضیلت جمیع انصارست فهو ممنوع زیرا که عنقریب بوضوح انجامید که بعضی از  
اهل مدینه بمقتضای آیات و اخبار مورد سهام ملامت از قبل ملک علام و رسول انام بودند و اگر مراد  
ازین فضیلت بعضی از آنهاست پس آنجا که آنها که بطوع و رغبت بخلافت ابی بکر راضی شده بودند



<http://fb.com/ranajabirabbas>



نفی ابدین دسی به تحریر آورده مخالفو فسقه و مخاربه کفره بمقتضای حدیث حربک حربی و مسلک  
 که واقع است و ظاهر است که حضرت شیخین با امیر المؤمنین علیه السلام حرب نموده اند بلکه پیر حمت قتال تکلیف  
 استعمال سیف و فصال بکثرت خیل و رجال حق اولاً بطلان نمودند و غصب فت رسول متعال از و نمودند  
 انتی کلامه بلفظه و ملا عبدالمشهدی صاحب اظهار الحق برین اصل خود بحث نموده جوابش نوشته  
 و آن نیست اگر کسی بگوید در باب خلافت مرقضی اگر نص صریح نشده امامیه کاویند و اگر  
 نص متحقق شد میباید که جماعه صحابه که در مسئله خلافت مخالفت نموده اند مرتد شده باشند و  
 جواب این بحث باین عبارت نوشته که انکار نص موجب کفرست نیست که امر منصوص باطل عقاید  
 کنند و حضرت پیغمبر احشاد را بنصیص تکذیب نمایند اما اگر حق واجب دانسته ترک آن بواسطه عراض  
 و نبوی حب جاه کنند انبیق و عصیان خواهد بود مثلاً ادای کات با جماع امت و است و منصوص  
 و احادیث پس اگر کسی منکر و جواب او شود مرتد و کافر میشود و اگر معتقد و جواب آن بوده از دوستی برود  
 او انما بدو بر زنده خود بدار و عاصی خواهد بود و آنها که متفق بر خلافت خلیفه اول شدند نیگفتند که حضرت پیغمبر  
 نص کرده اما دروغ گفته بلکه در بعضی اوقات بعضی مردم منکر تحقق نص میشدند و بعضی دیگر کلام حضرت پیغمبر  
 تاویل و دراز کاری نمیدانستند کلامه بلفظه و درین کلام چند فایده معلوم شد اول آنکه انکار معنی نص مدلول  
 آن بنا بر تاویل فاسد کفر نیست بلکه نوعی است از فسق اعتقادی که اگر از عرف اهل سنت خطای اجتهاد  
 نامیده شود آنکه غصب کلمه منع قرطاس و غیر ذلک که از بعضی کسان واقع شد بنا بر تسک حدیث سخن  
 معاشره انبیا کثرت لا نورث یا بنا بر تسک بایه الیوم اکملت لکم دینکم نیز کفر نیست بلکه فسق اعتقاد  
 است که از خطای اجتهادی نامند زیرا که چون تاویل باطل در مسئله نص امامت سقوط کفر گردید تسک حدیث و آن  
 در مسئله میراث و نوشتن کتاب هزاران در جلد و در مسئله امامت است و بالا جماع از فروع و تنهیه چاره  
 سقوط کفر نکرد و خود ایشان نیز باین تصریح کرده اند با جمله بنا بر مذہب شیعه ظاهر شد که اختلاف در مسئله  
 خلافت چون تاویل نیست اعتقادی است پس لازم آمد که اعتقاد امامت مرقضی باین فصل داخل در حقیقت  
 ایمان نیست نه و ایشان بخلاف اعتقاد فرضیت نماز و روزه و زکات است که در اینجا بالا جماع کفرست این  
 فرق را از دست نباید داد و این فرق گویا اجماعی این فتره است هیچکس درین نزاع ندارد و لهذا قوال  
 طوسی به اینها بطریق استشهاد می آید که او گفته مخالفو فسقه و مخاربه کفره بمقتضای حدیث حربک حربی و مسلک



حق گفت نمودند با قیام و اعتراف محققین ایشان ثابت شد اکنون بحث از اعمال و اخلاق ظاهر ایشان که دلیل  
بر حسن باطن است باید نمود و ملا عبد الله در بیان آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان  
لو تعلل مما بلغت رسالته آورده است که مجرد اقرار بشهادتین و تصدیق آجما با جاره البنی مرتبه از  
اسلام است و بعد از رحلت حضرت رسالت پناه کل امتا جابتان مرتبه اسلام را داشتند و بحفظ وصیای  
ابنوی که وعده شده بود ازین مرتبه بدر گرفته اند و این مقدار ازین حقیقه اسلام کافی بود از برای انقیاد  
او امر حضرت رسالت پناه که در باب اخراج مشرکین از جزیره عرب و در باب قتال با اهل ارتداد و با مانعین  
رکات و با مدعیان کاذبیت و در باب جهاد با کفار فارس و روم و غیر آن واقع شده بود جمعی که متصد  
خلافت و ریاستند درین امور کد و کوشش نموده تا در نظر خلایق از استحقاق امر خلافت دور نیفتند  
و بسیاری ازین مردم در مالیات و در اجتناب از محرمات ظاهریه بلکه ترک بعضی لایذمها نیز سبکست و ریاست  
صحبت شریف نبوی بقای آن برکات در نفوس ایشان از جهت قربانان از اهل وسع و زهد و تقوی بودند  
و مسأله و مداهنه که واقع شد در امر خلافت و در حق اهل بیت بود پس انتهی کلامه و ازین کلام صریح معلوم شد  
که ایشان نازیده بر اهل ایمان وسع و زهد و تقوی و کفایت صحبت شریف نبوی و بقای آن برکات و نفوس  
ایشان حاصل بود و در معلوم شد که صحبت ایشان با پیغمبر علی علیه و سلم با خلاص قلبی بودند از راه نفاق  
و ظاهری الا قول فیض و برکت از آن صحبت چه قسم حاصل میکردند و عاقل با درینجا غور در کارست که  
برگاه اهل وسع تقوی زهد با عترت اقرار ایشان در حق انجما ثابت شد یقیناً پس ادعای آنکه در امر  
خلافت و در حق اهل بیت از ایشان معصیت بظهور آمده او کا خلاف ثابت بالیقین است پس معلوم شد  
که این رجم از ایشان بنا بر تسک لیل یا فهم این امر از نصی واقع شده باشد بنا بر قصد معصیت نیز اگر  
صحبت پیر و ایشان تاثیر کرده باشد درین امر عظیم چه قسم حرکت برکت از ایشان دیده و دانسته بنا بر طبع  
و حب جاه و مال صد و باید و الا نه و تقوی اجتناب از محرمات در ایشان اصلاً موجود نبود و آنچه  
گفته است که این همه برای آن بود که از نظر خلایق دور نیفتند و هم بالغیب ادعای علوم قلوبست یا مردم  
سکلف بنظایر حالیم هر که را بحسب ظاهر نیک بینیم نیک گوئیم و معذرا با عترت او علت حسن احوال و کفایت  
نبوی بود پس البته در بواطن ایشان نیز صحبت گیر او موثر شده باشد با جمله با عترت علمای شیعه یا  
جماعه از اصحاب با وسع و زهد و تقوی و اجتناب از کل محرمات بلکه از بعضی مباحات نیز کد و کوشش در



در ترویج اسلام و اخراج شرکین از جزیره عرب مقابل با کفار فارس و روم و غیر ذلک از خصایص فضایل  
ثابت شد و الحمد لله اکنون از بحث علو درجه و سمو مرتبه ایشان چند امته و قبول اعمال با حق ایشان در  
بارگاه خداوندی کرده می آید بالیقین معلوم است که هیچ مرتبه اعلی و فضل از خوشنودی خداوند تعالی  
نی تواند بود و هر چه را او تعالی بسند فرمود و هر چون که باشد مقبول کافه اهل ایمانست قوله تعالی  
و السابِقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم  
رضوا عنه و اعد لهم جنات تجری تحتها الانهار خالدين فیها ابدًا ذلک الفوز العظیم  
ملاحظه صاحب نظر را بحق گفته است دلایل اهل سنت و جماعت بر فضل خلفا ازین ایه خالی از صور  
نیست و در فحش سخنان مشهور روشن بامیه قوت تمامی ندارد و بغیر سخنان مشهور جوابی نمیتوان گفتن  
و صوت سخن مخالف اینکه در تفسیر کوفه که قال اهل السنه لا مثل ان ابا بکر سبق الی الهجرة فهو من  
السابقین و قد اخبر الله تعالی بانه رضی عنه و لا مثل ان رضی مع ان السابق الی الهجرة فتدور  
بدان امه فدل علی حجة امامته و عدم جواز الطعنه فیہ و بعد از نقل این کلام گفته که جواب گفتن  
این سخن بارتکاب آنکه در سبق بجهت و نصرت ایمان شرط است و آن شخص معاذ الله هیچ وقت ایمان نداشته  
حتی قبل از سنوح ناخوشی با امیر المومنین از انصاف دور است و گفتن اینکه مراد از سابقین بجهت نصرت  
آنها آنکه تصدیق امامت بلا فصل برای امیر المومنین کرده باشند و بوضیعت حضرت پیغمبر در امر خلافت عمل  
کرده باشند تکلفی است و دراز کار چرا که در لفظ ایه چیزیکه مشربان قید باشد نیست انتی کلامه بلفظه و ازین  
کلام هیچ میتوان فهمید که به گاه انکار امامت مرضی مخصوص عموم آیه نتوانست شد تفصیلات دیگر مثل  
منع ذلک و غیره که بوقوع آمده بلفظ او نمی تواند شد چرا که در لفظ آیه چیزیکه مشربان قیدیم باشد موجود نیست  
بعد از آن ملاحظه امته گفته است اولی آنست که جواب باین روشن گفته شود که این دلالت نمیکند مگر بر اینکه  
حق سبحانه تعالی از سابق مهاجرین و انصار ازین فعل ایشان که سبقت بجهت و نصرت پیغمبر بود و باشد  
راضی شد و هر گاه فعلی از افعال ایشان را نمی شود یقین که جزائی آن خلوه در حبست خواهند بود و فاما دخول جنت  
که مترتب بر رضای الهی است این رضا ظاهر است که موقوف است و مشروط بحسن خاتمه و بقای ایمان تا آخر عمر  
و عدم صدور اعمال سلبه بلفظ انتی کلامه بلفظه و اینست حاج دشمنان این فرجه که اصلاً بجای آن کلام  
احاطه نمیکند و اصول عقاید خود را بر ندارند و اول دلالت بر نفی چون که تصریح کرده اصلاً آن را رد و قوا



اصول درست نیست و زیرا که مدلول آیه تعلق رضا بذوات مهاجرین و انصار است لیکن چون بذوات این صنف  
عنوانی سبقت در هجرت و نصرت یافده فرموده اند لازم آید که این صنف علت تعلق رضا باشند آن که  
متعلق رضا بهین صنف و فوق در میان متعلق بودن رضا و علت بودن تعلق رضا بهیست که بر صبیان  
هم پوشیده نماند و اگر این قسم تصرف غیر مربوط در کلام اسرار جاری شود و پیچیدہ عاصورت استدلال حاصل  
نگردد و مثلاً اینہ موالات دلالت نمیکند مگر اینکه دلالت شما باین صنف متعلق است یعنی اقامت صلوة  
و اینست از زکوٰۃ در حالت رکوع و بقای این صنف مشروط است بحسن خاتمہ و کذا و کذا علی هذا القیاس و  
آنکہ چون بالیقین جزای این عمل خلود و رحبت باشد پس مافع از وصول این جزا بایشان بایکفر و ارتداد  
یا صدور اعمال سیئہ محبطہ علی الشق الاول این قاعده برہم میشود کہ مخالفہ فسقہ و نیز خود رسولی علیہ  
مشہد فی سوال و جواب مرقوم الصدرا عترت نموده اند کہ انکار امامت حضرت امیر بتاویل باطل  
یا با انکار نص موجب کفر نیست و قاضی نورانی در ستر در مجالس المؤمنین قایل شدہ است بعدم ارتداد  
شیخین چنانچہ سابق گذشت و علی الشق الثانی خلاف عقائد خود ارتکاب میکند قال نصیر الدین الطوسی  
فی تحریر العقاید و الاحباط باطل لا استلزامہ الظلم و لقوله تعالیٰ فمن یعمل مثقال ذرۃ خیرا  
یجر فہ اینست کہ ملا عبداللہ را این عقیدہ خود مطلقاً فراموش شدہ و انقدر در سخن پروری خود  
منہمک گشت کہ در اعمال محبطہ خلفاً شروع نمودہ و چار عمل بر شمرده اول آنکہ ایشان در غزوہ احد  
فرار از زحف نمودند و دوم آنکہ غصب خلافت مرتضی نمودند سوم آنکہ غصب فیک نمودند چارم آنکہ حضرت  
احضار دوات و قلم نمود و سابق خود در کلام منقول الصدرا عترت نموده است بآنکہ انکار امامت مرتضی  
مخصص عموم ایہ نمیتواند شد و منافات برضوان ندارد و چون او منافات برضوان نداشت محبط او چگونه  
شود و حال آنکہ نزد جمیع شیعہ احباط خاصہ کفر و اشراک است بدلیل قرآن لئن اشرکت لیحبطن عملک و فر  
روز احد کہ بنص قرآنی معفو است و از نزول این آیه بہ پنج شش سال متقدم چگونه محبط این عمل تواند بود کہ  
اول سبب عفو الہی کان لم یکن شد و دوم بعد از وقوع آن این آیه نزول یافت اگر آن عمل حبس شدہ بود  
بعل حبس شدہ چہ معنی داشت و بالا جماع سورہ توبہ من اشر یا نزل است و جنگ احد در سال سوم از ہجرت  
و غصب خلافت مرتضی کفر نیست باعتراف فضلا شیعہ چنانچہ گذشت پس احباط چگونه از وی متصور  
شود و غصب فیک اول واقع نشدہ زیرا کہ ابو بکر فدک را از حضرت فاطمہ رضی اللہ عنہا بدست خود در ملک خود



در ملک خود بناورده بلکه منع میراث یا منع همه ناتمام نموده و این را خصب گفتن کمال بخیرست و معنی این منع بهم بموجب تمسک بحديث مشهور بود سیه نشد چه جا آنکه کفر باشد و جبط اعمال تمام عمر نماید و منع حضار و دوات و قلم از شیخین هرگز بظن نیامده مخاطب با یثوبنی بقراطاس فقط این هر دو نبودند جمیع بنی و اهل بیت درین شهر یک اند و معنی اگر مشوره درین باب داده باشند بخطا و در مشوره جبط اعمال صحیح چگونگی با جمله درین مقام حیرت دست و پا زدن ملا عبد اسد را باید دید که چه قسم چه رسمت متبذروند او بجای نیرسد و از همین جنس در آیات دیگر مثل اجعلنهم سقایة الحاج و همارة المسجد الحرام کمن امن بالله و الیوم الاخر و جاهد فی سبیل الله لا یستون عند الله و الله لا یمسک القوم الظالمین الذین امنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عند الله اولئک هم الفائزون یدبشهم ربهم برحمة منه و رضوان فجنات فیها نعيم مقیم خالدين فیها ابدان الله هذا اجر عظیم و ایه ان الذین امنوا و هاجروا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله و الذین اوقوا و نصروا اولئک بعضهم اولیاء بعض الی آخر سورة ملا عبد اسد و دیگر علماء شیعه دست و پا زده و سعی و تلاش نموده آخرتین عجبند داده قابل بمراتب عالی این اشخاص شده اند این است حال مخالفان حضرت امیر و اهل بیت بزرگم شیعه از مهاجرین و انصار که خلفای ثلثه هم از انجمله اند اما حال محاربین ایشان که حضرت امام المومنین و طلحه و زبیر اند از مهاجرین اولین پس شیعه را و رانج و بسیارست تفصیلش آنکه اوائل ایشان فرق نمیکردند در محارب و محارب همه را تکفیر مینمودند و سب و تبرا جائز می شمردند و چون متاخرین ایشان متعصب شدند بر آن که در نصیحت که بامت را در حکم نبوة گیریم و منکر او را کافر و مرتد شماریم بوجه بسیار خلل در اصول مذهب آید مییابد از انجمله آنکه حضرات ائمه بلا تکلف و بلا ضرورت تلجئه نکاح و انکاح با آنها میکردند مثلاً حضرت سکینه را بمصعب بن الزبیر و دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر را حضرت امام محمد باقر نکاح کردند و علی بن ابی القاسم را در جمیع حضرات ائمه رائج و جاری بود و هرگز معامله ایشان با منکران امامت خود مثل معامله ایشان با منکران نبوة نبود و امامت هر امام مثل امامت حضرت امیر است و از انجمله آن که جماعه از اخوان و اقارب ایشان منکر امامت ائمه بوده اند مثل محمد بن حنفیه که منکر امامت حضرت امام زین العابدین بود و با وصف منان و محاکمه کسب و حجاج اسود و شهادت او برای امام زین العابدین دست بردار نشد از دعوی امامت بر او



دو صیبت امامت بار اول خود کرده رفت و نذر و نیاز و خمس و غیره که از طرف مختار بایشان میرسید هرگز امام  
 زین العابدین را شریکانش نمیکردند و مثل زید شمس که بلا شبهه مدعی خود بود و منکر امامت امام محمد باقر  
 و درین باب با هشام بن الحکم مناظره هم کرد و ازین دعوی دست بردار نشد تا آنکه شهادت یافت  
 باز اولاد او یحیی و متوکل با اولاد امام جعفر صادق و درین باب پر خاشش داشته اند و باز اولاد  
 امام جعفر و نیز در میان خود با مثل عبد الله افرح و اسحاق بن جعفر مدعی امامت خود بوده اند  
 و اگر اولاد امام حسن را نیز بر شماریم که جمعی کثیر مثل نفس زکیه و غیره مدعی امامت خود گشته اند و منکر  
 امامت یزید و یزید و قیوم قال بلکه جنگ قتال خیلی مشغول میشود بلکه اتباع اینها جنگ قتال هم بهمین  
 مثل مختار ثقفی عبد الله بن صلی حضرت امیر المؤمنین راکشته است چنانچه در کتب انساب و تواریخ  
 موجود است پس اگر انکار امامت مثل انکار نبوت بنی کفر باشد اینهمه اشخاص کافر شوند و حضرت ائمه در حق  
 زید شهید و محمد بن حنفیه و امثالهم شهادت بخوبی و صلاح داده اند همه کذب و دروغ باشد و اگر گوئیم  
 که اولاد علی هر چند منکر امامت امام وقت باشند کافر نمی شوند و دیگران به انکار امامت امام وقت کافر  
 میشوند لازم آید تفاوت و اختلاف در موجبات کفر حال آنکه بالا جماع در موجبات کفر تفاوتی نیست  
 امام زاده باشد یا علوی هر گاه کلمه کفر بر زبان راند کافر شد تا چار شدند و گفتند که منکر امامت کافر  
 نیست و فرق در مخالف و محارب بر آوردند پس منکر مخالف است و مخالف فاسق و محارب کافر است اما  
 در اینجا قیاحت دیگر لازم آمد زیرا که چون انکار امامت کفر نباشد و محارب به لازم انکار است در وقتی  
 که امام تصرف خود خواهد لا بد کفر لازم خیر کفر شد و این معنی محال است بلکه هر چه حکم لازم است حکم لازم است  
 پس انکار نیز کفر باشد و پدید بیست که محارب به خود تبه نیست از مرتب انکار که در وقت ایزاده تصرف  
 امام انکار به همین صورت خواهد بود اکثر شیعه جواب این سخن باین روش داده اند که هر چند قاعده همین را  
 معاضدا میکنند که هر گاه انکار چیزی کفر نباشد محارب به با صاحبان چیز نیز باید که کفر نباشد زیرا که  
 محارب به نوعی است از انکار اما این قاعده را بخلاف محفل در حق محاربان حضرت امیر گذاشته ایم  
 رسیدن حدیث متفق علیه که حربی و سلم سلمی درین جواب نیز بچند وجه نهند شده است  
 اول اینکه این کلام مجمل است و باینست بحذف حرف تشبیه یعنی حربی که نه حربی نیز که معنی حقیقی  
 آن کان ندارد و هر طایفه است که حرب حضرت امیر حرب حضرت رسول صلعم نبود تحقیق بی شک و چون



و چون مجاز بحث بتبیه شد مردم وقیح بودند اس حدیث معلوم شد که کفر بودن چه مساوات تشبیه و چه  
و جمیع احکام هرگز در تشبیه لازم نیست و این لفظ را جناب سول در حق بسیاری از صحابه و در حق قبایل  
منعده از اسلام و غفار و جهنیه و مزینه نیز فرموده اند و بالاتفاق خارج از آنها کفر نیست و دوم آنکه معنی کلام آنست  
که حرب یک تخصیص حربی پس حرب جماعه کثیر مثل قتل عثمان که در انجمله حضرت امیر هم باشد حرب سول خود و یا  
اعمار بسیار متعارف و رایج است مثلاً شخصی دوست خود را میگوید که هر که ترا بدخواهد بدخواه من است و اگر آن  
دوست او در زمره مردم کثیر باشد که آن مردم را بجهت امر عام مشترک کسی بدخواهد البته در عموم کلام آن شخص  
داخل نمیشود و لغت و عرفاً و این صحابه کبار و ام المؤمنین با تخصیص قصد محاربت حضرت امیر نداشتند بلکه  
از قتل عثمان ستیفاء قصاص مقصود داشتند چون حضرت امیر هم شریک آن لشکر بود و ایشان نیز محاربت  
واقع شد معلوم آنکه حرب یک حربی کنایت است از عداوت یک عداوتی و پرتا هست که این شخص خاص عداوت حضرت امیر  
نداشتند و حرب ایشان بنا بر عداوت نبود محض اعمیغ فساد امت و ستیفاء قصاص مقابله نمودن بمقابله  
انجامید چهارم آنکه در جمیع افعال اختیاریه قصد و اراده شرط است تا مودید و مدح و قدوم شود مثلاً اگر شخصی  
گوید که هر که این آوند را بشکند او را چنین و چنان کنم شخصی از راه خطا در رفتن راه لغزش یافت و پا او نه  
رسید و گشت بالا جماع او را شکنده نتوان گفت و در وعید داخل نشد و همین است حال محاربه ایشان پس  
از روی تواریخ معتبره پنجم آنکه سلمنا محاربه حضرت امیر بنا بر هر چه باشد محاربه رسول است لیکن  
محاربه رسول نیز مطلقاً کفر نیست بلکه با انکار نبوت و رسالت کفر است و برای طمع دنیا و مال کفر نیست بلکه  
آیت قرآنی در حق قطاع الطريق که بالا جماع کافر نمی شوند کوفاسق باشند قوله تعالی انما جزاء الذین یحاربون  
الله و رسوله و یحاربون فساد ان یقتلوا او یصلبوا انهم کفار و حق سود خواران همین وعید است  
و سود خور بالا جماع کافر نیست قوله فاذا نزل حرب من الله و رسوله بلکه درین آیات حرب خدا و رسول  
هر دو در حق فاسق ثابت فرموده اند و در حدیث مذکور تنها حرب رسول است پس چون خدا و رسول  
هر دو موجب کفر نباشد و حرب رسول تنها چه موجب کفر باشد اری حربی که با رسول از راه انکار دین و نبوت  
اسلام واقع شود ملائمت کفر است نه سلب حرث کسی چه می تواند گفت در حق حضرت موسی در محاربه خواران و قصاص  
فرموده آنکه حضرت موسی بنی اسرائیل را بدو فرمود که ما این امر را تا حلد یلحقی و کلاسی در محاربت غیر  
حرکات می بیند و حال آنکه حضرت امیر نیز بحکم انت منی مملزله هارون من موسی



بهمان رتبه داشت و زوجه مطهره رسول آنجنائے حامی فتان عثمان و مداین در اجراء قصاص نصیبیده با او چه  
 پر خاش شد بعینها مثل حضرت موسیٰ هارون را حامی کو ساله پرستان و مداین و برادر او حد و تغیر نصیبیده  
 این امانت نسبت به برادر کلان پیغمبر جعل آورد پس اگر حرب رسول کفر پیو و حضرت موسیٰ حاشا همن ذلک  
 در انصاعت کافر می شد و العیاذ بالله من ذلک و معامله که برادران حضرت یوسف با بنجاب کردند و حضرت  
 یعقوب را المی که رسانیدند از محاربت چه کمی دارد و درین مقام راه انصاف باید پیو در و رتبه هر کس را ملاحظه نماید  
 جانب ثانی نیز ام المومنین است: و چه رسول که حکم نفس قرانی مادر مومنان و مادر حضرت امیت اگر مادر خود را  
 توبیح و زجر و تهدید نماید نماید کوان پسرفی نفس الامرائی حیایت بری الذمه باشد و شمار نمیرسد که مادر او را  
 طعن خود بگیریم چنانچه بر حضرت موسیٰ و برادران حضرت یوسف نمیرسد که زبان طعن بر کشایم بلکه  
 در اینجا نسبت مادر موسیٰ و نسبت و در اینجا نسبت بر او رمی مساوات مصرح کر حفظ مراتب نکلی نه نفی  
 با جمله معلوم شد که تسک بحديث حربی در اثبات کفر محاربان حضرت امیر هرگز بر قاعده نمی نشیند  
 و مخالف اصول بسیار میگردد و ایمان و اعمال صالحه آن محاربین جائی زرفته مانع بغض و عداوت و سب و تبرا  
 و فرق در مخالف و محارب بوجهی معقول نیست در اینجا نیز کلمات بعض علماء شیعه باید شنید قاضی نعمانی شریف  
 در مجالس المومنین خود آورده که مفهوم تشیع است که خلیفه ملا فصل بعد از حضرت رسول خدا مرتضیٰ علی است  
 و لعن سب و در معتبر نیست میگوید که نام حضرات خلفای نشسته بر زبان شیعه جاری شود و اگر جاهلان شیعه علم  
 بوجوب لعن کردند سخن ایشان معتبر نیست و آنچه خبث و فحش در ماده ام المومنین عائشه نسبت بشیعه میکنند  
 حاشا تم حاشا که واقع باشد چه نسبت فحش بکافه او میان حرام است چه جا حرم حضرت پیغمبر خدا اما چون  
 حضرت عائشه مخالفت امر و قرن فی بیوتکن نموده بیصره آمد و بحرب حضرت امیر اقدام نمود بحکم حدیث  
 حربی و سلک سلمی که فریقین در مناقب امیر روایت کرده اند حرب حضرت امیر با حرب حضرت پیغمبر  
 یقینا مقبول نیست بنا برین مورد طعن بشده بعد از آن متصل بهمین کلام گفته است که این ضعیف حدیثی در کتاب  
 حدیث از کتب شیعه دیده باین مضنون که عائشه در خدمت امیر از حرب توبه کرده هر چند قصه حرب اثر  
 و حکایت توبه خبر واحد اما بنا برین طعن کردن در حق وی جایز نیست انتی کلامه بلفظه و بر تالیخ و آن پوشیده  
 که توبه حضرت طلحه بدست لشکر از لشکر بان حضرت امیر نیز منقول است و باریک تن حضرت زبیر خود از معرکه  
 جنگ بعد از یاد دہانیدن حضرت امیر ایشان احدیست پیغمبر که دلالت بر حقیقت حضرت امیر میگردد و مشهور



مشهور و متواتر است پس باین و آیات نزد شیعه طعن درین اشخاص عاجز نباشد و بهوالمدعا باید دانست که  
 تائیدین شیعه مثل ملا عبدالعزیز شندیدی اقران او ازین عقیده خود که محارب حضرت امیر کافرست نیز رجوع  
 کرده بهمین قدر قناعت کرده که محارب حضرت امیر نیز موجب کفر نیست بلکه سب و فسق و کبیره میسرساند زیرا  
 اینها کذب و تحریف و غیره نکرده اند بنا بر تاویل باطل یا انکار نص محارب و احوال انستند پس فسق اعتقاد باشد  
 نه کفر و چون گفته خواهد نصیر هم نزد علمای شیعه حکم وحی ناطق دارد و خصوصاً در باب عقائد بعض متاخرین  
 ایشان در میان قول خواهد نصیر و ملا عبدالعزیز باین وجه جمع نموده اند و تطبیق داده که به مقتضای حدیث  
 حربی از محارب به بامرضی کفر لازم می آید هر چند التزام کفر نباشد و لزوم کفر کفر نیست نزد شیعه نیز بلکه  
 التزام کفر کفرست پس قول خواهد باعتبار التزامست چون التزام کفر در ایشان نبود اطلاق مرتد بر ایشان  
 نتوان کرد انتی کلامه و الحق کلام این عزیز ناشی از کمال دقت است که بر اصول شیعه زیاده بر این متصور نیست  
 لیکن حدیث مذکور با وجودیکه قابل تأویل است و بالتقطع معنی حقیقی آن مراد نیست معارض نمیتواند شد آیات  
 قطعیه را که در حق عموم مهاجر و انصار و باخصوص در حق ازواج ظاهرات و این دو بزرگوار  
 وارد شده است و نیز لزوم کفر این اشخاص بر قواعد شیعه درست نمیشود فی غایت محارب با امام وقت بغی است  
 و البغی فسق و کفر و اگر بنا بر شبهه یا تاویل باشد فسق بهم نماند بلکه خطا و اجتهاد میسر و چون منتهای کلام  
 شیعه درین بحث معلوم شد ضرورت افتاد که مذنب الهیست نیز درین مسئله مذکور شود باید دانست که محارب  
 حضرت امیر بنا بر اجتهاد در مسایل فقهیه که امامت و میراث پیغمبر و عدم تمام همه قبل القبض و تقسیم متعنه  
 الحج و غیره از آن باب است اصلاً کفر نیست و معصیت هم نیست زیرا که حضرت امیر نیز مجتهدی بود از مجتهدین  
 صحابه و مجتهدان یاد در مسائل اجتهادیه با هم خلاف جاریست و هر مجتهد با جورست و محارب حضرت مرتضی  
 اگر از راه عداوت و بغضست نزد علمای اهل سنت کافرست بالا جماع و بهیچ وجه مذنب ایشان در حق  
 خوارج و اهل نهوان و حدیث حربی نزد ایشان بر همین محمول است اما در اینجا لزوم کفرست نه التزام  
 آن پس اطلاق مرتد بر ایشان نتوان کرد و چون شبهه ایشان بسیار بی مغزو مقابل نصوص قطعیه قرآنی و احادیث  
 متواتره پیغمبرست موجب اعتذار ایشان نمیتواند شد پس خوارج نزد اهل سنت در احکام اخروی کافرند  
 و دعا مغفرت برای ایشان نباید کرد و نماز جنازه ایشان نباید خواند و علی بن ابی قیس محارب حضرت امیر  
 نه از راه عداوت و بغض بلکه شبهه فاسد و تاویل باطل مثل اصحاب جمل و اصحاب صفین پس در خطا

از مردم است موثق ظاهر است قول باطل است و اقران او با اعتبار



اجتهادی و بطلان اعتقادی خود مشترک اند فرق این است که این خطا و اجتهدی نفس اعتقادی صحیح است  
اصلاً مجوز طعن و تحقیق نیست بسبب ورود نصوص قطعیه قرآنی و احادیث متواتره در ح و ثما غوائی البتة  
سوابق اسلامیه ایشان و ثبوت قرابت و علاقه نسبی صهری ایشان با جناب پیغمبر متین بجه و حق حضرت موسی  
چون نصوص قطعیه قایم بر عصمت و علو درجه مانع است از طعن و تحقیق ایشان در آنچه با برادر خود با و  
بعل آورند از راه محبت و بی تاملی و این متوجه است بر او ای نفسانی و نیز غرض است که حاشا جنابه من ذلک  
و در اصحاب صفین چون این امور بالقطع ثابت نشده توقف و سکوت از رسم نظر بر عموماً آیات و  
احادیث داله بر فضایل صحابه بلکه جمیع مومنین و امید شفاعت و نجات بعد از پروردگار را می گزاید  
شام بالیقین کسی را معلوم کنیم که عداوت و بغض حضرت امیر و دشمنی بیکه تکفیر جناب العن سر آفتاب  
قباب میکرد و او را بالیقین کافر خواهیم نوشت چون این معنی تا حال از روی و بدست معتبره ثابت نشده  
ایمان آنها بالیقین ثابت است مسلک باصل داریم باجماع انجمن است بر این تکفیر کننده حضرت امیر  
یا منکر بهشتی بودن ایشان یا منکر لیاقت خلافت ایشان باعتبار اوصاف دین مثل علم و عدالت و  
دور کفر است و چون این معنی در حق خوارج نه و ان بالقطع به ثبوت پیوسته آنها را کافر میگویند از روی  
پیرگزیده ثبوت نرسیده آنها را تکفیر نمیکند این است تنقیح مذمت است درین باب موافق اصول  
ایشان زیرا که اجماع دارند بر آنکه منکر ضروریات دین کافر است و طوری که ایمان حضرت امیر و بهشتی بودن  
ایشان و لایق خلافت پیغمبر بودن از روی احادیث بلکه آیات قطعیه متواتره ثابت است پس منکر این امور  
کافر باشد و محاربت ایشان از راه شامت نفس و حب جاه یا از راه تاویل باطل و شبهه فاسد و متعجب  
یا فسق اعتقادیست نه کفر درین اصل امامیه نیز متفق اند پس درین حکم نیز باید که متفق باشند اقول مقتضی  
از تمسید این مقدمه اینست که ناصب عداوت اهل بیت علیهم السلام نخواهد که امید خود را از مورد بیت  
نجات دهد پس باید دانست که این خیالیست بغایت محال زیرا که بر تقدیر آنکه مطلب عبارت محقق طوع  
علیه الرحمه چیزی باشد که بدین قاصد رسیده وجه مستحق لعن ایشان منحصر در محاربه حضرت امیر و  
علیه السلام نیست چه بر تو سابق برین ظاهر گشته و بهم حقیر و انفع خواهد شد که هرگز ننکته بلی  
و نیز و یا منکر یکی از ضروریات دین و یا مذمت باشد ملعون است که محارب نباشد و متفق طوع علیه الرحمه  
کل من کفر محارباً لا یکن ملعوناً کافر احوال ان یکن المحمول عم اما فوله ان محاربوه فستفهم معنا



فمعناه انه لا بد من ان يكون مخالفه فاسقا لانه لا يكون الا فاسقا وانه مستحق  
 من هبتان بعض انواع مخالفته ينجر الى الكفر والكفر مستلزم للفسق علامه عند الشرحه  
 اتفق اعظم من الكفر وهم ميتواند شدیده او محقق این باشد که مخالف علی بن ابیطالب با دایمی نه نمک  
 یکی از ضروریات دین نباشد مسلم فاسق است چنانچه سائر مخالفین یعنی در دین و دنیا احکام اسلام  
 بر آنها جاری میشود و در آخرت مخلد بنا خواهند بود و چنانچه حال منافقین در وقت نبی  
 مثوال بود لهذا ابن ابی جهل و رجمه الله علیه در رساله خود این مطلب را با این عبارت مؤید ساخت  
 اما المخالف لعلی اذا لم يبلغ حد المحاربة او المقدم علیه غيرة والمعتقدان خلافه  
 كانت بالبيعة لا بالنصر فهو فاسق عندنا وليس بكافر فدل خوله في الاسلام المطلق  
 الذي هو الاقرار بالشهادتين هذا حكمه في الدنيا واما في الآخرة فيحكم عليه بالعقاب  
 لتركه اعتقاد امامته الواجب عليه انتهى اری کثراوقات استعمال فسق در خصوص معنی خروج  
 عن طاعة الله مع الايمان می شود و ازین لازم نمی آید که هر جا که لفظ فاسق استعمال شود بهین معنی  
 مراد باشد کیف و جناب حق سبحانه تعالی میفرماید ولقد انزلنا اليك ايات بينات وما يكفر  
 بها الا الفاسقون و نیز میفرماید و اذا اخذ الله ميثاق النبيين لهما انتم مكرمان وحكمة  
 ثرجاء كم رسول مصداق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه قال اقررت به و اخذنا منكم  
 على ذلكم اصرى قالوا اقرنا قال فاشهدوا وانا معكم من الشاهدين فمرقوب بعد الله  
 فاولئك هم الفاسقون ظاهرست که او سبحانه تقدس و تعالی در اینجا لفظ فاسق بر مرتد اطلاق  
 کرده و نیز میفرماید كنتم خیرامة اخرجت للناس تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر  
 و تؤمنون بالله ولوامر اهل الكتاب لكان خیرا لهم منهم المؤمنون و اكثرهم الفاسقون  
 و درین مقام لفظ فاسق در مقابل مومن واقع شده و درین مورد و ای پیچ وجه ممکن نیست که فاسق را  
 مومن توان گفت و نیز میفرماید المنافقون و المنافقات بعضهم من بعض یا مرون بالمنکر  
 و ينهون عن المعروف و یقبضون ایدیتهم نسوا الله فنسیهم ان المنافقین هم الفاسقون  
 و امثال این آیات در کلام مجید بسیارست و از اینجا مبهرین میشود که این مجادل متعصب کلام  
 محقق علیه الرحمه را درین مقام محض بسبیل تدلیس و مغالطه ذکر نموده و بر کلام سفاهت نظام



بخود ان را دليل شمرده و حال آنکه کلام محقق عليه الرحمه در غایت جودت و متانت است و توهم نشود که این معنی  
 که در باب مخالفین جناب میر علیه السلام و مخلص بودن آنها در نار و در تفرقه میان ایمان و اسلام گفته می شود  
 در تصرفات و سخنان متاخرین اصحاب است زیرا که تقدیم اصحاب باین تصریح نموده اند چنانچه ابن ابی  
 علیه الرحمه و الرضوان و اعتقادات خود میفرماید و اعتقادنا ان حجج الله تعالى على خلقه بعد نبيه  
 محمد صلى الله عليه و آله و سلم الائمة الاثنا عشر اولهم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام  
 ثم الحسن ثم الحسين ثم علي بن الحسين ثم محمد بن علي ثم جعفر بن محمد ثم موسى بن جعفر ثم  
 علي بن موسى الرضا ثم محمد بن علي ثم علي بن محمد ثم الحسن بن علي ثم محمد بن الحسن ثم القائم  
 بامر الله صاحب الزمان وخليفة الحضر في ارضه الحاضر في الامصار الغائب عن الابصار  
 صلوات الله عليهم اجمعين و اعتقادنا انهم اولوا الامر الذين امر الله بطاعته و انهم المعصومان  
 عن الخطاء الزلل وانهم الذين اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا وان لهم المعجزات  
 والبراهين الدلائل و نعتقد ان جبهه ايمان و بغضهم كفروا ان امرهم امر الله و نهيهم نهي الله  
 و طاعتهم طاعة الله و معصيتهم معصية الله و وليهم ولي الله و عدوهم عدو الله و اولادهم  
 طالين فرسوه اعتقادنا فيهم انهم ملعونون والبراءة منهم واجبة والايمه في كتاب الله  
 عز وجل اما مان امام هدى و امام ضلالة قال الله تعالى جل ثناؤه و جعلناهم ائمة يهدون  
 بامرنا و قال عز وجل و جعلناهم ائمة يدعون الى النار و يوم القيمة لا ينصرون و ابغناهم في هذه  
 الدنيا لعنة و يوم القيمة هم المبسوحين و قال النبي صلى الله عليه و سلم مر ظلم عليا في مقعدك  
 هذا بعد فاني فكانما محمد نبوتي و نبوة الانبياء قبلي و مرتولى ظالما فهو ظالم قال الله عز وجل  
 لا تذكروا الى الذين ظلموا فتمسكم النار و الظلم هو وضع الشئ في غير موضعه فمر اذ عي الامامة  
 وليس بامر فهو الظالم و الملعون و موضع الامامة في غير اهلها فهو ظالم ملعون قال النبي  
 صلى الله عليه و سلم من جحد عليا اماما من بعدك فقد جحد نبوتي و من جحد نبوتي فقد جحد الله نبوته  
 و قال علي يا علي انت المظلوم بعدك من ظلمك هذا ظلمي و من انصفك فقد انصفني و من جحدك  
 فقد جحد لي و من و الاك فقد و اكني و من عاداك فقد عاداني و من اطاعك فقد اطاعني  
 و من عصاك فقد عصا و اعتقادنا فيهم جحد امامة الايمه من بعد صلوات الله عليهم



علیہم اِنَّہ بمنزلۃ من مجد بنوۃ الانبیاء واعتقادنا فیہم اقربا مبرا لمو منیر علیہ السلام  
 وانکرو احدا من بعدہ من الایمۃ اِنَّہ بمنزلۃ مراقب جمیع الانبیاء ثم انکرو محمد صلی اللہ علیہ وسلم  
 وقال الصادق ع مشک فی کفر عداثنا والظالمین لنا فهو کافرو واعتقادنا فیہم قاتل  
 علیا قول النبی صلی اللہ علیہ وسلم قاتل علیا فقد قاتلنی وقولہ من حارب علیا فقد حاربنی  
 ومن حارب بنی فقد حارب اللہ وقولہ لعلی فاطمۃ والحسین والحسین انا حارب لم حاربکم  
 وسلم لم یسلمکم انتھی کلامہ وشہید ثانی قدس سرہ فرمودہ کہ معارفی کہ بآن بیان حاصل میشود  
 پنج اصل است اول معرفت حق جل و علاست و مراد بان اعتقاد جازم ثابت است بآنکہ خداوند عالم  
 موجود است و ازلی وابدی است و واجب الوجود بالذات است یعنی وجود او ذات قدیم اوست بی آنکہ  
 محتاج بعلتی بوده باشد و آنکہ تصدیق نماید بصفات کمالیہ بتوہید او و منزہ داند او را از انجہ لا ینحیض  
 نباشد از صفات مخلوقات و ممکنات اصل دوم تصدیق بعدل حکمت خدا و عدل آنست کہ ظلم نمیکند  
 و امری کہ عیقل قبیح است از و صادر نمیشود اصل سوم تصدیق بربوبت محمد است و جمیع آنچه آنحضرت  
 آورده است تفصیلا در آنچه معلوم است با تفصیلا و اجمالا در آنچه معلوم با اجمالا اصل چهارم تصدیق  
 بامامت دوازده امام است بعد از حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم و این اصل مخصوص فرقه امامیہ است  
 و از ضروریات مذہب ایشان است زیرا کہ مخالفین اباست را از فروغ مذہب ایشانند از اصول و شرط است  
 کہ تصدیق کنند بآنکہ ایشان امامانند کہ ہدایت میکنند مردم را بحق و انقیاد ایشان امر و نواہی برہم  
 خلق واجب است انتہی کلامہ اعلیٰ اسد مقامہ محقق طوسی علیہ الرحمہ در رسالہ قواعد العقاید گفتہ اصول ایمان  
 نزد شیعیہ سہ چیز است تصدیق بوحدانیت خدا و ذات او و در افعال او و تصدیق بپیغمبری پیغمبران  
 تصدیق بامامت ایما بعد از پیغمبر ان انتہی کلام المحقق رحمہ اللہ و این کلام برہان قاطع است بر فساد و ہرجاج  
 طبع این معاند مجادل کہ از عبارت تجرید محقق سخا بہد کہ کفرا مخصوص بحاربین گردانیدہ خلفائی ثلاثہ  
 خود را از ان نجات دہد و نجات متصور نیست بلکہ علاوہ بر کفر در سلک فساق داخل و متسلک  
 گردیدند و در القائل کہ حسب حال این متعصب میگوید ذہب الحمار لایستفید لنفسہ بہ قونا فانا  
 و مالہ اذنان + و صاحب نواقض الامر و افض الغتہ العجب ان الوفضۃ احد نواقض الامر  
 و یقولون ان الاسلام عین التصدیق امدا کور فی تعریف الاسلام مع التلفظ بالشیء



والایمان اخضر من الاسلام لانهم يعتبرون في تحققة التصديق بامامة الائمة الاثني عشرية  
 المعين من غير فصل بين النبي واول الائمة عليهم السلام وجميع معتقدا تهم مثل حیات محمد بن  
 العسكري عصمة الائمة و غیرها فعندهم یوجد من كان مسلما غیر مؤمن و غالب اصحابهم  
 یقولون غیر المؤمن مخلد فی النار علی انه یلزم خلود اغلب المسلمین فی النار انتهى کلامه و ازین دریا  
 می شود که بودن امامت ائمه از اصول ایمان نزد امامیه بودن انکار اینست لزم خلود فی النار بر مرتبه شائسته که  
 احدی را مجال انکار نیست حتی که صاحب فواقص در مقام رد نوشته که ازین لازم می آید خلود اکثر مسلمین  
 قوله علیه علیه قاضی نور الله شسترى رجال المؤمنین آورده اند اقول پوشیده نماند که این کلام  
 بر تقدیر صحت و صدور آن از فاضل مذکور قاذح مقصود ما و مفید مطلوب او نمی شود زیرا که سابق گفته  
 که فاسق در مقابل مؤمن اطلاق شده پس فرق میان کفر و فسق همین است که کافر نجس است در دنیا و مخلد است  
 فی النار و عقوبت فاسق که بسبب انکار یکی از ضروریات مذهب باشد مخلد در نار خواهد بود و کور در دنیا  
 احکام مسلمین بباقرار شهادتین بر او جاری شود چنانچه سابق تفصیل و توضیح معلوم گردید  
 چون ایمان جماعه که بحضرت مرتضی مخالفت نمودند باقرار و اعتراف محققین ایشان ثابت شد  
 اقول اعتراف شیعه بایمان جماعت مذکوره از عقاید ابن بابویه علیه الرحمه و عبارت شهید ثانی رحمه الله  
 و عبارت محقق در رساله قواعد العقائد بوجه حسن ظاهری چنانچه عنقریب مذکور شد قوله بلا عجب البته  
 در میان آیه یا ایها الرسول بلغ الخ اقول باید دانست که ملا عبد الله مشهدی اصلا از مشاهیر علمای  
 چه مشاهیر علمای کسانى را میتوان گفت که کلام ایشان مستند باشد در روایت حدیث و بیان اصول  
 و مسائل فقه و در کتب متداوله رجوع و استدلال باقوال آنها واقع شود چنانچه شیخ محمد یعقوب کلینی  
 و ابن بابویه و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ الطائفة رضوان الله علیهم از قدما و محقق طوسی  
 و علامه حلی و نظرای ایشان از متاخرین و ملا عبد الله مشهدی شخصی مجهول الحال است که با وجودیکه  
 بعون منت الهی درین بلاد اکثر کتب مشهوره تقدیم و متاخرین بغایت متعارف و متداول و احادیث  
 علمای کرام از تقدیم و متاخرین و تصانیف ایشان عوام طلبه این دیار را محفوظ و ملحوظ است اصلا  
 و مطلقا نام او و نام تصنیف او که کتاب اظهار الحق است کوشش و بیج کسی از خواص و عوام این دیار نیست  
 چه جا آنکه در کتب متداوله یا مذکور باشد و هرگاه که اصل بودن امامت در تحقیق ایمان بکلام تقدیم و



متقدمین و تخریب علمای کرام و محدث معصوم بیان کردیم و بکلام مخالف بر این معنی استدلال کردیم که آباء  
 از ضروریات مذهب مایهست و منکر آن نزد ایشان بدین نسبت پس درین حال استدلال تو بکلام معنی  
 بحول الحال از درجه اعتقادیست چه ما نمیزد که بگوئیم او شیعه نبود یا اگر شیعه هم بوده باشد  
 نقشه است پس تو لازمست که اول بشیعی او بریای آری تا نیا صحت نقل از او با ثبات رسا و بجز  
 نه از راه جدلی انصافست چه این محصیت مخصوص فرقه ضاله متبعه اعدای اهل بیت است  
 نمی بینی که بهرگاه حدیثی مناقض مذهب ایشان از کتب متعارفه ایشان نقل کنیم بگویند که در صحاح نیست  
 که در سنده این جنبل که از ائمه ایشانست بوده باشد و اگر وجود آن در یکی از صحاح ثابت شود گویند که  
 در صحیح نیست و بهرگاه در صحیح مسلم یافته شود گویند در بخاری نیست و بهرگاه در بخاری یافت می شود بعضی به تضعیف  
 و حال گویند و اکثری صحت کنند و گویند که روایان فضل الحاق کرده اند یا تاویل و دراز کار کنند و این عبادت  
 ایشان و جبهی شایعست که احدی بحال انکار آن ندارد و بر سهیل تنزل میگوئیم که بر تقدیر تسلیم نیز کلام ملاعبه  
 مشددی مفید مطلب هیچ وجه نمیتواند شد چه بکرات و مراتب بر اثبات رسانیده شد که آنچه مقتضی جواب  
 لعن و جوب تبر و خلود فی النار باشد انتقامی باینست ما خلل شرطی از شر طان شامی اسلام بانکار  
 شهادتین پس درین صورت بقا اسلام با وجود انتقامی باین لعن تبر برای نمیتواند داد پس از تعداد  
 مذکور که از عبارت کتاب اظهار الحق مستنبط می شود ارتداد بمعنی ترک اسلام خواهد بود نه بمعنی انتقامی باین  
 چنانچه در تحقیق عبارت بتحریر محقق و حمه اندر تبیین بیان نموده شد بعد از آن **ناصب علیه السلام**  
 درین کلام چند فائده معلوم شد اول آنکه انکار معنی نص و لول این بنا بر تاویل فاسد کفر نیست بلکه نوعی  
 از فسق و اعتقادی که آنرا در عرف اهل سنت خطای جهلادی گویند اقبال این فائده من قبیل آثار الفاسد  
 علی الفاسدست چه سابق بیان شده که عدم کفر بمعنی انکار شهادتین بخان مستلزم وجود ایمان نیست و اگر کلام  
 ملاعبه اقتضای بیحایمان ایشان مستنبط نمی شود پس استدلال تو بعدم لزوم کفر ایشان بر نجات ایشان این  
 لعن و خلود فی النار غایت بی حیائیست اما لزوم فسق و اعتقاد می سالمست لیکن این فسق بهان نیست  
 که در کلام مجید معنی ارتداد واقع شده و قوله تعالی **لَا تَقْرَبُوا الْقَوْلَ فَنُفِثَ بِهِمْ** و اما معلوم از شهادت  
 نصرتی بعد از وفات و لشک هم الفاسقون چنانچه سائق گذشت باز **ناصب علیه السلام**  
 دوم آنکه خصم که در منع قرطاس و غیر ذلک از بعضی کسان واقع شده بنا بر تسکین حدیث غنی معاشراست



لا نورث ولا نورث یا بنا بر تسک بایه الیوم اکملت لکم دینکم فیه کفر نیست بلکه فسق اعتقاد و پیوست که آنرا  
 خطای اجتنابی نامند زیرا که چون تاویل باطل در مسئله نقل است موجب سقوط کفر و بدین تسک حدیث و آیه  
 در مسئله میراث و نوشتن کتاب که هزاران درجہ دارد از مسئله اما متسلسله و لا جماع از فروع فیه خبر جو  
 سقوط کفر باشد اقول بر صاحبان بصیرت و ادراک که استقامت ذہن و سلامت عقل ایشان با دیانت  
 و انصاف و ترک تعصب اعساف مجتمع شده مخفی نیست که متشاور این کلام شقاوت انجام دست و جست نافع  
 و امرست اول عدم اطلاع او بر مراد علما امامیه در مواقع استعمال لفظ کفر و فسق و ارتداد و جناح با تفصیل این  
 یافته و غایت انما که تورط او در تعصب و عداوت اشباع و اتباع این میت رسالت که خصم فیک را رسال  
 جزئیہ فقیہہ شمرده سهل انگاشته و حال آنکه تحت غصب فیک و منع قرطاس از نه حضرات ملت باطلہ مخالفین  
 و عجز ایشان درین مباحث نزد خواص و عوام بمرتبه ظهور میرسد که اکثری از ایشان که ترک عقائد باطلہ خود کرده  
 و از شیخین تبرائت و نظر به کتب غصب فیک و منع قرطاس با ایمان جمع نمیتوانند شد حاصل کلام اینکه امامیه که در  
 فیک تکفیر شیخین مینمایند نه از برای نیست که در مسئله میراث خطا کرده اند بلکه بجهت آنکه جناب فاطمہ علیہ السلام  
 نموده و گواهی جناب امیر المومنین و امام حسن و امام حسین را که با جماع علما نص فایزید الله لبذلک عنکم  
 الرجس اهل البیت بطهرکم تطهیر و مخصوص با ایشانست مستلزم تخریب ایشان از کذب معصیت کرده اند  
 و محبت واجبہ فی القربی را که بمقتضای آیه کریمہ قل لا اسألكم علیہ اجرا الا المودة فی القربی اجر است  
 ترک کرده اند و ایضا بجهت آنست که با عمر افغانی حیث سب و غضبت فاطمة ولو شکم حق ماتت آن  
 مظلومه را آورده اند و این معصیہ فاطمة بضعة منی من اذاه فقد اذانی و من اذانی فقد  
 اذی الله و من اذی الله فقد کفر و آیه وافی ہایہ ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنہم الله  
 فی الدنیا و الاخرة مستلزم نیست کہ روح مطہر حضرت خیر البشر را بجائیده و برنجانیدن آنحضرت خداوند قہار  
 جبار را بجائیده بر خود و غصب آورده و بدلول نص کلام مجید مورد لعن شده اند پس هر کسی که بایم از  
 انصاف داشته باشد با دینی مامل جزم میکند کہ تکذیب فاطمہ را و رد شهادت حضرت امیر المومنین و حسن  
 با تسمیق آپ تطہیر و آیه قرنی و حدیث فاطمة بضعة منی اصلا جمع نمیتواند شد مرم با و در غنی از سب  
 اعتقاد حق را برودن دین پیرو دشمن و همچنین حال منع قرطاسست بلکه بر تعصب ازین اقیح و فحش تر  
 کلام صدق انظام جناب سول خدا ایتونی بقرطاس کتب لکم کتابا بان فضلو انکما کہ بحکمہ اعلام



علام و ما بطن عن الهوى ان هو الا دحي يوحى ان شانه خطا و از وصمت هو امخوف و وصون است پس كسى كه از  
 بهزيان نسبت كرده بنامى اين اسنهم ساخته است و بنده و شريعت محمدى انداخته و خاندان سالت ابرار و  
 داده قوله و اين قى گويان اجماعى اينفته است الخ اقول خدا شاهد است و كفى باهمه شهيدا كه اگر ضرورت شرع  
 نبود و مستعدان شرف و خصوص دشمنان ايعار بود كه با مثال چنين جلف كافى نماند ليكن بمقتضا الضرر  
 بمتى المحطوات چار تا چار از علو نازل قرب ابكار افكار بخصيص مخاطبه مجوز شود با خود را فرد بايد آورد  
 با جمله اگر چشم بصيرت دارى چرا بدیده انصاف نظر نيكى يا نچه بدرجه تو اثر رسیده كه جناب خاتم النبیین  
 مرآت و لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية و يا نچه از امام زاده تو عبد الله بن عمر  
 روز يافته پس پرسنيكه در شرح نهج الهدى كه از تصانيف ابن ابى الحديد المغزلى است سطور است كه راو  
 ان عبد الله بن عمر طرق على الحجاج بابيه ليلا ليبيع بعدا لملكه كي لا يبيت تلك الليلا  
 امام لانه روى عن النبى انه قال من مات ولا امام له مات ميتة جاهلية و ايضا اخبر  
 انه اما خلعوا يذبحوا على ابن مطيع اقا ابن عمر فقال له عبد الله بن مطيع اطرحوا  
 عبد الرحمن وساحة فقال له عبد الله بن عمر انى لم اقل لا جلس اقبل لاحدنا حديثا سمعته  
 من رسول الله صلى الله عليه وسلم من خلع يذبح من طاعنه لقي الله يوم القيمة ولا حجة له و  
 مات وليس في عقه بيعته مات ميتة جاهلية و شايق مقاصد شرح غنايد اعتراف  
 كه معنى حديث ماثور هينست كه از ان مقابو است و در شرح مقاصد هم از كلام استنظام راجحه رضامى شود  
 هرگاه حقيقت حال چنين باشد پس بطور كافه اهل اسلام واجبست كه امامت از اصول دين باشد فضلا عن  
 الامامية تا حال بيع از عوام و خواص اماميه بفروع بودن سلكه امامت قائل نشده چه جاى انكه اجماع اماميه  
 منعقد شده باشد ليكن اذ القيت حباب الحيا فقل ما شئت فان مو لا حياء له لا ايمان له بعد  
 نقل كلام ملا عبد الله مجهول الحال قوله و انين كلام صحيح معلوم ميشود كه ايشان را زياده بر اصل ايمان  
 و بيع و زهد و تقوى بركت و رياقت صحبت شريف نبوى الخ اقول تدليس و تلبيس است كه از و بروز يافته  
 والا ملا عبد الله ذكر ايمان و رايين كلام كه از و نقل نمود و نموده ايمى و گفته كه متغلبه اسلام داشته و دانسته  
 كه انين لازم نمى آيد حكم بايمان آنها و از ابقاى كات صحبت بد بشن و جوه لازم نمى آيد تحقق از شرف  
 بجمع و جوه كيف والا بايد بعضى از اعيان حضرت نبوى كه مرند بر شرف صحبت قرابت قريبه داشته



بطریق ولی سید و ارین میشدند بالجمله غرض ملا عبدالعزیز است که هر چه بسبب رف صحبت آنحضرت بعضی از  
احدائق حمیده داشتند لیکن بسبب خبث طینت که داشتند بسبب انکار بعضی از اصول و مبنیهای ایمان که کرده اند  
و مقدر من قال به هر کار روی به بهبودیت دیدن وی نمی سودند شت قولہ الا قبول فیض برکت  
از ان صحبت چه قسم حاصل میکردند و عاقل را در اینجا غور در کار است انچه اقول اخبار بسیار بطرق کثیره  
سطور است که بسبب خلط طینت کام است از کفار و مسلمانان که از سعادت ایمان بهره ندارند بعضی از اهل  
حمیده و صفات پسندیده بروزی یا بدلیکن طینت خبیثه اصلیه شان بعد مردن آنها را بدلیکن  
میرساند بالجمله بسبب وجوب پیغمبر علی علیه السلام کفار و مشرکین از عذاب جلا مینوی نجات یافته اند  
چنانچه قول حق تعالی و ما کان الله ليعذبهم و انما فیهما برین دلالت دارد پس حال نظریاتی درین  
برین قیاس باید نمود **قولہ** که اگر صحبت پیغمبر در ایشان تاثیر کرده باشد درین امر عظیم چه قسم حرکت بجای  
زایشان انچه اقول عدم تاثیر صحبت نبی از روایات صحاح سته که متضمن این تدابیر بسیار از صحاح و  
فقیری نمودن داخل شدن در جهنم معلوم و یقین است پس اینهمه است یا لا طائل مثل ناقه عشتار  
که میزنی اگر مرضی تو این است که علی غم ملا عبدالعزیز سلب بکت صحبت آنحضرت بالکلیه از پیران خود  
چنانچه از شرطیه مسطوره تو متبادر است یا هم باین معامله راضی شوی یا نه سخن را کوتاه باید نمود **قولہ** رجم بالغیب  
و ادعای علوم قلبیست مردم مکلف بظاهر عالم انچه اقول رجم بالغیب نیست رجمیست بر شهادت قلب یا  
لا یغضک الا منافق و علی مع الحق و فاطمه بضعة منی الخ و ضحاک فی صد رقوم الخ و  
مات و لم یعرف امام زمانه و امثال ذلک من الاحادیث الکثیره **قولہ** باعتراف علما شیعه ایمان  
از اصحاب باو روح و زهد و تقوی و اجتناب از کل محرمات انچه اقول باطن علمای شیعیان که کافران بشکند  
در یحیات او و تدلیسات و تلبیسات ملاحظه بایا خود او اول سبجا اسلام ایمان استعمال نموده بطرف  
استاد نموده بعد از ان بعضی از علما شیعه این نسبت داده البته معلوم است صاحبان عقل و قوا  
که ناصبیان امانت و دیانت مثل اسلاف خود بی بهره بی نصیب و معذرا از ناظرین کتابچاندار و اما آنچه  
بعد از ان در باب علوم و رجه بعضی از صحابه متنازع فیهم مسکمی شود بقول حق تعالی و السابقون الاولون  
من الیها جریب الا تضاروا للذین انبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه و اعد لهم  
جنات تجری من تحتها الانهار خالدا فیها ابدا پس بیاید و هست که باتفاق اهل اسلام در صحبت



در صحت هجرت و ترتب ثوابان ایمان شرط است و از اینجا است دلیل چنانچه خدا که درین هجرت شریک ابو بکر بود  
 شرک بود چنانچه در کتاب طبقات و اقدسی تصریح بان واقع شده مقبول الی هجرت نخواهد بود و نیز اگر که باتفاق این  
 صحت عبادت و همچنین باتفاق فریقین شرط ترتب ثواب بر هجرت صحت نیست چنانچه دلالت میکند  
 بر آن صحت متواتر انما الاعمال بالنیات و لکل امری ما نوى و مرکبات هجرت به الله و رسول الله  
 و همه اینها در او اهل صحیح بخاری غیره مسطور است پس ما و احمی ما را علم بصحت نیست ابلی بکر به ثبوت نرسد  
 و خول او در مدلول این ایبه یقین نمی شود و تا یقین نشود احتجاج باین آیه بر علم مرتبه او نمی تواند شد و ایضا قول  
 بعضی از علماء دلالت میکند که مراد از سبقت فی الهجرت مهاجرت بنی هاشم است از آنکه شعبه و یا هجرت بطرف  
 حبشه که براتب پیشتر از هجرت مدینه بوده پس درین صورت ابلی بکر را شرف سبقت هجرت صوری بهم نخواهد بود  
 و ایضا احتجاج باین آیه مدقوف است که ثبوت رسد که هجرت ابو بکر با جازت حضرت نبوی واقع شد  
 و شیعه این را قبول ندارند و ایضا اگر انسان علی نفسه بصیوة احوال هجرت خود را ابلی بکر و خول خود را  
 در مدلول این ایبه بهتر می رسد است حال این که کتب مخالفین دلالت میکند بر اینکه در وقت وفات می گفت و یا  
 له اکشف بیت فاطمة و نحو ذلک و ایضا محل کلام است اینکه مراد از سابقین یقین فی الهجرت یا سابقین فی  
 الاسلام چنانچه در تفسیر کبیر از می غیره مسطور است و تفصیل این احوال از کتاب کبیر که درین یک منصفه ظهور جلوه  
 گردیده طلب باید نمود و ایضا آنچه بعد تا مل و نظر دقیق ظاهر میگردد و این است که این آیه در شان کسانی نازل  
 شده که در حال نزول ای سبقت بطرف موت کرده بودند از مهاجرین و انصار و با ایمان ازین جهان انتقال کرده  
 بودند زیرا که جناب حق سبحانه و تعالی از حال ایشان خبر میدهد که ایشان از خدای خود راضی شدند و معلوم است  
 که اگر اینها زنده بودند مناسب این بود که حق تعالی بجهنم مضارع که رضون باشد این مطلب را و انما بصیغه  
 ماضی و ایضا متبادر ازین رضا این است که چون در آخرت علوم مرتبه خود را دیده اند راضی شده اند و الا بتر  
 از و محاسن سونجی از خدای خود در دنیا راضی بوده چه ظاهراً است که با عدم رضا از حق تعالی ایمان متصور  
 سازند و این خلاف نسبت که نواصب باب صحابه کمان ازند با جمله عقل سلیم حاکم است با آنچه در معرض بیان آید  
 دلائل ازین معنی احتمال دارد و قد تقر فی موضعه اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال و بنا برین  
 تفسیر کبیر موید کسانی خواهد بود که قائل هستند که قبل از قیامت مومنین اهل بهشت نمی شوند تا معنی اعدا و  
 درست و هذا ظاهر لا ستوفیه و ابو جعفر شیخ ابی امام محمد در باب آتقی که بحسب عمومات دلالت بخو



صحابه یکند عموماً کلامی بسیار شریف و دلایل و براین گفته و چون آن کلام در کمال بسط و زبان عربی است  
 ترجمه بعضی از فقرات آن اکتفای نماید پس او گفته که اما آنچه وارد شده است در قرآن مجید از قول خشتعالی  
 لقد رضى الله عن اهل منبى قول خشتعالی محمد رسول الله و الذين مع الخ و قول النبی ان الله ظلم  
 علی اهل البیت پس باین جو تسلیم خبر تمام اینها شده و بسطی عاقبت است و جائز نیست که حکیم علی الاطلاق  
 خبری دهد از تکلف غیر معصوم باینکه بر او غذایی نیست هر چه خواسته باشد بکند و کسیکه اقصاف دارد و احوال  
 صحابه را مایل نموده میداند که احوال آنها مثل احوال ما بوده است و آنچه بر ما جائز است بر ایشان نیز جائز بوده  
 و غیر از شرف صحبت ما به الاتیاز و رسیان و اویشاں چیزی نبود و معلوم است که صحبت رسول خدا واجب  
 نمیشود که صد و خطا و گناه از اصحاب منع باشد و چگونه چنین باشد و حال این که اگر چنین بود عایشه محتاج  
 نمیشد باین که در باب برادر او از مجوز آیه از آسمان نازل شود بلکه میبایست که جناب سید المرسلین از  
 اول روز میگفت که اهل انک کاذب اند چه عایشه شرف صحبت از دیگران براتش داده حال نموده و کسیکه  
 شرف صحبت پیمبر او را حاصل باشد گناه او جائز نبود و صفوان بن معطی هم از اصحاب و پس میبایست که  
 پیغمبر مخزون و غمگین نمیشد و میگفت که چون صفوان از صحابه است صد و عصیت از او جائز نبود و گفت  
 که جسارت داشته باشد بر این که بگوید که برات از هیچ یک اصحاب محمد جائز نیست هر چند از ایشان بدیها و معا  
 فظهور رسد بعد از نیک جناب خشتعالی و حق جنابیکه شرف صحابه بر او حاصل کرده باشند بگوید لئن اشرکت  
 لیحبطن عملک لکن من انک ما بین و بعد قوله تعالی قل انی اخاف ان عصیت فی عذاب عظیم  
 عظیم و بعد قوله تعالی فاحکم بیننا لئلا یحس الحق ولا تتبعکم فیضاک عن سبیل الله ان الذین یصلون  
 عن سبیل الله لهم عذاب شدید مگر اینکه آن شخص فهم نداشته باشد و شال این کلمات بسیار گفته بجهت خوف  
 تطویل باینقدر اکتفا نموده شد و اما اینکه از ملا عبد الله نقل نموده که او گفت آن شخص معاذ الله هیچ وقت ایمان نداشته  
 پس معلوم است که یا ملا عبد الله از اسیه نبوده و یا اینکه جامع کلمات این مخرافات را از پیش خود داخل نموده  
 و برادر او از ایمان در ین مقام اسلام است و معلوم است که خلیفه اول از اول امر از ایمان بهره نداشت با اتفاق  
 من علی و الا ماسیه **قوله اول** دلالت آیه بر ینضمون که تقرر کرده اصلاً از روی قواعد اصول درست نمی شود  
**اقول** و اورد می شود بر این اول این که آنچه در بیان اهل منطق تقرر یافته است این است که مفهوم موضوع  
 تعبیر بر سبب معنوی می نمایند معلوم است که مفهوم موضوع در ین مجاز باقیه اولیه است و هنوز با ثبات



اثبات رسیده که مراد از سبقت در اینجا سبقت فی المجره است پس غایت ثانی الباب علت رضا سبقت الی  
 السلام یا سبقت الی الموت یا سبقت الی الهجرة لا علی الیقین خواهد بود و این علت بهمه برکت بهیچ وجه  
 مفید نمیتواند شد و ثانیاً این که علت رضای مهاجرین و انصار از حق تعالی مجرد هجرت و نصرت نیست و انما  
 بلکه نظر دقیق حکم میکند که رضای آنها از حق تعالی تسلیم و امر و نواهی و علت هجرت و نصرت شده و این قوه  
 دیگر است بر اینکه مراد از سابقین سابقین الی الموت نه به موت بل بجهت مشابهت در بجات را بدخلیه تمام و در  
 رضای آنها از حق تعالی است و ثالثاً این که غایت ثانی الباب که از آن علت بودن هجرت و نصرت  
 در باب رضای حق تعالی از آنها و رضای آنها از حق تعالی شأن میتواند شد و علتی اعم است از این که نامیده  
 یا ناقصه و استعمال علت ناقصه در کلام مختل و احادیث نبوی شیاع تمام دارد و اگر بسبب غیبت و  
 فتن که داری و این باب را داشته باشی پس آن مجید را از اول ضربت بعیرت تلاوة کرد و در آیات  
 و عهد و وعید مامل تا صدق این مقال واضح گردد و اما آنچه در اینجا مقام در باب آیه ولایة برانه پیوه مترجم گردیده است  
 قبیل قبایسی است مع الفارق چه اشغال جبین تعذبات و دراز کار و آیه ولایت خلاف اجماع اهل اسلام  
 است پس از معنی اعتبار ساقط باشد قوی که دوم آنکه چون بالیقین برای این عمل خلود جنت است و لایح  
 اقول مردود است اولاً بجهت اینکه از بنا قبیل فاسد علی الفاسد است و ثانیاً بهیچ وجه این که برای است که  
 با اختیار شق اول بگوئیم که دانستی خروج از ایمان اسباب عدیده و در کوه مجروح مخالفت جناب امیر کبیر  
 موجب خروج از ایمان نشود و ثالثاً بهیچ وجه دانستی که عدم ایمان هم در واقع متوقف بر تحقق این قبیل  
 و لایح مردود است و سابق واضح گشته که عدم ارتداد شیخین بمعنی عدم خروج از اسلام میتواند شد و این خروج  
 نشان از ایمان پس فرج کلام سید نور الله تستی غیر از این مطلب ایشان را فرموده هیچ وجهی بدین معنی ندارد و  
 است اختیار شق ثانی و آنچه او گفته که چه باطرت و یکتا میوه باطل است است گفته لیکن معنی آن بهیچ وجه  
 مختار اما این است که شرط قبول اعمال زاتمه بخیر است پس بیرون رفتن از خانه بخیر شود و در شرط  
 مستحق نشده برای اعمال مثبت نمی شود و بجهت مجروح و در اینجا نیز چنین است و اما  
 لاحق جزای عمل خیر سابق را محو و باطل سازد و بنا بر مذکور و بهیچ وجه مردود و هر گاه در این باب  
 دانستی پس قول بعدیم چه بهیچ وجه بابر اختیار شق ثانی ضرری نیست و بلکه از چنانچه در این باب گفته شد  
 ثالثاً سلفاً از حیا بهره نداشتند و این بر این دلالت دارد که در این باب بهیچ وجه مردود و هر گاه در این باب



مذہب امامیہ چہن حرف بیجا در قید قلم نمی گزیدند قولہ سابق خود در کلام منقول الصدر اعتراف نموده  
**اقول** این کلام کلامی است کہ از عباوت بلکه از شقاوت قائل خود خبر میدہد چہ بر تقدیر تسلیم محبت نقل  
و معتمد بودن سند الیہ مراد او اینست کہ رضا را مقید بعدم انکار امامیہ نمی توان نمود تا لازم آید کہ وجود  
مقید بدون قید تحقق نباشد پس رضا از کتم عدم بعرضہ وجود نیاید و ایضا منطوری است کہ کوزا  
تحقق گشته لیکن انکار امامت محبط عمل نہا و رافع وجود رضا گردید و برہر عاقل معلوم است کہ این ہر دو  
بہیچوجہ منافات ندارد قولہ حالانکہ نزد جمیع شیعیہ احباط خاصہ کفر و اشراک است **اقول** دلالت  
دارد بر این کہ قائل آن را بخط شدہ زیرا کہ کار عاقل نیست کہ تفصیل کلمات عدیدہ بحکم تناقض جزم نماید  
چہ قبل ازین گفته کہ نزدیک امامیہ احباط باطل است و ایضا از کمال بیحیائی میگوید احباط نزد جمیع شیعیہ خاصہ  
کفر و اشراک است و ایضا استدلال نمودن بر انعقاد اجماع فرقیہ بایہ کتاب بسیار عجیب و غریب است و ایضا  
زیادہ برین کہ شرک محبط اعمال نیست دلالت ندارد و دلالت مفهوم محل نزاع است قولہ و فرار و زاحد  
معنوست **اقول** فرار صحابہ در روز احد متیقن و دخول فارتین در حکم آیہ یا ایہا الذین امنوا اذا القیتم الذین  
کفر و از حفا فلا تولوہم الا دبار و من یولہم یومئذ بڑا اکامتر فالقتال او محتجز الی قیۃ فقد  
باء بغضب من اللہ ما و اہل جہنم و بشن المصیر اجماع معلوم است و عفو ایشان بحیثیتی کہ مطلق با و  
ایشان در جہنم نباشد مشکوک و الیقین لا یزول لا یقین مثله و ایضا قول حق سبحانہ تعالیٰ و یوم حنین  
اذا عجبتم کثرکم کثرکم فلم تغن عنکم شیئا و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدینہ  
صریح است در اینکہ عمر از ایشان واقع شدہ مستحق عذاب نکال شدہ اند بحکم آیہ ولی عفو بعد از آن بار  
نشہ و پس قول ملا عبد اللہ کہ متضمن جبط اعمال ایشانست مطابق واقع باشد و شاید جنگ حدرا  
بر سبب نخیل گفته باشد قولہ **علیہ علیہ** بالاجماع سورہ توبہ من اخر ما نزلت **اقول** لعن ابن  
الکاذب الغادر الناصب گویا کذب غدرا از امامین کاذبین غادرین خود اکتساب نموده و الشاہد  
علی کذبه عبارتہ الاتقان لجلال الدین السیوطی فاندہ قال اخرج مسلم عن ابن عباس  
قال اخر سورة نزلت اذا جاء نصر الله والفتح واخرج الترمذی و الحاکم عن عائشة قالت  
اخر سورة نزلت المائدة فما وجدتم فيها من جلال فاستحلوه الحديث و اخرج ايضا عن  
عبد الله بن عمر قال اخر سورة نزلت سورة المائدة والفتح قلت یعنی اذا جاء نصر الله و



وفي حديث عثمان المشهور براءة مراجع القرآن نزولا وقال القاضي ابو بكر في الامصار هذه  
 الاقوال ليس فيها شيء رفوع الى النبي وكل قاله بضرب من الاجتهاد وغلبة الظن انتهى بسلكه اخراجه  
 سورة براءت باشد ليكن ازين لازم مبی آید که ہر یک از آیات آن سورہ آخر ما نزل باشد چنانچہ در مجموع کتب  
 ائقان ظاہر میشود و ایضا معلوم است کہ جامع قرآن عثمان بن عفان در باب تالیفات بہر قسم کہ خواستہ  
 تصرفات نمودہ پس اخل نمودن آیہ السابقین در سورہ براءۃ دلیل تاخر نزول آن نمیتواند شد و این ہمہ بعد  
 تنزل است از آنچه در دلالت آیہ بر مطلوب ایشان گفتگو نمودہ شد قولہ و مخصب خلانت مرضی کفر نیست الخ  
 اقوال انستی کہ اورا اشتباه شدہ والا از ضروریات مذہب شیعہ است کہ خاصب خلانت حضرت امیر  
 مومنین است قولہ زیر کہ ابو بکر فدک را از حضرت فاطمہ بدست خود در یک خود پیاورده الخ اقوال منع  
 فدک از فاطمہ و تکذیب آن چون در اورا آورده ساختن بہ حیثیتی کہ جناب آنحضرت از ردہ خاطر از انہا از پنجا  
 رفت چنانچہ صحیح بخاری و مسلم بران ناظر است نظر الی ایتہ الطہیر قول النبی صلی اللہ علیہ و آلہ فاطمہ بضعة  
 منی مراد اہا فقد اخذنی محبط اعمال او میتواند شد و قول حق تعالی و ان فی القرانی حنفہ و احادیث معانی  
 ناظر است باینکہ فدک در دست جناب فاطمہ بودہ و تفصیل این امر و بیان این حادثہ در کتاب کبیر بوجہ حسن مرقوم  
 خوفا للتطویل باین محل اکتفا نمودہ شد و در سیر ملا معین کہ از معتبرین علمای اہلسنت است و در مقصد قصص باین  
 عبارت مذکور است کہ بعضی گویند کہ حضرت رسول بسوی خیر جناب امیر المؤمنین علی را فرستاد و مصاحف  
 بردست امیر واقع شد بدان پنج کہ حضرت امیر قصد خون ایشان نکند و حوائط خاصہ از آن رسول باندس  
 جبریل فرود آمد و گفت کہ حق تعالی میفرماید کہ حق خویشان بہ رسول گفت خویش من کیستند و حق ایشان  
 چیست جبریل گفت فاطمہ است حوائط فدک را باو دہ و آنچه از خدا و رسول دوست در فدک ہم بدہ پنجم فاطمہ  
 بخواند و از برای می جعتی نوشت و ان وثیقہ بودہ کہ بعد از وفات رسول جناب فاطمہ پیش ابو بکر آورد و گفت  
 ای کتاب رسول خداست برای من حسن حسین و ایضا و کہ اعمال شیخ علی تقی و حاکم در تاریخ خود سید الخفا  
 ابن مردودیدہ کہ اینہا معتدین اہل تشنن بودند روایت کردہ اند کہ جناب سالک صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فدک حضرت  
 فاطمہ علیہا السلام عطا کردہ و آن دلیل ظاہر است بر آنکہ فدک در تحت ثنہ حضرت فاطمہ بود و در حین حیات  
 و سوختہ او بعد از رحلت فرمودن جناب خاتم الانبیا از دست جناب فاطمہ بدر رفت و اینما باقر شاریج بود  
 و غیرہ پیشہا و ابی بکر از جناب معصومہ و شہادت امیر کبیر و امیراتین من این محنت و سہر تپاہ ان بخند



ثابت است و معلوم است که اگر همه بدون قبض میبود احتیاج استشهاد و روشهاوت من شهادت الله بطلها رقص  
 نبود هرگاه حقیقت حال چنین باشد پس بر تقدیر تسلیم ایمان ابی بکر از اول امر این امر ناشائسته باعث حبط  
 ایمان و اعمال او شد قوله و مع هذا این منع هم بوجوب تسکین حدیث مشهور بود آنچ اقوال حکم شهرت آنکه  
 کبر و اگر شهرت آن میان متأخرین اعدای اهل بیت مراد است برای او مفید نمیتواند شد و اگر مراد این است که  
 در وقت ابی بکر حدیث مشهور بوده پس کذب محض است بلکه ابو بکر بان منقرض بوده چنانچه ابن ابی الحدید که سنی  
 اعتراف نموده ارمی روقت عمر بعضی از صحابه که بوجوب حدیث نبوی جعت قنقری نموده مرتد شده بودند  
 رنجته الیه و رهنه عنه بشهادت نور روح نجس واضح حدیث را بنزد عذاب نکال معذب ساخته خود را مستحق  
 ناکرد و ایند قوله منع احضار دوات و قلم هرگز از شیخین بظهور نیامده آنچ اقوال پس معلوم نیست که بزرگان  
 و اسلاف شمارا چه ضرورت بود که چنین کذب بر خلیفه شتابسته اند و اگر آنها راست گفته اند پس معلوم نیست  
 که شمارا خود را مورد لعنة الله علی الکاذبین میسازید احمد بن حنبل از جابر انصاری روایت کرده که ان رسول الله  
 دعا عند موته بصحيفة يكتب فيها كتابا لا يضلون بعدا قال فخالفه فيها عمر و رواه عن سعيد  
 بن جبیر و عكرمة و عرسفیان بن عیینة و عمر بن دینار و عمر الجعفی بن ابان و عرجانة  
 ثوروی احمد بن حنبل و عمر سعید بن جبیر و عكرمة عن ابن عباس و ذکر فیہ ان عمر ابن الخطاب  
 قال عسی النبی انه یجرح و من ذلک ما ذكره الحمید فی کتاب الجمع بین الصحیحین فی الحدیث الرابع  
 من المتفق علی صحته مرسلنا عبد الله بن عباس قال لما احتضر النبی و فی بدته رجال و منهم  
 عمر ابن الخطاب فقال النبی هلموا اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدا فقال عمر بن الخطاب ان النبی قد غلب  
 علیه الوجع و عندكم القرآن جسبکم کتاب بکم و فی وایة ابن عمر مر غیر کتاب الحمید قال عمر  
 الرجل لیجرح فی کتاب الحمید قال ما شأنه یجرح قال الحمید فاختلف الحاضرون عند النبی فبعضهم  
 یقول القول ما قاله النبی فقرأوا الیه کتابا یکتب لکم و بعضهم یقول القول ما قاله عمر فلما اکتروا  
 اللفظ و اختلفوا قال النبی قوموا عنی و لا ینبغی عندنا التنازع و امثال این وایات در صحاح ستہ و غیر  
 بسامیت بر کنه نوشته باشد مکتب مبسوطه رجوع نماید اینک گفت مخاطب خطاب استونی بقسط فقط اینچ و چون  
 جمیع بنی هاشم و اهل بیت در بن شرکت این جوابان نیست بلی بودند لیکن در آنها بودند که با عمر و احزاب  
 اختلاف نمودند و خود مستند که امتثال فرمان جناب نبوی نمایند اما متروکین نه گذاشتند که بعضی از  
 عمل نمایند



<http://fb.com/ranajabirabbas>



السلامة



ازین در بعضی کتب مخالفین یافته شده که فرقه کرامیه از اهل تسنن وضع احادیث را تجویز نموده اند لیکن تا چنان  
 نگوشن رسیده که علانیه حکم تجویز کذب در هر باب علی ایشان نموده باشند پس ناصب عداوت اهل بیت یا ازین  
 چنین دروغ بیفروغ باید زبان بجام خاموشی کشد و یا اینکه نشان دهد که کجا ائمه او تصریح بجواز کذب نموده اند  
 آری نظریاتیکه در خاندان تصوف بسیاری از نعمت‌ها بر عزم ایشان بسینه بسینه میرسد اگر این تجویز هم بسینه  
 رسیده باشد محل تعجب نمیتواند بود و قول تفصیلش آنکه او اهل ایشان فریق نیکو دند اخ اقول بنای این سخنان  
 پیورده همانست که قبل ازین معلوم گردیده که ناصبی کلام علمای ائمه را نفهمیده و بخاطر شس رسیده که ایشان  
 مثل سنیان فریق نمیکند میان اسلام و ایمان باجمله شیعیان از قدیم الایام حکم بعدم ایمان اصحاب ثلثه و غیرهم  
 از اعدای اهل بیت الی الان کرده اند و میکنند اری احکام اسلام ظاهر بر ایشان جاری بنمایند چنانچه جناب  
 سید المرسلین با منافقین صحابه سلوک میدشت و بنای مناکحت بر اظهار کلمه شهادتینست خواه منظر مومن باشد  
 و خواه منافق و چون اطلاق کافر گای مقابل مومن میشود و گاهی مقابل مسلم ناصب عداوت اهل بیت میان هر دو  
 امر اعتبار نموده پاره ازین مخرقات بقید قلم آورده قرطاس چون نامه عمالی خود سیاه نموده قوله و هرگز معامله  
 ایشان با منکران امامت مثل معامله ایشان با منکران نبوت نبود و امامت هر امام مثل امامت حضرت امیر است  
 اقول استست زیرا که منکر نبوت را مسلم نمیدانند و منکر امامت را حکم بخروج او از ایمان میکنند چنانچه دینی  
 اما آنچه بعضی جا پاره از فساد اعتقادات بعضی از امام زاده ها نقل کرده پس قول فیصل در این مقام اینست  
 که مشهور مذاهب منصوص بر آیات و احادیث کثیره اینست که منکر امامت ائمه اثنا عشر مومن نیست خواه  
 علوی باشد خواه غیر آن اری بعضی از علمای ایشان نظر باین که جناب حق سبحانه و تعالی میفرماید ثوابنا  
 الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم ساجد  
 بالخیرات باذن الله ذلک هو الفضل الکبیر الخ و بنابر بعضی احادیث قائل شده اند که امام  
 و سادات صحیح النسب خاتمہ نخب میشوند و با اعتقاد کامل ازین جهان انتقال بنمایند لیکن این مذاهب صحیح  
 و دینیست که عدم ایمان باقیاسی اسلام منافات ندارد و هرگاه که این دسته شریکین بدانکه محمد بن حنفیه  
 و زید بن علی و یک شیعه بنابر احادیث بسیار از جمله ممدوحین بودند چنانچه خود ناصبیان  
 اعتراف مینماید و قال الصادق مامات محمد بن حنفیه حتی اقول علی ابن الحسین و در مدح  
 زید بن علی بن الحسین احادیث بسیار وارد شده و ایشان ادعا امامت نکرده اند چنانچه واضح میگردد



و اگر چیزی بر خلاف آن دلالت داشته باشد تاؤن خواهد بود آری شاید میان امامیه و ربی عبدالمطلب  
 اختلافی نباشد پس حال او اگر مثل حال اصحاب شده و پسر نوح و زن نوح و لوط و عاقله و حفصه و غیر آن  
 مان باشند چه بحال شیعیان ضرر میرساند قوله مثل زید شهید که بلا شبهه مدعی امامت خود بود و منکر امامت  
 امام محمد باقر و درین باب با هشام بن الحکم مناظره هم میکرد و ازین دعوی مست برادرش اقول شیخ  
 مفید درارشاد خود میفرماید که زید بن علی بعد امام محمد باقر افضل برادران صاحب بیع و عبادت و وفات  
 بوده و بسخاوت و شجاعت موصوف و خروج بشمشیر نموده امر بمعروف و نهی از منکر میکرد و طلب خون  
 جناب سید الشهدا می نمود و بسیاری از شیعیان اعتقاد با امامت او داشتند و نشان این اعتقاد آنها  
 این بود که چون دیدند که او خروج بشمشیر نمود و دعوت میکرد بطرف الرضا من آل محمد گمان کردند که مراد او  
 ازین حرف نفی خود است و چنین نبود چه او عارف بود باین منصب امامت حق برادر بزرگوار او جناب  
 امام محمد باقر علیه السلام است و وصیت کرده بود در آخر وقت بحضرت صادق و سبب خروج او این بود  
 که روزی پیش هشام بن عبد الملک که خلیفه وقت بود رفت خلیفه امر نمود بایل شام که در مجلس حاضر بود  
 که چنان در مجلس تنگی نمایند که زید تا خلیفه نرسد زید گفت که هیچ یک از بندگان خدا فوق این نیست که وصیت  
 بتقوی نماید و من ترا وصیت میکنم به پرہیزگاری هشام گفت تو خود را از این خلا می پنداری حال آنکه  
 تو از ام ولد می زید گفت مادر جناب حضرت اسمعیل ام ولد بود و حال این که مرتبه نبوت نزدیک خدا فوق تر از مرتبه  
 خلافت است و چون هشام زید را از لشکر خود بیرون کرد زید در کوفه آمده خروج نمود و مردمان بسیار با او  
 کردند و آخر نقض بیعت نمودند و او شهید شد و چون خبر شهادت او جناب امام جعفر صادق رسید  
 بسیار غمگین و ملول گردید و کسانی که بازید شهید شده بودند یک لک و دینار بپوشانید و آنها حضرت صادق  
 از مال خود تقسیم نمود و استغفار چون عبد الکاذب بالغادر در میان هشام بن الحکم و هشام بن عبد الملک اقیانیم  
 این مناظره را بر مناظره امامت رجاء بالغیب حمل نموده قوله مختار ثقفی عبد الله پسر صلیبی حضرت امیر المومنین  
 شد اقول پس باید که نام کتابت بیامیه را بنویسد تا صدق و کذب معلوم گردد و بنظر احقر تا حال آنکه  
 ایشان بر گزاین حرف نرسیده آری و ایات مختلفه در باب مختار وارد شده و لا کلام فی قوله چار  
 شدند و گفتند که منکر امامت کافریت این اقول این عم بطل تست که مثل شیطان بر بطل است اند  
 والا از اول امر مسلک امامیه بهمین است که منکر امامت کافریت چنانچه مذہب ایشان است که او منکر است



نہیں کہ امام اور مخالف قباحت و بیکر لازم آمد چون انکار امامت کفر ثابت شد و محاربه لازمہ انکار است درستی  
 کہ امام تصرف خود خواهد لابد کفر لازم غیر کفر باشد و این معنی محال است ائمہ اقول مردود است بل اینکه  
 میان محاربه و میان انکار امامت چه محاربه بدون انکار فعلی کہ حرمت ان از ضروریات دین است  
 نباشد اعنی تا وقتی کہ ایشان بعض علی بن ابیطالب ندانند باشند هرگز با حضرت محاربه نمیکند و آن جامع  
 و مقتضای قل لا اسالکم علیہ اجرا الا المودة فی القربی حرام است بخلاف انکار امامت  
 آنحضرت چنان از ضروریات مذمت نہ از ضروریات اسلام حرمت آن پیش امامیه ثابت نہ سائر ائمه  
 و آنچه گفته کہ محاربه لازمہ انکار است سخنی است و ابھی بمعنی چه معلوم است کہ ابو بکر و عمر و خیر و مسکرا امامت  
 آنحضرت بودند و محارب بودند و همچنین سائر مخالفین الی یومنا ہذا مسکرا امامت آنحضرت اندکی آنکہ محارب  
 باشند و اگر مراد تو این است کہ میان قتل بعد م خروج از اسلام سبب انکار و قتل بعد م خروج از این سبب  
 محاربہ ملازم است پس باید کہ اول این ملازم را بدلیل ثابت نمائی و این کہ گفتی کہ از جملہ افراد انکار  
 محاربہ ہم است پس ای محاربہ بدون انکار تصور نمی شود زیرا کہ انکار مع زیادتی است و بسیار از خوا  
 افراد است کہ در ماہیت یافتہ نمیشود پس چه استعداد است کہ بعضی از افراد انکار کہ مقارن صفت محاربہ باشد  
 مستلزم خروج مکلف از اسلام شود و انکار بجز مستلزم آن نباشد قولہ اکثر شیعہ جواب این سخن باین روش  
 داده اند کہ ہر چند قاعدہ ہمین با تقاضا میکند کہ ہر گاہ انکار چیزی کفر نباشد محاربہ با صاحب آن  
 چیز نیز میباشد کہ کفر نباشد زیرا کہ محاربہ نوعی است از انکار ائمہ اقول نہ صحت اہلبیت و ائمہ اورا  
 لازم است کہ بمکافات سومی بی کہ در خدمت جنابی کہ ماینطق عن الہوی ان الہو حی یونس  
 در شان اوست نمودہ اند ہذا بیان بہیوہ گویند بگو کہ امام عالم امامیہ چنین سخن گفتہ و در کدام کتاب فرستہ  
 اگر صافہ آنچه بطرف ایشان بنا وینمائی چہ اسم کنی کہ از ان شیعہ بنویسی چگونه عاقل التزام این را بدو  
 ہر گاہ انکار چیز کفر نباشد محاربہ با صاحب آن چیز نیز میباشد کفر نباشد و کہ امام ولین طبعی سائر قائم شدہ اگر  
 ایخرف تو دست باشد پس باید حال تو کہ مسکرا امامت حسین مستی مثل حال شمر و ی ایجو شہ مج عمر بن سعد و عتبہ  
 بن یزید بن معاویہ لعنہم اللہ الذین کانوا من محاربیدہ باشند و لیکن کہ کما میں باب العالمین قولہ  
 اول آنکہ این کلام محمول بر محاربہ است بخلاف حدیث یعنی حرکات نہ حدیثی کہ معنی حقیقی مکان بدو ائمہ اقول  
 شک نیست کہ ہر گاہ معنی حقیقی حرکات مراد نباشد اقر مجاز بطرف ان مراد خواهد بود کما تقرر فی محلہ و



مجاز یعنی حقیقی نیست مگر اینکه جمیع احکام کی در دومی موجود باشد الا ما اخرج بالدلیل و شکست  
 که از جمله احکام حرب با پیغمبر خروج از اسلام است پس باید آن حکم در باب حرب با امیر المومنین موجود باشد  
 لایسما نظر الی اقواله الاخر علیه السلام مثل قوله انت منی و انا منک و طینتک من طینتی انت کفیتی  
 فان مقتضی ذلك ان يكون في الاحكام شرایکا الا ما اخرج الدلیل اما آنچه گفته که  
 امثال چنین کلمات در حق دیگر قبائل هم گفته پس در کتب شیعیان نیست تا بر شیعیان محبت باشد و مع هذا  
 چیزی که با جماع خلافت آن معلوم باشد در آن گفتگو بحث است قوله دوم آنکه معنی کلام این است که حرب  
 بالتخصیص حربی پس حرب جماعه کثیر مثل قتل عثمان که در آن جمله حضرت امیر هم باشد حرب سول نباشد  
 اقول هر که ادنی و قوفی داشته باشد میداند که جناب سید المرسلین از کمال رافت و شفقت کلامه یا علی  
 حربک حربی و سلمت علی فرموده اند پس یکم تا دلیل قول آنحضرت باین وجه کند که یا علی سیکم با تو تنها جنگ  
 کند با من جنگ کرده و اگر با تو در حالتی که محتاجی فریق تو باشد جنگ کند پس چنین نیست که با من جنگ  
 کرده است یقین است که او مرده و در گاه خدا و رسول است انشاء الله تعالی و شفاعت جناب سید المرسلین  
 هرگز شامل حال او نخواهد گردید و قبل ازین خودش اعتراف نموده که ارتکاب تاویل و دراز کار مستلزم  
 این است که هیچ یک از ادله سمعیه تمام نشود و الحال چون عصیت و حمیت جاهلیت گلو گیر او شده مطلق  
 پاس خدا و رسول او نمیکند خدا له الله تعالی قوله سوم آنکه حربک خبر کنایت است از عداوت و قتل  
 عداوتی و پرتا هرست که این اشخاص عدوت حضرت امیر نداشتند و حرب با ایشان بنا بر عداوت نبود  
 اقول لعنت خدا بر درو و عکوبه جان آمد انکار عداوت میان عائشه و طلحه و زبیر و میان جناب امیر المومنین  
 با وجود حلال دانستن هر یک از دیگری از نظر من الشمس است و تا حال هیچیک عالم مخالف این قسم حرفی  
 نزده قوله محض برای رفع فساد امت و استیفاء قصاص مقابل نموده و بمقتضای انجا مید اقول از اینجا  
 هر که می شنود تلف بدینش میکند و چون گاه هست که مریدین با صلب عداوت اهل بیت نظر حسن ظنیکه  
 با و دارند مقتضیات عقل دست بردار شده حرف پرضل خود را مطابق واقع دانند لهذا محلی از عداوت  
 که میان جانبین بوده از کتب سنیها تبرعاً بیان کرده میشود و این محبت این است تا ظاهراً هر شود که ناصب  
 اهل بیت هر چند نکث عهد تاسی با سلف خود که نکث بیعت نموده اند کرد و او را ممکن نشد که آنچه در او  
 امر التزام نموده بان فائز نماید یعنی آنچه گوید از کتب شیعه و از اقوال امامیه گوید لیکن خلا مان علی با وجود



با وجود عدم التزام میتوانند که بر هر مطلب که بآن بر نواصب احتیاج نمایند از کتب ایشان میتوانند نمود پس  
 میگویم در سند احمد بن حنبل در مسایند عائشه مسطور است گفت که پیغمبر خدا بیمار بود در خانه میخون پس  
 آنحضرت از زنهای خود اجازت گرفت که در خانه من در حالت مرض بسر برد پس آنها اجازت دادند  
 خراج رسول الله در حالتی که تکیه کرده بود بر عباس مروجی یکر و پاپاسه مبارک بر زمین کشید پیش  
 راوی از عبدالله بن عباس و ایت میکند که گفت میدانی که این مرد که نام او را عائشه گرفت که بود  
 گفتم نه ابن عباس گفت علی ابن ابیطالب بود لیکن عائشه را خوش منی آمد که نام علی بر زبان برد و چنین  
 در تاریخ طبری مسطور است قال عبدالله فحدثت عنهما عبدالله بن عباس فقال هل تدانی من  
 الرجل قلت لا قال علی ابن ابی طالب لکنها کانت تعد علی ان تذکره بخیر و هذا فی عمدة  
 القاری شرح صحیح البخاری حیث قال وزاد الا سمعیله من رواية عبد الرزاق عن معمر و لكن  
 عائشة لا تطيب نفسا له خیر و ابن اسحاق فی المغازی عن الزبیری و لکنها لا تقدر علی  
 ان تذکره بخیر و قال بعضهم فی هذا رد علی من زعم انها ابهت النانی لكونه لم یقعین  
 جمیع المسافة و لا معظمه قبل هذا رد علی النوری و لکنه ماصرح باسمه لا عبائه به شیء  
 مانند که این امر دلالت میکند که عائشه با جناب امیر کبیر کمال عداوت داشته و موید این است که آنچه جناب  
 امیر در بعضی خطبها فرموده و اما عائشه فادر کههاضعف رای النساء و وضع خلافی صدها  
 که محل القین و کدام عداوت ازین بیشتر خواهد بود که مفضی گردید بطرف حرب قال معلوم است  
 که هر که با او عداوت داشته عداوت با خدا داشته چنان سید المرسلین میفرماید اللهم و ال مر و ال  
 و عادم عداوه و ازینجا است که ناصب عداوت اهل بیت مثل ثعلب این طرف انطرفه بخیر و چون  
 که نیز نمی باید انکار عداوت آنها که از بدیهیات و متواترات گردیده از کتاب مینماید و حاکم کذب نار آخر  
 را بر خود گو ارا میسازد و از جمله عداوت عائشه یکی این است که نگذاشت که امام حسن با دو جوارب  
 سید المرسلین دفن نمایند چنانچه این معنی در کتاب مختصر اخبار البشر که از مصنفات علامه اسماعیل بن محبوب  
 بن محمد بن عمر بن شامه شاه است و هم در کتاب فض المناظر فی علم الاول و الا و اخر لقاضی الحاجات  
 محب الدین ابو الولید محمد بن محمد بن شحنة الحنفی الجلی است و از جمله عداوت عائشه و طلحه و زبیر است  
 این است که در فصول مصد لعلی بن محمد المالکی المعروف بابن الصباغ مسطور است فی قصة وقعة

و بسیاری شایع است که  
 قال معبد بن عبد الله  
 المذكور فذكر ذلك  
 ما قالت عائشة  
 و لم تدب من الخرافات  
 عائشة قلت قال  
 رضی سرقا هنة زواج  
 من واثمة عبد الرزاق  
 عائشة فان طيب  
 اسحق في الكفاة عن  
 و لكنها لا تقدر ان  
 فانهم و تدبر



الجمل نادى منادان عائشة ام المومنین طلحة والزید ووجهون الى البصرة فصراروا  
 اعزاز الدين وقاتل المحدثين والاطبا ثار عثمان فليخرج پس به گاه نوبت بنامه تفسیق سید معلوم  
 که به اهل متعصب که از معنی از عداوت خواسته که از انفی بینمایند و از جمیع عداوت اندکی این بود که ابن ابی  
 یغویان فاطمة لما ماتت جاءت نساء رسول الله كلهن الى بنی هاشم فی العراء الا عائشة  
 فانها الفوتات اظهرت مرضا ونقل الى علی عنها كلام يدل علی السرور واز انجمله اینکه چون عائشة  
 بماتت حضرت امیر شریف گفت کاش آسمان بر زمین افتاد تا این امر بوقوع نمی آمد و از انجمله این راوی  
 الطبرانی عن علی قال لقد علمت عائشة بنت ابی بکر ان جلیش المرات واهل النهران واملعون  
 علی لسان خجل واز جمله کلام حضرت امیر کبیر که شارح معتزلی در شرح نهج البلاغه ذکر نموده این است که  
 ایها الناس ان طلحة والزید با یعانی تشرکتا بیعتی الباعلی الناس للصوف فاحل ما عقدوا و  
 ما احکما فی انفسهما وارهبا المساءة فیما قد عملا باید دانست که امثال چنین روایات بسیار است  
 اگر ستمی حجاب منظور باشد جلد کتابی میتواند شد بالجمله عداوت میان عائشه و عثمان بطور تمام در دو تارین  
 لعن و طعن میان آمده و اکثر اوقات بکلمه لعن الله نعتلا و قتل الله نعتلا عائشة ام المومنین بر ط  
 اللسان و اندر چه جا آن که عداوت ایشان با علی ابن ابیطالب زیرا که عداوت میان ایشان بسیار دیرینه  
 بود که هرگز بزرگواران بکنایه انکار از صفحہ روزگار نمی توان بودند و احقر العباد از بعض حکما اهل تسنن که  
 در بیان سبب عداوت ایشان کلام حکیمانه گفته نقل مینماید و چون کلام او در زبان علی ست بترجمه  
 می برد و پس بداند که شیخ ابن الحکیم در شرح نهج البلاغه از شیخ خود که ابو یعقوب یوسف بن اسمعیل المعانی بود  
 نقل مینماید که او گفت اول عداوتی که میان عائشه و جناب سیده النساء بمریدان بود که چون الد با ج  
 جناب سیده النساء از بنحان انتقال نمود عائشه در شرف و اندو اج انحضرت فائز گردید و عداوت جاریست  
 که میان صبیبه که مادرش فاطمة یافته باشد و پدر او زنی گیر خواسته باشد با هم کدورت میباشد چه خ  
 ضة حکم نموده دارد و علاوه بر این افزوده که جناب سید المرسلین در اکرام و تظیم جناب سیده هیچ دقیقه از  
 وقایع شفقت و رافت فرو نگذاشت و محبت آن حضرت نسبت بجناب سیده دو جهان براتب بسیار یافت  
 نمود از محبتی که پدر را با فرزندان میباشد تا این که انحضرت در مجمع خاص عام علی الدوام میفرمود انما سیدة  
 نساء العالمین و انما عذیلة مریم بنت عمران و انها اذا مرت بالموقف نادى مناد من جهة العرش



العرش یا اهل الموقف غصوا ابصار کو لتعبروا حلة بنت محمد و اینها از جمله احادیث صحیحہ اند نہ اخبار  
 مستغفہ و ہم آنحضرت فرمودہ کہ عقد نکاح میان جناب سیدۃ النساء و جناب امیر المومنین در دنیا واقع  
 شدہ مگر بعد ازین کہ جناب حق سبحانہ تعالیٰ آسمان بگواہی ملائکہ نکاح آنحضرتین واقع ساختہ بہر  
 حدیدہ دفعات کثیرہ جناب خاتم الانبیاء فرمودہ یو ذینی ما یوذیہا ویبغضنی ما یبغضہا و انہا بضعة  
 منی یو یعنی ما یو یہی ما پس این چیز ہا و مانند اینہا موجب یادتی عداوت عاٹشہ با آنحضرت گردید چہ  
 مجاری عادات زوجہ خوش منی آید کہ زوج دختر ضرہ را باین مراتب تعظیم و تحجیل نماید بلکہ کمتر از ان  
 راضی نمیشود چہ جا آن کہ این تکریم از حد متعارف متجاوز کرد و پس ہر گاہ خارج چین عداوت ہا و سب  
 بہر سیدہ باشد و زن ہا ی مدینہ کہ از زبان جناب سیدہ شکوہ عاٹشہ می شنیدند بعائشہ میرسانیدند و  
 حرف ہا ی عاٹشہ را کہ کدورت امیر میکفت با آنحضرت کہ یہ نقل میکردند و جناب سیدہ شکوہ عاٹشہ را  
 پیش جناب امیر اظہار مینمود و عاٹشہ پیش پدر خود ابو بکر چہ میداشت کہ زوج او جناب سید العالین  
 غیبت دختر خود را کی میتوانست شنید پس این معنی ابو بکر را برین داشت کہ در بسینہ او کینہ حضرت امیر  
 ناشی گردید و علاوہ برین چون جناب سید المرسلین حضرت امیر المومنین را بشرف قرب علو منزلت  
 بنواخت بفضائل و کمالات او را اختصاص داد و مزید بر این جسد و غبطہ بر ابو بکر مستولی گردید و همچنین تخم  
 عداوت و کینہ در سینہ طلحہ کہ عمہ زادہ عاٹشہ بود و گاہ و گاہ پیش امیر ہم حکایات سرگزشت خود را  
 اظہار مینمود و با ظہار شکوہ و شکایت جناب اہلبیت رسالت دل خود را خالی میکرد و کاشتہ شد چون  
 معلومست کہ ہر گاہ شخصی مخوف از شخصی گردید از اہل او مخوف میکرد و همچنین بر عکس بعد ازین ہر چہ از  
 قذوف عاٹشہ بوقوع آمد بر ہنگام معلومست و حضرت امیر ہر چند از قاذفین نبود لیکن جناب  
 سید المرسلین را مشورہ بطلاق او میداد تا آنکہ امن عزت و حرمت آنحضرت بگردید کہ یہا منافقین  
 تشبیح آنہا الودہ نکرد و جناب سید المرسلین ہر گاہ ہتھارہ نمود جناب امیر فرمود کہ عاٹشہ نیست مگر منزہ  
 تعلین از خادمہ کہ ہمراہ او بود و استفسار باید فرمود و تہدید و عید بر این معنی بیاید نمود بلکہ از وضو و یاب  
 استکشاف این معنی فرمایند و این ہمہ گفتگو ہا بعائشہ میرسد بلکہ زیادہ برین ہم می شنید چنانچہ متعارف  
 کہ سخن چینیان برایشی غافل نازہ عداوت از طرف خود زیادتی با ملحق میسازند و ہم غمازان سخن چینیان  
 اظہار نمودند کہ جناب علی و فاطمہ ازین سانچہ شہادت کردند و خوش نمود گردیدند پس ہیجان عداوت ہا



ہر آنچہ بود بنصہ ظہور آمد و چون بعد ازین پیغمبر خدا با عائشہ مصالحتہ نمود و ایہ برات او از آنچہ متہم ساخت  
 بودند نازل کردید حال او مثل حال شخصی گردید کہ غالب کرد و بعد ازینکہ مغلوب شدہ باشد و او را بر  
 حاصل شود بعد ازینکہ متہم شدہ باشد پس درینوقت زبان دراز بہا از و بظہور آمد و آنچہ او میگفت بجا آید  
 میرسید و این موجب مزید عداوت میگردد و ازین قبل ہمیشہ در وقت جناب پیغمبر خدا از احوال او قوال  
 کہ موجب دید معادات با بطلان و بدست تا اینکہ روزی جناب امیر را پیغمبر خدا نزد یک خود خواندہ در حالتی  
 کہ عائشہ متلاصق بحکم شریف پیغمبر خدا نشسته بود جناب امیر اثناء الاموالا قدس شریف اورودہ میا  
 آنحضرت و عائشہ نشسته عائشہ بآبرنا خوشی کہ داشت گفت کہ خیر از فی ذمن مگر جانی شستن نیافتم  
 و تا اینکہ روایت شدہ کہ روزی جناب سید المرسلین با حضرت امیر و خلوت راز میگفت چون مشوہ  
 آنحضرت بطول کشید عائشہ آمدہ خود را داخل نمودہ گفت کدام امر نہائی دارید کہ اینقدر طول کشیدہ است  
 پیغمبر خدا ازین ادبی کہ از و بظہور آمد در غضب و بعد از ان از جملہ اسباب عداوت این بود کہ از جناب عائشہ  
 اولاد و کور و اثاث بہر رسیدند و از عائشہ بیچ فرزندی متولد نکردید و جناب سول خدا فرزندان فاطمہ  
 بمنزلہ فرزندان اولاد صلبی میدانست و میگفت بعضی از فرزندان او را کہ بخوانید پسر مرا و چہ کار میکنید  
 پسر من از رزہ نکنید پسر مرا و ہر گاہ حقیقت حال چنین باشد چہ کمان میکنی در باب وجہ کہ محروم شدہ با  
 از ولادت فرزندان و معذابہ بیند کہ شوہر او اولاد دختر را کہ از خیر طبع او متولد شدہ بفرزندی خود گرفتہ  
 غمخواری انہامی نماید و بیچ دقیقه از عطف و پدیری از انہا دریغ ندارد و ایضا میتواند شد کہ چنین وجہ  
 فرزندان دختر زوج را دوست داشتہ باشد حاشا کہ چنین باشد بلکہ البتہ بیاید کہ عداوت داشتہ باشد  
 و بعد ازین چیز ہا کہ در معرض بیان آمد از جملہ اسباب عداوت یکی این بود کہ جناب سید المرسلین امر نمود  
 کہ در و از نامی جمیع صحابہ چہ ابو بکر چہ خیران کہ در اندرون مسجد بودند بند کردند مگر در و ازہ علی بن  
 ابی طالب کہ بشرف اخوی داماد انہمکان تعلق داشت کہ آنحضرت امر بہدیان فرمود و باز از جملہ اسباب عداوت  
 یکی این کہ دید کہ جناب سید المرسلین پدر عائشہ را فرمود کہ سورہ برات را بکہ رفتہ بر شکر کن بخواند و ہنوز  
 نارسیدہ او را معزول ساخت و بشرف این منصب علی بن ابی طالب داماد خود را فائز ساخت پس این  
 عزل منصب نایدہ بر چیز ہا دیگر دل دختر و پدر را مجروح کردانید و باز از جملہ اسباب عداوت این شد کہ جناب  
 سید المرسلین با فرزندی از ماریہ بہر رسید پس جناب علی بن ابی طالب بسیار مسرور و خوشحال گردید



کردید و همیشه طرفداری و وانجاح حاجات او از جناب سول الله صلی الله علیه و آله و از اتفاقات آنکه  
 بخوئیکه عائشه متهم گردیده بود بهاریه نیز همان رخ نمود پس جناب امیر اطهار براءت او قسمی فرمود و بطلب  
 آن تحت رتبه فضل الهی برنجی اظهار نمود که بر همه محسوس و مشاهد گردید و در باب و منافقین بهر چه  
 مجال گفتگو نماند بخلاف آنچه در باب ائمه گفتگو میکردند و این امر زیاده موجب غلیان صداوت عائشه  
 گردید و بعد از آن چون ابراهیم پسر پیمبر خدا وفات یافت عائشه مخفی اظهار ثنات و سررمی نمود و چنان  
 میر و فاطمه محزون گردیدند و مال برین منوال ماند تا این که پیمبر خدا بموت مریض رسید و در این  
 مرتبه طبع کشید گاهی قبل ازین مثل این مرض آنحضرت را عارض نشده بود و جناب امیر را گمان این بود که  
 هیچکس را در باب خلافت مجال این نیست که با آنحضرت بعد وفات پیغمبر خدا منازعت نماید و ازین جهت  
 که وقتی که عم بزرگوار او عباس بعد از این که قبض روح پیغمبر خدا شده بود گفت که دست خود را در آن  
 کن که با تو مبايعت کنم تا هیچکس بر تو اختلاف نکند حضرت امیر در جواب گفت که آیا کسی میتواند که با  
 خلافت طمع داشته باشد حضرت پیمبر خدا را بیماری طول کشید و روز بروز در تنزاید گردید و انفا  
 جیش اسبامه نموده ابو بکر و خیر و بکر بزرگان مهاجرین و انصار را امر به بیرون رفتن فرمود پس درین  
 هنگام جناب امیر را و ثوق تمام بهم رسید باین که اگر حادثه وفات پیمبر خدا رود و بدلا منازعت خیری  
 انظام امور خلافت او بظهور رسد و بعد ازین که امر خلافت استحکام یابد کسی امجال این نیست که  
 تواند نمود و بعد از آن آنچه از خلفایی بکر و باز آمدن او مدینه بظهور آمده احتیاج بیان نیست همچنین  
 پیش ازین ابی بکر جناب امیر المومنین با یقین حاصل بود باین که ثعبن ابی بکر از جانب عائشه بود و هرگز  
 پیغمبر خدا امر بقتل او نداد ابو بکر فرموده تا آنکه جناب سید المرسلین را چون خبر پیش ازین ابی بکر رسید  
 با آن همدت مرضیکه داشت بر جناب امیر و فضل بن عباس تکیه نموده خود را بشفقت تمام مسجد  
 رسائیده نماز را مودی ساخت این نماز ابی بکر را ختم مسک خج و ساخته بعد وفات حضرت پیمبر خدا  
 با او کمر بست نمود منصب خلافت را با او اختصاص داد و جناب امیر منشا این مصیبت کبری از قبل  
 عائشه میداشت چنانچه در خلوت پیش اصحاب خود این معنی اظهار مفرود و آنحضرت میفرمود که  
 جناب سید المرسلین روقت وفات میفرمود که اگر کن لصویحات یوسف و نگفته بود مگر آنکه  
 آمده الحال نظر باین که عائشه و خصمه هر یکی میخواست که پدر خود را برای خلافت تعیین نماید

خلافت امیر المومنین با یقین حاصل بود باین که ثعبن ابی بکر از جانب عائشه بود و هرگز  
 پیغمبر خدا امر بقتل او نداد ابو بکر فرموده تا آنکه جناب سید المرسلین را چون خبر پیش ازین ابی بکر رسید  
 با آن همدت مرضیکه داشت بر جناب امیر و فضل بن عباس تکیه نموده خود را بشفقت تمام مسجد  
 رسائیده نماز را مودی ساخت این نماز ابی بکر را ختم مسک خج و ساخته بعد وفات حضرت پیمبر خدا  
 با او کمر بست نمود منصب خلافت را با او اختصاص داد و جناب امیر منشا این مصیبت کبری از قبل



پس چون تقدیرات الهی باند پیرات حضرت رسالت پناهی موافق نکرید و این مصیبت عظمی و اہمہ کبری از قبل عائشہ بآن حضرت رسید پس اکثر آنحضرت در خلوت دعای بدبر عائشہ میفرمود و اکثر تظلم و بطرف حق تعالی مینمود و بعد از آن آنچه بر جناب امیر از رہگذر تخلف نمودن او از بیعت گزشت مشہورست و احتیاج بہ بیان نیست و آنچه فاطمہ و حضرت امیر از قبیل مکروہات بسبب صداوت عائشہ و پدر آورده زیادہ ازین بہت کہ بمعرض بیان آید چہ عائشہ را درین وقت بسبب سلطنت و خلافت پدر استطاعت و عظمت شان بہر تہ کمال رسیدہ و درین وقت جناب امیر و فاطمہ با کمال مغلوبیت و ضعف بودند و خلافت از ایشان گرفتہ بودند و فدک و غیرہ را از تصرف آنجناب بیرون آورده و ہر چند حضرت فاطمہ بہر طلب حق خود بہرات عدیدہ از خانہ خود بیرون آمد و دستہ عالی آن نمودہ لیکن اصلاً بحق خود رسید و در جمیع این حالات زہنامی مدینہ آنچه عائشہ از نااستطالت مینمود بجناب فاطمہ و حضرت امیر میرسانیدند و آنچه ایشان از اہانت ظلم شکوہ عائشہ مینمودند پیش عائشہ آمدہ اظهار میکردند لیکن جانتا ایشان بسیار تفاوت یافتہ بود چہ عائشہ در کمال غلبہ و سطوت و جناب معصومہ در کمال ضعف و مغلوبیت و او بر تخت فرمانروائی نشستہ و جناب معصومہ از جملہ رعایا و مامورین او گردیدہ و علا برین ثنات اعدا زیادہ از ہمہ چیز دل آنحضرت را مہر و جرح میساخت ابن ابی الحدید میگوید کہ درین وقت من بخدمت شیخ خود عرض کردم کہ تو قائل باین میشوی کہ عائشہ از پیش خود پدر خود را برای نماز نمیگزیند باشد شیخ در جواب گفت کہ اما من پس قائل باین نیستم لیکن حضرت امیر قائل باین بود و تکلیف من غیر تکلیف ایشان حاضر بودند و من غائب بآخبار چنین رسیدہ کہ عائشہ بموجب حکم پیغمبر خدا ابو بکر را معین نمودہ و جناب امیر چون در آنوقت و در آن مجلس حاضر بود او بمقتضای علم خود میفرمود و بعد از آن چون حضرت فاطمہ وفات یافت ہمہ از واج طاہرہ جناب سید المرسلین در خانہ جناب فاطمہ برای عزیمت سعادت اندوز گردیدند مگر عائشہ کہ او نیامد و تمارض نمود و بجناب امیر از قبل عائشہ کلامی رسانید کہ دلالت بر سرور و خوشحالی عائشہ میکرد و بعد ازین چون از حضرت امیر برای پدر او بیعت ابی بکر گرفتند نظر باین کہ خلافت پدر او مستقر کردید و منازعت خصم باطل عائشہ بسیار مسرور و شاد گردید و حال برینموال ماند تا وقت انقضای خلافت ابو بکر و عمر و عثمان و حالانکہ درین حالتہا و لحاظ از صداوت بودند و خند و حسد و بغض بہر تہ در غلیان بود کہ سنگ را میگرداخت و ہر قدر زمان غصب خلافت



خلافت بطول میکشید هموم و غموم آنحضرت متضاغف میگرددید تا اینکه عثمان کشته شد و عائشه قبل ازین  
عثمان کشته شود از جمله کسانی بود که فرمان بر قتل او تحریر میسکرد و هر گاه خبر قتل او رسید گفت که حق تعالی  
اورا از رحمت خود دور دارد و آرزوی عائشه این بود که منصب خلافت بر طلحه که عمه زاده او بود قرار گیرد و چون  
این اتفاق نشد و مردمان از عدول نموده بطرف جناب امیر رجوع نمودند و بطیب خاطر خلافت بهر کسی را  
آنحضرت منعقد گردانیدند و این معنی کوشش عائشه رسید اختیار نوره کرد و فریاد زد که و اعثمانا ه  
قتل عثمان مظلوما و آنچه بعد ازین در جنگ جمل از او بظهور آمد حیانت که احتیاج به بیان ندارد و قوله  
چهارم آنکه در جمیع افعال اختیاریه قصد و اراده شرط است تا مورد مدح و ذم شود انما اقول اگر مراد  
ازین مخرجات این است که چون فاعل ذمه و شر جناب حق سبحانه تعالیست و بندگان او بهیچ وجه فاعل مختار  
پس عائشه و احزاب او در جنگ جمل که از ایشان بظهور آمد مختار نباشند پس هر چند این بنا بر مسلک شوم و دور  
میتواند شد لیکن حال سائر کفار که با جناب سید المرسلین مقاتله کرده اند همچنین باشد پس اگر اهل جمل در مقابل  
معذور باشند کفار هم البته معذور خواهند بود و ایضا در مبدأ مقدمه ناصب عداوت اهل بیت عمده بود  
که آنچه گوید و بان احتجاج بشیعه نماید از کتب ایشان گوید پس وجه نکست این عهد غیر ازین انقباس ناکشیدن بیعت  
جناب علی ابن ابیطالب که بالفعل در صدد نصرت آنهاست چیزی نگیر نمیتواند شد و ایضا برین تقدیر چون  
آوند شکم نامبارک خلیفه ثانی برز و قوت بازوی ابولو شکست چون فعل او حدین فعل حق سبحانه تعالیست  
باید معذور بلکه مشابیه ما جور باشد قوله سلمنا که محاربه حضرت امیر بنا بر هر چه باشد محاربه رسول است  
لیکن محاربه رسول نیز مطلقا کفر نیست بلکه بانکار نبوت و رسالت کفر است و برای طمع دنیا و مال  
کفر نیست بدلیل آیه قرآنی و در حق قطاع الطريق که بالا جماع کافر میشوند کوفاسق باشند انما اقول  
باید دانست که مقتضای قول حق تعالی ان الذین یؤذون الله ورسوله لغنهم الله فی الدنیا و الاخره  
و اعد لهم عذابا مهینا مجرد ایدارسانیدن با آنحضرت کفر است پس محاربه با آنحضرت بطریق اولی کفر  
خواهد کرد و اتفاق امامیه برین منعقد است پس بنا بر مسلک پیچ خود که انکار کفر محاربه جناب سید المرسلین  
مینمائی تا در باب عدم کفر محاربه بن حضرت امیر چاره جویابی تو بهیچ وجه مفید نباشد اما قوله تعالی  
انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا و یصلبوا و انهم کافران  
است لای بعدم کفر نمودن و حجاب ضلالت و گمراهی در پیش چشم انداختن پس انمقدوح است باین وجه



اجماع اہل امام منعقد نموده براینکه محاربہ مسلما نان حکم محاربہ آنها با جناب سیدالاسلامین ندارد معلوم است  
 باتفاق مفسرین خاصہ عامہ کہ مراد از محاربہ خدا و رسول درایہ مسطورہ محاربہ مسلما نان است پس از فتنہ  
 خارج باشد و این معنی کہ درآیہ اراده کرده شدہ بہت ممکن ہست کہ در روایت حوالہ شدہ ارادہ باشد والا  
 و تخصیص جناب علی ابن ابیطالب نماید و کلام را از افادہ علوم منزلت جناب امیر می اندازد و کہ کسی  
 میتواند گفت در حق حضرت موسی کہ در محاربہ ہارون تصور می نمود تا آنکہ حضرت ہارون بناریش  
 انداخت اقول تعجب است ازین تا صیادوت کہ تا حال مواضع استعمال لفظ را در یافت نموده یابا بر پیچ طفلی  
 کہ ادنی تمیز داشته باشد غیر ازین پیر نابالغ مخفی میتواند شد کہ ہر گاہ رئیس و مطاع قومی یا ملی از تابعین خود  
 بنا بر تادیب جبر و قویج نماید آن با محاربہ نمیتوان گفت والا لازم می آید کہ بنا بر روایت صحیح بخاری عن  
 عائشہ سقطت قلابی باللبداء و لحی اخلون المدينۃ فاناخ الذی اخلتہ و نزل فثنی  
 رأسہ فحجری قلابا فقبل ابو بکر و لکن لکن لکذۃ شدیدۃ و قال حبست الناس فی قلابہ ففی  
 النخل بی الموت بمکان رسول اللہ و قلابا و جعنی میان ابو بکر و عائشہ محاربہ واقع شدہ بالیکر  
 برای اظهار شجاعت ابو بکر چون غلبہ بطرف ایشان بودہ التزام صحت استعمال محاربہ درینجا نمایند نیست  
 چون معلوم است کہ در پیچ و خوات غیر ازین خنوخہ کہ پذیرا بدختر واقع شدہ آثار شجاعت بروز یافتہ  
 علاوہ برین قول حق تعالی حکایۃ عن ہارون لا تاخذ بلحیتی و لا ہراسی اصلا و لالت  
 نمی کند بر این کہ اخذ موسی محاسن ہارون بتقریب محاربہ بودہ با چہ اخذ محاسن چنانچہ در حالت غضب  
 متعارف است همچنین در حالت رافت و ستفسار احوال ہم متداولست ایضا بسا اوقات برای  
 اظهار عظمت گنایار برای اظهار نصفت و عدالت و عدم مراعات جانب داری خویشان و اقربا  
 کہ بمنزلہ اعضا و جوارح باشند اوم عتاب مینماید کہ در حقیقت از دل آزرده خاطر نشدہ باشد والا معلوم  
 کہ از ہارون چیزی قصور بظہور نرسیدہ بود و از عدالت شان پیغمبری بعید بود کہ بدون سب بقہ جرم  
 تشخیص را کہ بہر تہ نبوت و امامت فائز باشد مثل حضرت موسی او را عبت عبت در معرض عتاب وارد  
 ولئن نزلنا عذابا لعل المقام پس کلام ما درین بچہ کہ محاربہ با جناب سید المرسلین کفر است نسبت  
 کہ احکام جمیع انبیایکسان باشد و ایضا کلام درین بودہ کہ ہر گاہ رعایا و امت با جناب انبیاء و اصحاب  
 مجاہدہ نمایند کافر می شوند و جناب موسی از جملہ رعایا نبود بلکہ مرتبہ او فوق مرتبہ ہارون بود و ہارون



و بزم بارون اطاعت او واجب بود و بخلاف جناب میر که با او کسانی که محاربه نمودند از جمله عایای او بودند بالاتفاق چه او در آن وقت امام بحق بوده بلا خلاف بین المسلمین و اما آنچه از برادران یوسف نقل نمود پس چون آیه نصیحت بر این که حضرت یوسف از گناه آنها در گذشت و اینها اذن فعل قبیح استغفار کردند ازین بحث خارج باشند مع هذا حضرت یوسف مافوق مرتبه نوبت فایز نشده بود و کلام مادر نبی است که مبعوث با اما آنچه او گفت که جانبی گیر نیز ام المؤمنین و جبر رسول و مادر حضرت امیر است اگر مادر خود را توجیح نماید آنچنین پس ابروی می شود که عائشه چون ام المؤمنین بود لابد است که بنا بر بدست کسی که ابوبکر را مومن میدانند مادر ابوبکر هم باشد پس جناب ابوبکر که با ایشان لگد زدند مادر خود لگد زده باشند اگر کسی که عائشه نسبت با ابوبکر و حیثیت دشت حیثیت دختر بودن و حیثیت مادر می ابوبکر که بی ادبی کرد از حیثیت اول بودند از حیثیت ثانی در جواب گفته شود که نسبت با میر کبیر هم و حیثیت داشتند یکی حیثیت مادر و دیگری حیثیت عیسی چون پس از حیثیت ثانی اگر بسبب محاربه امام خود مستحق نارس شوند نزد عقل سلیم است اشتباه است این اشتقاق تاریک و فراموشی جناب امی جناب سید المسلمین ازین حیثیت است که محاربه حضرت امیر کبیر در حقیقت محاربه با جناب سید المسلمین است نه ازین حیثیت که با پیغمبر جنگ کردند و آنرا نکند و الغافلین پس ندین گویند یا نفس خود را مخاطب ده مصرع که حفظ مراتب مکنی زندیقی و بر زبان جاری سازند که مخالف اصول بسیار میگردد و آن اقول ارسى مخالف اصول و صاحب بایر میگردد و لیکن بشیعیان چه ضرر اگر اصول سنیان برهم خورد و قوله و اعمال صالحان محاربه این جائی زفته آن اقول هرگاه که اعمال صالحه آنها از بعضی و تبراهم بگیرند آنها را مانع نشد کسانی را که صلا از اعمال صالحه ایشان که معرون نیست صحیح باشد یا خبر ندارند و خیر از قبیل اعمال شان از مخالف موافق یکوشش سید کی مانع میتواند شد اما آنچه از سید نور احمد نوشته پس البته در نقل تدلیس و تلبیس نموده با جمله سبب و تم البته نزدیکی در حق هیچکس از کفار مسلم حائز نیست اما تبر او بیزاری از اعتدال دین واجب لازم کو حسب اتفاق اگر از دنیا نگوید قباح است بنا لیکن اگر گناه دانسته نکوید البته گناه کار بلکه نسبت ناگشای و فاسطین و مار قین اگر گناه دانسته نکوید از ایمان بیرون می شود چه او در نصوت منکر ضرورتی به طامیه نشده و مراد نویسنده امیر جابر گفته باشد اگر گفته باشد همین است و عبارت ایشان هرگز با آنچه فقیر گفته مخالفت ندارد و کمال تشکف اما آنچه از سید نور احمد نقل نموده که این ضعیف حدیثی در کتاب صیث از کتب شده و



باین مضمون که عائشه در خدمت امیر از حرب توبه کرده هر چند قصد حرب متواتر است و حکایت به خبر و  
 اقوال اگر بحسب اتفاق روایتی باین مضمون بنظر ایشان رسیده باشد هر گاه در مذہب اہل اسلام و اہل  
 مشہن جسم بودن خدا و مکانی بودن او تعالی شانہ مروی شده باشد و چون مخالف ضروری نیست  
 محل اعتماد نباشد بهیچ وجه مذہب اسلام ضرر نمیرساند پس چنین روایت ہم شیعیان ضرر نخواهد رسانید  
 زیرا کہ اگر روایت توبه اوجیب بود جناب ائمہ از و تیرانی نمودند و معلوم است کہ جناب صادق بعد از  
 عبادت دہ از و از غیر او کہ احدائی بن مبین بودند تیرامی فرمودند و در ین مقام لابد است کہ محلی از  
 کیفیت مذہب امامیہ کہ در باب توبہ عائشه و طلحه و زبیر دارند با دلایل و برہان کہ بر اختلاف احتجاج میتوان نمود  
 ذکر کردہ شود تا انچه ماصداوت در توبہ ہر سہ ناکشین حکم بشہرت نمودہ ظاہر شود کہ ہر تقدیر تسلیم  
 صحیح و از قبیل رب مشہو کہ اصل کہ پس میگویم کہ کافی است در باب و قول بتوبہ عائشه و طلحه  
 و زبیر انچه مشہور است کہ شیخ مفید بدر ساری ابویاسر کہ در باب خراسان با قاعدہ اشتغال داشت رجوع نمود ابواب  
 چون از عمدہ بحث او بیرون نتوانست آمد باو گفت کہ چہ را پیش علی بن عیسیٰ مانی کہ از اعظم علمای کلام  
 چیز یغوانی و از استفادہ نمیکنی گفت من اورائی شناسم و کسی ندارم کہ وسیلہ اشنائی او شود پیش از  
 یکی از اصحاب خود را با او ہمراہ نمود و بخدمت رسانید و چون مجلس از اہل فضل مملو بود و در صفات  
 و تدیج کہ مردم از مجلس بر میخواستند شیخ مفید نزدیکتر میرفت و میخواست کہ استفادہ بعضی از مسائل نماید  
 کہ در ان اشنائی از اہل بصرہ درآمد و از و پرسید کہ چہ میگوئی در حدیث غدیر و قصہ خار و مانی گفت  
 خبر خار و را نیست و خبر غدیر و را نیست و از روایت حاصل نمیشود انچه از روایت حاصل میشود چون  
 آمد و بصری نتوانست کہ سخن مانی را جواب گوید بر خا و بیرون رفت شیخ مفید گوید کہ در ین اثناء مرا طاعت  
 سکوت نامند و لا جرم پیش رفتیم و گفتم اسی شیخ سوالی دارم گفت بگو گفتم چہ میگوئی در شان یکہ ابامعالم  
 خدیج نمودہ با او حرب قتال کردہ باشد گفت انکس کا قریب است انکاه استدر اک ان نمودہ گفت فاسیت  
 گفتم چہ میگوئی در باب حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب گفت او امام است گفتم چہ میگوئی در باب  
 طلحه و زبیر و فتنہ حرب جمل کہ از ایشان بوقوع پیوست گفت ایشان توبہ کردند گفتم خبر حرب را نیست  
 و حدیث توبہ روایت گفت مگر حاضر بودی و وقتی کہ آن مرد بصری از من سوال نمود گفتم اری گفت راید  
 بوداید یعنی روایتی بر روایتی برابر شد و سوال تو دار دست انتی کلام الشیخ و ہمہ تمسک اہل تسنن و با



در باب توبہ عائشہ روایت کہ حمید بن اسود جمع بین الصبحین ذکر نموده یعنی ابن الزبیر داخل علی  
 عائشہ فی مرضها فقالت له انی قاتلت فلانا وسمعت المقاتل برجل قاتلته وقالت  
 لودوت انی کنت نسیا منسیا واین حدیث دلالت بر توبہ او نمیکند زیرا کہ معلوم نیست کہ این توبہ  
 بر کدام چیز بوده چنانکہ اگر در کہ چون بکام دل خود رسید خائب خاطر از انجا برگردید و علاوه برین  
 شامیت احد اسینہ اورا مجروح ساخت تاسف میکرده باشد و قرینہ برین این کہ نام جناب علی ابن ابیطالب  
 درین کلام مذکور نیست بلکه ذات شریف آنحضرت را بر جل کہ مشعر بر تحقیرست تعبیر نموده و قد تقر  
 فی موضعه انه اذا قام الاحتمال بطل الاستدلال ایضا معلومست ہر گاہ کہ صدور گناہ متضمن  
 حقوق ناس باشد تا وقتی کہ از عمدہ آن بیرون ناید توبہ از ان بر جعل نمید و پرتلاہست کہ خطا عائشہ  
 و زبیر متضمن خونریزی بسیاری از مہاجرین و انصار گردید و بسیاری از اموال مسلمین بتاراج و غارت مجروح  
 تلف درآمد و ایضا ابن حجر در صواعق محرقہ از بہیقی روایت نموده کہ حق سبحانہ و تعالی توبہ صاحب عتبات  
 قبول نمیکند چنانچہ گفتہ ایضا علیہ السلام لا یقبل اللہ تعالی لصاحب بدعة صلوٰۃ وکلاما  
 وکلاما لا یخرج من الاسلام کما یخرج الشعرة من العین پس چون عائشہ و طلحہ و زبیر بالاتفاق  
 در باب حبس امام حق از اہل بدعت بودند توبہ انہا مقبول نباشد و ایضا ابن ابی الحدید کہ از علمای معتزلہ  
 و از انصار اہل اذنب نقل میکنند کہ ہر گاہ اہل بصرہ ہریت نمودند جناب امیر کبیر برانتر شہا جناب  
 رسالت سوار شدہ جای قتل گاہ بود تشریف بردند پس گذر نمود جانی کہ جسد نجس کعب بن سور قاضی  
 بصرہ افتادہ بود پس فرمود کہ جسد اورا نشانید بعد از ان فرمود کہ وای تو ای کعب بن سور کاش علم توبہ  
 نفع میرسانید لیکن شیطان ترا گمراہ کرد پس ترا بزودی داخل نار گردانید بعد از ان جسد طلحہ گذر  
 نمود و فرمود کہ جسد اورا نیز نشانید ندوان حضرت فرمود کہ وای بر تو کاش ہدایت اسلام بتوفع میرسانید  
 لیکن شیطان ترا گمراہ گردانید و تجیل داخل نار حجیم نمود و ایضا روایت توبہ طلحہ را ابن حجر تضعیف نموده  
 در اطراف میگوید سند ضعیف جدا و در روضۃ الاحباب بطورست کہ مروان چون طلحہ را دید غلام خود را  
 گفت جامہ بر سر من بکش چنانچہ مرا شناسد تا کار او را یک تیر تدبیر کنم و توان مال من از او باشی غلام  
 بموجب فرمودہ خواجہ عمل نمود و مروان یک تیر زہر الود بخواب او بکشد و تیر مروان بر طلحہ آمد چنانچہ  
 پامی او را بر پهلوی پیش بدوخت طلحہ تجلد نمود ولی توقف از ساق خویش بیرون کشید خون از او



روان گشت و و اجتناب آن که تیر بسینه او رسید آخر سخت مست شد غلام را گفت تا او را بخوابانید تا بآن  
 خرابی روحش از بدن او مفارقت کرد و این کلام هم صوح است که توبه از و تا دم مرگ واقع نشده و از  
 کلام جناب امیر است که خطاب بمحضرین نموده در حق طلحه و زبیر فرمودند آگاه باشید قسم بخدا که من میدانم  
 که نبوت است که نظیر زبیر شامت اعمال خود به ترین فعل خود را بقتل دهند و این عبد ربّه در کتاب عقد  
 روایت آورده که جناب علی ابن ابیطالب در جنگ جمل بر طلحه لعنت نموده و بهم در شرح این ابی الحدید بر روی  
 طبعی سطوت است که جناب امیر در حق طلحه و زبیر فرمودند اللهم ان طلحة والزبير قطعاني وظلماي علي  
 و انك يا ربّي فاحط لما بيننا ونايك ما ابرءنا ولا تغفرهما ابداً و این کلام دلالت میکند بر این  
 که انبیا و ائمه و اهل بیت باشند و اگر با نظر صریح شده باشند چون ابی اهل بدعت بودند توبه آنها مقبول نباشد  
 و تا سید بر قضی عالم نمی آید و با چه م توبه زبیر و طلحه کلام بسیار متین و علی ابن ابی طالب فرموده اند  
 خود را اهل انبیاء و بقی قلم می اند و هذا القدر کانت اثبات المطلب بالامام و صاحب روایت  
 اهل بیت از رجوع بعضی شیعیان از بعضی قواعد مقررہ نقل نموده پس غالب است که اصل مذکور  
 باشد و اگر مطابق واقع میبود و میبایست که نام کتاب را که در اینجا این رجوع و کیفیت جمیع این اهل بیت  
 نموده اند ذکر نماید و بر تقدیر تسلیم چون امامیه اتفاق نموده اند بر این که مخالف حضرت امیر خواه محارب  
 و خواه نه محله النار و تحق لعن طعن است و حال اینها مثل حال خوارج است نزدیک تو بلکه بدتر از آن  
 پس اگر اینها در باب نجس بودن محاربین در دنیا و حرمت مناکحت با ایشان اختلاف نموده باشند مطلب  
 که عدم استحقاق لعن باین وجه حاصل نمیشود و لیکن حدیث مذکور با وجودی که قابل تاویل است و  
 بالقطع معنی حقیقی آن مراد نیست معارض نمیتواند شد آیات قطعیہ را از قول کفر محاربین جناب امیر  
 نزاین حدیث تنها مستثفا میشود بلکه اجماع امامیه و احادیث کثیره از کتب عامه دلالت میکند فضل عن  
 احادیث الامامیه و هر گاه بنا بر احادیث کثیره که در کتب اهل تسنن مسطور است تنها صداوت و بغض آنحضرت  
 منجر کفر و نفاق باشد پس وقتی که مقارن با حربه قبال باشد یقیناً مستوجب کفر خواهد بود و لکن مقام گنجائش است  
 اخبار یکدیگر از آن کفر محاربین آنحضرت بلکه مخالفین معاندین ایشان با ثبات میسر و کرده می شده شاید احادیث  
 که قبل ازین تقریرها در فضائل آنحضرت مذکور شده کافی باشد اما آنچه از مسلک رجوع خود ذکر نموده پس غیر این  
 که توضیح حال بزرگان اسلام و کرده باشد هیچ ازان حاصل نمیتواند شد اما اولاً پس بحسب آن کلام فرجام



نافرجام اصرار است درین که مذهب حضرت امیر این بوده که امام بحق اوست و میراث پیغمبر با حضرت بجانب  
 فاطمه میسر شد حضرت فاطمه مالک فدک بنابر بیبه بودند و سهم ذی القربی از آن حضرت است و متعلاً لحد مشروع  
 بلکه واجب هرگاه بزبان خودت ای اعتراف باین امور نمودی پس شبهه نیست که انجساب  
 فاضل حق خود را معذور نمیداشت و اکثر اوقات تطلم از آن می نمود معلوم است که اگر خطائی اجتناب نمی نمود  
 مسائل جائز می بود و بیاب مدینه علم که بالاتفاق اهل صحابه بود مخفی نیماند پس بیاید که هر سه کسی که  
 از خلافت فدک و غیره گرفته معذور رسید اشت و شکوه و شکایت و تطلم و تخطیه دیگران محبت می  
 بلکه موجب اثم و گناه و لا یقول به المومنین و اما ثانیاً پس بحسب آن که هرگاه خود را احتراق نمودی که  
 محارب حضرت امیر کافر است پس ای لی خرد میتوان شد که کسی با شخصی محارب نماید و خون را حلال  
 داند و مال او را نهیب و غارت نماید و میزند خود را اثم نداند بلکه با جور و مشاب حسا کند و با وجود آنهم  
 آن کس با او عداوت شسته باشد و اگر با وجود اینها اطلاق عداوت نشود پس معلوم نیست که با شیعیان  
 که نسبت به محاربین و با ابی بکر هرگز بدسلوکی نکرده اند چنانچه عداوت می رزی مگر این که بگوید که این  
 نقیصت عداوت با شیعیان عداوت نمیکند پس از طرف ما همچنین باشد که با وجود لعن و طعن از امیه تو عداوت  
 نمیکند بلکه بنا بر اجتهاد یکدیگر میگویند لعن انما لعن سکنیم پس باید پیش تو معذور بلکه مشاب باشیم  
 و اگر حال عداوت این است پس میتوان گفت که پیمبر خدا با مشرکین که هرگز عداوت شسته کو جهاد کردند  
 با آنها و قتل نمودن آنها را از اہم واجبات میدانستند و ایضا تعجب است از تو که قبل ازین باندرک فاضل علم  
 نمودی که محارب با جناب سید المرسلین هم موجب عتاب میشود و الحال در باب کفر محاربین حضرت امیر که کثیر عداوت  
 باشد حکم نمودی اما آنچه فرق میان خوارج و دیگر محاربین حضرت امیر نموده پس اصلاً مقبول نزد من است  
 نمیتواند شد زیرا که کسی اصحاب حمل ضعیف را بنا بر شبهه با وجود مخالفت آیات و احادیث بسیار که در فضل و مدح  
 و وجوب سبک ایشان و رکوب سفینه ایشان واقع شده معذور خواهد داشت پیش از بنا بر شبهه خوارج هم معذور  
 میتوانند کرد و بدین خصوصاً آنها که با حضرت امیر محارب نموده با و چنانچه عموم آیات و دلالت بر حق و جهاد  
 و انصار میکنند همچنین آیات و دلالت بر فضیلت مومنین و نماز گزارندگان و قاری قرآن که اکثر خوانند و گفت  
 عفت با بوده عموماً میکنند پس چنانچه ناشایسته است یعنی مهاجرین و انصار را ماول سازد و معمول نماید  
 اجتناب می میکند با افعال ناشایسته خوارج را هم عیب است و اجتناب می نماید و با افعال و خصال اهل حق



ملاحظه باید نمود که گاهی خطای ناکشین بیت علی ابن ابی طالب را خطای اجتهادی نامند و مقتضای این  
اینست که ناکشین بر اجتهاد خود کو خطا کرده باشند ثاب شوند و گاهی میگویند که ناکشین بیعت از خطا  
خود توبه کرده اند و این دلالت میکند بر اینکه بدون محبت شرعی ارتکاب امر حرام نموده و اینست حال کسی که  
دست ائمه سک غروة الوثقی ابدیت کشیده تابع عمر و بکر شده باشد و ایضا مسلک نامربوط ایشان قضا  
این میکند که حال امام حسین نزد یکا ایشان بعینه حال خوارج باشد زیرا که بان اجماعی که ابو بکر امام و خلیفه  
بوده و یزید هم خلیفه بوده و شبهه نیست که امام حسین با یزید عداوت داشته با او جنگ نموده و ازینجا  
که از اقوال بعضی از بزرگان ایشانست که ان الحسیر قتل بسیف جلا و از اقوال بعضی از بزرگان ایشانست  
که آنحضرت را حکم بخارجی دین کرده و چون جاهل از حقیقت امر اطلاع ندارد و بناء علیه تکذیب این حرف  
خواهد نمود لهذا تفصیل از کتب باینها نوشته میشود پس میگویم شیخ ابن حجر مکی در شرح قصیده همزیه گفته که  
که ابو بکر بن العزبی که از اجله علمای مالکیه است گفته که امام حسین شمشیر خود و مصطفی گفته شد زیرا که مصطفی  
منع کرده از خروج بر امامی که با جماع مسلمانان امام شده باشد و ابن شهر آشوب از ندرانی در مقدمه کتاب قیام  
گفته قال القیتی اول خارج فی الاسلام الحسین از جمله آنچه که بر اخترف ناصب اوت اینست از جاده نصاف  
دلالت میکند اینست که هنوز به فصل مسیری حربی را چه تکلفات نامربوط تاویل نموده حکم نموده که  
دلالت بر کفر محاربین نمیکند و شبهه نیست که اگر تا ویلات رکیکه او درست باشند حدیث چنانچه بر کفر محارب  
که از جمله مهاجرین و انصار باشند دلالت نخواهد کرد همچنین بر کفر خوارج پس بعد از این که حدیث را بنا ویلات  
رکیکه از افاده امام انداخته باشد اعلان بستمسک دیدن کم از گم خوردن نیست قول پس خطا اجتهد  
و بطلان اعتقاد و محذور مشترک اینست که این خطا اجتهد و فسق اعتقادی اصحاب حمل صلا محذور  
طعن و تحقیر نیست از قول ایشان که دلالت بر کمال غباوت بلکه تفاوت قائل خود میکنند زیرا که در باب  
غباوت بمنزله نیست که گفته شود که در کفر ابو جهل و یزید مثلاً هر دو برابر بودند لیکن چون ابو جهل با پیغمبر اقرار  
دارد کفر او محذور و مشروع است و برای یزید حرام با جمله هر گاه با جماع ما و نواصب ثابت گردید که این اجتهاد  
که ایشان کردند اجتهاد نامشروع بود و حرام پس فعل باین که برای بعضی مجوز باشد که مخالف دلائل قطعی باشد  
و برای دیگران حرام هیچ عاقل نمیتواند گفت و تا حال این معنی هیچکس از علمای سنیان نگفته مگر ناصب  
عداوت اهل بیت که بمصدق قول حق سحانه مثل الذین حملوا التوراة ثولم یحلوه کمثل الحمار حمل



محل اسفار و عمومات آیات مناقب معارض است بمهمات آیات ذم که در باب صحابه و اهل بک و مدینه  
 وارد شده و این چنین اخبار و احادیث که بنی امیه و بنی مردان بر روایات آن متفرد باشند هیچ  
 برای عاقل متبع که در دین داشته باشد و طالب یقین بود مفید نمیتواند شد اما آنچه از احوال جناب  
 حضرت موسی گفت و عجلت بی تاملی را بطرف ایشان رساند نموده پس حاشا که چنین باشد و اصلاً  
 و احادیث دلالت بر آن ندارد و ایضاً کدام دلیل قطعی خوبی هر یک از مهاجر و انصار ثابت شده  
 و از عمومات که معارض باشد بمهمات دیگر چه قطع حاصل میشود و قوله چون بمعنی تا حال از روی است  
 معتبره ثابت نشده و اصل ایمان آنها بالیقین ثابت است شک باصل داریم آنرا قول مشروح است  
 باین که اگر نزدیکتر و خول هر یک از صحابه در عموم آیات و احادیث فضائل صحابه قطعی است پس  
 باید بنا بر مسلک کوی ازین حضرت علی بن ابیطالب لعن بکند باید ناچسبید و اگر این قسم شمول  
 یقینی نیست و عموم آیات در حقیقت و نفس الامر مقید است بعدم صدور سباب کفر و ضلالت  
 از آنها پس نابین خواه مهاجر باشند و خواه انصار هرگاه صدور سباب کفر بثبوت رسد حکم کفر  
 آنها باید کرد چه درین صورت مفروض نیست که عموم آیات و احادیث متضمنه مناقب مقید است  
 بعدم صدور سباب کفر و ضلالت پس تفاوت میان اصحاب جمل و اصحاب معویه هیچ نباشد  
 و معلوم نیست که کدام دلیل فرق میکند در میان عداوت جناب امیر که بحد تکفیر آنحضرت لعن  
 نرسد کوسفک دمای آنحضرت و الهیت آنحضرت حلال داند و میان عداوتی که بحد تکفیر آنحضرت  
 و لعن رسد پس بیبایست که در امثال چنین مقامات و دعواهای خود را مقرون بدلائل و برهان  
 نقل نماید و الا از معرض اعتبار ساقط باشد و ایضا چون ساحت تاویل و سیع است هرگاه پیش  
 پیرو مرشد سنیان محی الدین عربی استحقاق ندارد در باب فرعون بربوبت نرسید و گفت ما طاعت  
 و مطهر را پس عداوت اصحاب صفین چگونه با امیر بریدین اوبه ثبوت خواهد رسید الا معلوم است  
 که معویه در هر نماز از جناب امیر و سنین و عبداللہ بن عباس تبراتی نمود و روایات اهل تسنن  
 نااطبق است و مع هذا افعال شنیعه و اقوال قبیحہ بسیار بظهور رسیده که دلالت میکند که علون  
 یعنی معویه اصلاً از ایمان بهره نداشت و انکنت فریب مرد الفاسق مع منافقان و منافقین  
 الاجمال ابن الحدید معتزلی از شیخ خود ابوالقاسم بلخی نقل میکند که ما زال عمر و بنی امیه



محکمات ترددت قط فی الحادثة ورنذا قیته وکان معویة فمثله وایضا گفته که معویہ یک  
 اصحاب یار دین خود مطعون است واورا با کجا نسبت میدهند وروایت نموده احمد بن ابی طاهر کتاب  
 اخبار الملوک که معویہ شنید که موزن اشهدان لا اله الا الله میگوید فقالها پس موزن گفت اشهدان  
 محمد رسول الله فقال الله ابو یأ ابن عبد الله لقد كنت عالی الهمة ما رضیت لنفسی  
 الا ان نقترن اسمک باسم رب العالمین ودر کتاب ابی جعفر محمد بن جریر طبری مسطور است که در وقت  
 معتضد امر نموده بود که بر معویہ بالامی منبر را لعن کنند و کتابی که نوشته بود بخوانند و در آن کتاب از جمله  
 چیزها که مسطور است یکی اینست که خلافتی نیست که شجره ملعونه که در کتاب مجید مذکور است بنی امیه اند و روایات  
 الامة قول رسول الله وقلای اباسفیان مقبلا علی حمار و معاویة یقوده ویرید یسوقه  
 لعن الله الراکب الفائد السائق و هم در کتاب ابن ابی الحدید مسطور است که از حبیب بن ثابت مروی  
 که در حالتی که جناب حسین حاضر بودند معویہ با موزن را کوفه داخل شد و بالامی منبر برآمد و جناب امیر را ناسزا  
 پس جناب امام حسین استند که برود نایب امام حسن است امام حسین اگر فتنه نشاندند و خود بر خاستند و فرمودند  
 ای سیکه نام علی را گرفتی منم حسن بدینست علی و معویہ هستی و پذیر تو صحرست و مادر من فاطمه و مادر تو هند و  
 مرد رسول الله و جد تو عثبه بن ابی معیبه و جد بزرگوار من خدیجه و جد تو قبیلہ پس حق تعالی لعنت بر سیکه  
 ز فوکم نام ترا باشد از راه حسب شرافت علوم و مذموم و قدم راسخ و کفر و نفاق داشته باشد پس سیکه در حد  
 بودند گفتند امین فضل میگوید که عیسی بن معین میگوید من هم امین میگویم و ابو عبید میگوید که فضل میگوید که  
 من هم امین میگویم ابو اصرح میگوید که ابو عبید میگوید که من هم امین میگویم و علی بن الحسین اصغر میگوید که من هم  
 امین میگویم ابن ابی الحدید میگوید که من هم امین میگویم و احمد بن حسن بهیقی که از اهل سنت و در کتاب فضائل صحابه  
 ابرار کرده است از نصیر ابن عامر که او گفت که من روزی در مدینه بمسجد حضرت رفتم شنیدم که حاضران همه  
 مابکد یکد و در حرف اند و میگویند بخود با الله مر غضب الله و غضب رسول الله و پناه بخدا می برند از  
 غضب الله و خطرات پستی رسیدم اسی یار این چه واقع شده گفتند بنی سوخذ ابر منبر خطبه میفرمودند  
 که در آن اثنا معویہ بر پشت دست چرخش ابو غنایان را گرفته بدر رفتن پس سوخذ ابر چشم بر ایشان افتاد  
 فرمود که لعن الله العائده و الملقود و ویل لامتی من معویہ ذی الاستعاذه و در کامل گفته است  
 که این لفظ را بر اشی شخصی گویند که حق مردمان را بنیه حق تصرف کند و بصاحبش رو کند و در تاریخ گزیده



کرده در بیان ماجرایین حکمین مسطور است کہ چون خبر غدر حکمین بحضرت امیر المومنین رسید بعد از نماز صبح  
 پنجگس معویہ و عمر و عاص و ابواحو سلطی عبدالرحمن خالد و ضحاک قیس نامہ گفتی چون معویہ شنید او نیز بعد  
 از نماز صبح پنجگس حضرت امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ و امیر المومنین حسن و امیر المومنین حسین و مالک  
 و عدا مد بن عباس نامہ گفتی و اساتذت دوسہ سال نامہ گفتند تا عمر عبدالعزیز دفع کرد و بکشد  
 کہ امثال چنین و ایات و کتب بنامیند یا رست جلد کتابی بیاید کہ محلی از ان نوشته شود و مر کا کف  
 الیسیر لا یکفیہ الکثیر لہذا یابن قد اکتفا نمودہ میشود قولہ و صل ایمان اینہا بالیقین ثابت تمسک  
 اصل دریم انہ قول انچہ معلومست و یقین اینست کہ کلمہ کہ بودند اما اینکه تصدیق قلبی با جابر النبی  
 پس حاشا کہ احدی از مومنین و مسلمین صغیر یا بان یقین حاصل باشد و اخبار بسیار دلالت میکنند بر این کہ  
 معویہ و غیرہ از ایمان بہرہ داشتند بلکہ منافق و موافقہ قلوب بودند قولہ بالجملہ اجماع اہل سنت انہ  
 قول این جنس سانیست تا ایشان تحت خلق خود را محفوظ دارند و الا تاویل اقوال و افعال اہل  
 سنن با اینکه انہا تکفیر نمیکردند و منکر امامت ایشان نبودند صریحست درینکہ این اجماع اصل است  
 و ہمہ بتوان گفت کہ با وجود اینکه آدم امام و پیغمبر بود و اوستہ بر او لعن کند و خون او را بر خود التزم  
 آتش است ازینکہ تصدیق با امامت و نبوت او ننمودہ باو جنک کند و سفاک مای او را حلال داند و الا  
 بیبایست کہ کسی با وجود اینکه داند کہ واجب الوجود و موجودست و رسول فرستادہ اوست حمد نماید و شکر  
 و با اہل حق قتال نماید کافر نشود و احوال قولہ تعا و حملہا و استیقتہا انفسہم و دلالت بر خلافت  
 انہ و قولہ چون انیعنی در حق خوارج نہروان بالقطع بہ ثبوت پیوستہ انہا را کافر میگویند انہ قول  
 مسلمہ نیست کہ بکدام دلیل قطع میمان اصحاب جمیع صغیر و میان خوارج تفرقہ نمودہ حیثیتی کہ ہوشیار شد  
 بر این احد ہما کافر باشند و دیگران و من و مسلمان حال اینکه خوارج اول حضرت امیر را امام میدانستند  
 لیکن بعد از ان تحکیم را از جملہ گناہ کبیرہ دانستہ قائل شدند کہ او را مستحق امامت بدر رفت و این تحکیم  
 محیط اعمال او گردید و اصحاب صغیر گفتند کہ او بسبب شاہ دادن قتلہ عثمان کہ امام بحق بود یا شرک  
 خون او شدن امام واجب الایمان نیست و همچنین اصحاب جبل باین جلیلہ خون او را واجب دانستند و قتال  
 کردن با او لازم شمرند و او را ظالم و از حکام جائز شمار کردند و بسبب این لعن کردن برو جائز دانستند  
 پس بعد نظر دقیق فرقی میانہا مگر این کہ بگویند کہ اصحاب صغیر و جمیع حضرت و اصحاب و انجس



بنحیدر انستند و مناکه را با ایشان علل بیشترند که حکم باطل نارد بودن میکردند بخلاف خوارج که آنها حکم بخت  
 و حرمت مناکت هم میکردند و این فرق در حقیقت فرقی نیست و هر دو فریق شریک اند درین که بخلاف  
 ندلول آیات و احادیث متواتره که در شان جناب علی ابن ابیطالب وارد شده قائل شده اند و تاویل  
 و دراز کارینمایند و در حقیقت منشأ تفرقه میان خوارج و اصحاب جمل و صفین پیش سنیان اینست  
 که چون دیدند که بعضی آیات بعمومها دلالت بر مدح مهاجرین و انصار و سائر صحابه میکند و بسیار از احادیث  
 که در وقت بنی امیه وضع شده دلالت بر خوبی بعضی از اصحاب بخصوصیت هم میکند و بسیاری از آنها  
 در جنگ جمل و صفین با جناب امیر جنگ کردند و قتال کردن با ایشان واجب انستند گفتند که بهرینجه که باشد  
 افعال ایشان را ماول باید ساخت و ازینجا است که انهارا که شمشیر مقتدر خود را بخوبی نمیدانستند  
 مجتهد قرار دادند و گفتند که آنها در اجتهاد خود خطا کردند و چون مجتهد محظی معذورست بلکه شایسته  
 این قبال لعن و طعن هیچ وجه ضرر نمی رساند و گاهی میگویند که اینها خطا کردند و گناه نمودند لیکن توبه نمودند  
 و این بخردان بنی فهمند که آیات چنانچه بر مدح صحابه دلالت میکند همچنین بسیاری از آنها بر ذم آنها  
 نیز دلالت دارد و بجزرت و نصرت مدوح امری است که تعلق به صحت نیست دارد و آن امری است باطنی  
 و ایضا آیات بسیار دلالت میکند که کسیکه از وسباب کفر و خطا اعمال بظهور رسد سختی نارد میشود و عموماً بدون  
 این که کسی را حق تعالی از ان استثناء نموده باشد و همچنین کسی که خلاف فرموده خدا و رسول خدا کند معلوم است  
 که در حق الهیبت جناب حق تعالی و رسالت ماب چه سفارشها کرده اند و بوجوب تسک بانها امر فرموده اند  
 و تخلف از ایشان استوجب هلاکت و خلود نارد و انسته اند بدون اینکه احدی از مهاجرین و انصار را  
 از ان استثناء نموده باشند و ایضا وضع احادیث کثیره برای صحابه علی رغم الهیبت نبوی معلوم است و در کتب  
 ایشان مسطور و احادیث ذم صحابه خبر از ارتداد ایشان و اظهار عداوت ایشان با علی ابن ابیطالب و سبب  
 ان محکمه بودن بنار از جمله احادیث مجمع علیها بدون این که در ان شبهه باشد پس عاقل چگونه باوجود  
 این درین ضرورت افعال ناشایسته ایشان را که با اقیس معلوم است که از ایشان بظهور پیوسته تاویل  
 و دراز کار نموده دست از متابعت الهیبت بردارد و بهرجه چنین تکلفات مینماید چرا بنا بر آیات مدح  
 مومنین و نماز گزاران قرآن از وسط امت بودن خوارج را مجتهدین دانسته اقوال و افعال ایشان را  
 حل بر خطا اجتهادی نمیکند قال الناصب علیه علیه مقدمه بیستم مرد با ایمان که مرتکب گیسو



شود یا بسبب غلط فہمی و شبہ فاسد صدر امری شفیع گردد و اور لعن سبب عاجز نیست بچند دلیل اول قوله تعالی  
 فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر الذنوب للمومنین والمومنات وقاصده اصولیہ تفاتیہ است  
 کہ الامر بالشی نھی عن ضدہ پس حق مومنین فاسقین کہ محتاج باستغفار ایشان اندستغفار مومنین است  
 ولعن سبب عامی بدور حق انہا ضد استغفار پس منعی عند باشد و لہذا در آخر نماز بعد از تشهد در دعا یا ثوب  
 استغفار برای مومنین و مومنات در پنج وقت شروع شدہ و دعا بدو لعن کہ دور افکندن از رحمت اللہ  
 مقابلہ با امر شریعت کردن پس اہم باشد دوم الذین یجلمون العرش ومن حولہ بسبب جلمہ  
 ویؤمنون بہ ویستغفرون للذین امنوا ربنا وسعت کلشی رحمة وعلما معلوم کہ ملائکہ ملائکہ  
 عرش باستغفار مومنین مشغول اند و بدیہی است کہ مخالف مقربان حضو در جناب پادشاہان عرض کردن  
 موجب خضب پادشاہ و ناخوشی مقربان ان میکرد و العیاذ باللہ سوم انکہ شفاعت انبیا برای اہل کباب  
 تابست پس صورت لعن دعا بد مقابلہ و معاندہ با پیغمبر خود و جمیع پیغمبران لازم می آید و العیاذ باللہ  
 چہارم ایہ والذین جاؤا من بعد ہم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا  
 بالایمان لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انک وف رحیم معلوم شد کہ شان متاخرین است  
 ہمین است کہ عامی مغفرت سابقین نمایند و از کینہ و بغض انہا احتراز کنند و ہر کہ خلاف این کند گویا حق  
 و دین تلف کردہ باشد و العیاذ باللہ پنجم انکہ موجب محبت دوستی ایمان است کہ در فاسق موجود است  
 و فسق او محتاج بعلاج مثل مرض پسین علاج آن آفت زودہ ہمین است کہ ازالہ اثر فسق از و نمودہ آید و ازالہ  
 اثر فسق را دو طریق است در حالت حیات امر معروف و نھی عن المنکر و عطا و نصیحت و اقامت حدود و تعزیر  
 و بعد از موت دعا مغفرت و صدقات و فاتحہ و درود و بدیہی است کہ چون شخصی از برادران شخصی صبر  
 بتلاشہ علاج او بازالہ اثر مرض میکند نہ بقتل و از باق روح چنانچہ در حدیث صحیح وارد است لعن المؤمن  
 کقتلہ یا کہ معنی لعن ابعاد از رحمت و تا وقتی کہ در و ایمان موجود است بعید از رحمت نتواند شد پس  
 لعن حقیقت سلب ایمان او خستن است و سلب ایمان موجب ہلاک ابدی است بھزاران وجہ شدید تر از قتل  
 انکہ وجو علت مستلزم وجو حکم است و زوال علت مستلزم زوال حکم پس مومن فاسق ایمان کہ صفت روح است  
 و موجب قتی و محبت دائم است بدوام روح پس وجوب محبت او دایم باشد بدوام روح و فسق کہ عمل بدیہ  
 است اہل است بزوال تعلق روح با بدن پس جہات فسق کہ بغض و عداوت و سب و تحقیر و اہانت



نیز بعد الموت زان کرد و مقتضیات ایمان که طلب مغفرت و امرشست متعین باشد لا غیر و لهذا در حدیث صحیح واردست که لا تسبوا الاموات فانهم قد افضوا الی ما قد موات و در حق مومن فاسق حکم توبه دارد و در ین باب که عمل بدر امتقطع میکند فرق نیست که توبه عمل سابق را نیز محو میکند و موت عمل سابق را محو میکند و چون عمل بدر منقطع شد محض ایمان مذکور مقتضی جواب مجربست هفتم آنکه حق تعالی بر محض ایمان وعده جنت فرموده است قوله تعالى وعد الله المومنین المومنات جنات تجري من تحتها الانهار خالدین فیها لا یغیر و در سوره توبه واقعست پس لعن من تعذیب و خواستن از خدا حکم کردن بر خدا بانکه وعده خود را خدا کند و خلاف وعده در حق او تعالی محالست قوله تعالى والله لا یخلف المیعاد پس طلب محال هم شده است و هم نهایت انجامید قوله مقدمه هفتم مرد با ایمان اگر مرتکب کبیره شود یا بسبب غلط فہمی شبهه فاسدہ امری شنیع کرد و اورا لعن جائزست بچند دلیل آخر اقول مخفی نماند که ناصب صد اوت بفہم غلط و زعم باطل خود اثبات ایمان پیران خود کرده میخواهد اعتذار نماید از آنچه از ایشان بوقوع آمده از افعال قبیحہ و اعمال شنیعہ و از آنچه بیان کردیم معلوم شد کہ ایشان از اول ایمان شدہ اند بر فتنہ تسلیم عملی کہ از ایشان صادر شدہ باعث خلود فی النار و خروج از ایمان کردیم و یکما مرغیرہ قوله اول قوله تعالى فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنوبك المومنین المومنات اقول استدلال باینکہ آیہ وقتی درست میشود کہ ایمان ایشان بثبوت رسد و الافلاک مع ذلک از ذوا امر لازم میباشد یا غیر شیخین مستحق لعن بودن آنها با وجود ایمان بیان آن نیست کہ از حدیث فاطمہ بضعة منی مراد اها فقداذانی و من اذانی فقداذ الله ثابت میشود کہ ہر کہ فاطمہ را اذیت رساند خدا و رسول اورا اذیت رسانیدہ و ہر کہ خدا و رسول اورا اذیت و از ار رسانیدہ مستحق لعنست کما قال الله ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرۃ و اعد لهم عذابا مہینا و شہدایت کہ ابو بکر و حضرت فاطمہ را اذیت رسانیدند حتی حضرت فاطمہ با او شان ہم کلام نشدند تا وفات یافتند پس با اقرارین بخروج بکربن از ایمان بودن ایشان در زمرہ ملعونین یا احراف نمایان کہ مومن نیز مورد لعن میباشد و ہر کہ از این وجہی را اختیار باید نمود یا خروج او از ایمان یا اجتماع آن باللعن فوجہ دوم الذین یحملون العرش و من حولہ مسکون جمدا بهم الخ اقول در نزول آیہ سابقہ و ما بعد آن کہ ناصبی کر نموده در حق مومنین ربیبی نیست لیکن کسانی کہ خدا و رسول را اذیت رسانیدہ مورد لعنہم الله فی الدنیا و الاخرۃ



والآخرة وأعد لهم عذابا مهينا كشته وازایمان خارج شده اند از مورد آیات مسطورہ بیرون کشیده اند  
 قولہ سوم آنکہ شفاعت انبیاء برای اہل کبائر ثابت است **الحق قول** شفاعت برای اہل کبائر و صغائر ثابت است  
 کہ ایمان داشته باشند اما اگر از ایمان خارج باشند فلا و ایضا کہیر کہ مرکب ان از ایمان بسبب تکاب خارج  
 نیز ازین قبیل است کہ شفاعت در ان نمیباشد قولہ چارم آیہ والذین جاؤا من بعد ہم یقولون  
 ربنا اغفر لنا **الحق قول** چنان کہ شان متاخرین است کہ دعای مغفرت برای مومنین سابقین  
 نمایند همچنین است شان ایشان کہ لعن کنند و نیز اسی جویند از کسانی کہ خدا ایشان را لعن کرده و برات  
 قال الله تعالى لئن لم ينته المنافقون والذين في قلوبهم مرض والمرجفون في المدينة  
 لنغرينا بهم ثم لا يجاورونك فيها الا قليلا ملعونين اينما تقفوا الاخذوا وقتلوا تقتيلا  
 و ظاہر است کہ مراد حق سبحانہ تعالیٰ از والذین في قلوبهم مرض والمرجفون في المدينة دو طایفہ  
 بودند کہ احکام مسلمین برایشان جاری بود فی تفسیر الکشاف المذین فی قلوبهم مرض قسم کبائر و صغائر  
 ضعف ایمان و قلة ثبات عليه وقيل هم الزناة و اهل الفجور والمرجفون فاسرکاء و ابله  
 باخبار السوء عن جملہ یا رسول الله فيقولون هم ما وقتلوا و جری علیہم سرکیت کبائر  
 فیکسرون بذلك قلوب المومنین انتهى پس کسانی کہ باوجود ضعف ایمان و صدور فجور و کفر  
 و عذابا متنهایی شدند اما آنکہ از اهل ایمان نداشته اند یا بعد از ان بسبب مری براتب اشبع از قلوب ایشان  
 ایمان خارج شدند بطریق اولیٰ از زمره ملعونین و جمله ملعونین خواهند بود و نیز ایه لعان کہ زوج در حاکم  
 ان لعنة الله عليه ان كان من الکاذبين مجوز لعن است بر کاذب کو ایمان داشته باشد و ایضا قولہ  
 ان الذین یکتون ما انزلنا من البينات والهدى من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک  
 یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون اگر چه مورد این آیه دیگران اند لیکن معلوم میشود کہ کتمان با ازالہ  
 موجب لعن است و اگر چه اولئک یلعنهم الح و در صورت خبر است لیکن در معنی امر است مثل قولہ تعالیٰ  
 والمطلقات یدرجن بانفسهن ثلثة قروء کہ در صورت خبر است و در معنی امر است و ایضا امر  
 صد الا یمة عند الخالف موفق بن احمد المکی ثم الخوارزمی اخطب خطباء خوارزم فیها  
 مر المناقب فی حدیث طویل الذیل مرقون رسول الله لعن ابن ابی طالب اتوا الضعفاء التي  
 فی صدر رمز لا یظهرها لك الا بعدك اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون هر کسی که



که بعد از پیغمبر خدا چه سلوک بحضرت امیر المومنین کردند و از زبان حضرت رسول ملعون گردیدند و مومنین  
 شده اند که بر اینها لعن کنند **قول پنجم** آنکه موجب محبت **الخ اقول** علی بعضی از اقسام فسق که بد تشبیه  
 کرده چنانست که قابل علاج است و باز آنکه اثر مرض علاج او میتوان کرد و بعضی دیگر اقسام فسق  
 بمشابه ضرریت که اگر در شخصی عارض شود و پیدا کرد و علاج پذیر نمیشود بلکه اگر با اصحاب معاشرت نماید  
 سرایت بمناید پس در چنین حالت که از بر ریاس خوف سرایت بد دیگران باشد نزد عقلای اخراج او از ملبه  
 و تبعید او از اصحاب استحسن بلکه واجبست همچنین حال این فسق نیز چه فسق شیخی از قبیل فسق لشوخته بود  
 و ناصب عدوت چون دلیل عقلی نیافت باشد و تشبیه اکتفا نمود لهذا ما هم به تشبیل اکتفا کردیم و الا حکم  
 امثال این چیزها از واجب محصلین نیست **قول ششم** آنکه وجود علت تلزم وجود حکمست و زوال  
 مستلزم زوال حکم **الخ اقول** این کلام نیز مثل سایر مخرجات و حملات است و اردیشود بر شکل  
 اینکه بمقتضای ثبت العرش ثبوت انقش اول ایمان اصحاب ثلثه باثبات باید رسانید بعد از این باین  
 افسانه پیروده ترغم باید نمود زیرا که دینستی که مسلک امامیه درین باب نیست که اصحاب ثلثه از اول امر از  
 ایمان بهره نداشتند و یا داشتند لیکن بسبب تفویض بعضی از شرائط ایمان بهره گردیدند پس این کلام  
 قووقتی مفید می افتاد که امامیه قائل ایمان ثلثه باشند و یا بدلیل برهان برایشان ایمان ثلثه باثبات  
 رسد و دینستی که این از جمله ممتنعات است و نیز دار تکلیف و نیاست و آخره مطلقا دار تکلیف نیست پس  
 کسی درین در احوال حسنه بجای آورده باشد جزای آن را در دار آخرت خواهد یافت و کسی اعمال سنیّه  
 و افعال شنیعه کرده باشد بعقاب آن معاقب خواهد گردید پس مراد تو از زوال فسق بزوال تعلیق روح  
 باین یا زوال نیست باز و بال آن یا مجرور زوال فسق ثانی مسلم لیکن برای مخالفت نیست نمی تواند  
 و بر تقدیر اول مع عدم مطابقته لنفس الامر ناقض لقوله الا فی ایضا **قول پنجم** پس وجوب است  
 که بعضی عدلوت است و سبب تحقیر و اهانت است بعد از موت زائل کرد و مقتضیات ایمان که طلب مغفرت  
 امریش است متعین باشد **الخ اقول** پس این کلامست که هیچ معنی ندارد و موی این قول خود ناصبست  
 که در بابی قیاسی قیاس به و موت نوشته که توبه عمل سابق را نیز محو میکند و موت عمل سابق را محو نمیکند پس معلوم  
 که بعد از موت پالی عمل سنیّه برگزین حاصل آن خواهد ماند **قول ششم** به تمام آنکه حق تعالی بر محض ایمان و عده جنت  
 فرموده است **الخ اقول** این نیز مثل کلام سابق شده و طست به ثبوت ایمان قد ثبت بطلان آن



وَالْيَا اَزْدُ دُو حَالِ بِيرونِ غَيْبِ يَآ اَيْنَكَ دَرِ اِيْمَانِ تَتَمَّا اَظْهَارُ كَلِمَةٍ تَوْحِيدِ كَافِيست يَآ اَيْنَكَ مَشْرُوطِ است بِشَرَايِطِ  
 بِرِ تَقْدِيرِ اَوَّلِ پس معلوم نیست که ابوهریره در وقتی که امثالاً لِلَا اَمْرٍ اِلَّا قُلَسُ النُّبُوِّ نوید بند آمدنِ  
 لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ میانِ مومنین و رداوه خلیفه ثانی چیرا او را زنده و پاسِ حُرمتِ خدا و سوره  
 او نموند و بر تقدیر ثانی تا وقتی که ثابت نشود که متنازع فیهم با وجود اظهار شهادتین عمل بشرایط اتم میکنند  
 پس حجت تو از معرض اعتبار ساقط باشد قَالَ النَّاصِبُ عَلَيْهِ عَلَيْهِ مَقْدَمُهُ شَتَمِ اَزْدِ کِی بَاعْتَبَا  
 اُمُورِ دُنْیَا و دَرِ مِیَانِ بزرگانِ باهم بسیار وقوع آمده و بیرونِ جانبِ سببِ آن اَزْدِ کِی هرگز از درِ حقیقت  
 نیفتادند و مستحقِ تحقیر و امانت نکشتند مثل آنچه میانِ حضرت یوسف و برادرانش جاری شد و ما را غیبه ازین  
 همه کس را تعظیم یا کونیم چیزی دیگر جائز نیست و ازین باب است نزد شیعه آنچه در میانِ امام زاد یا بنابر امامت  
 اختلاف واقع شد که ایشان نیز تعظیم هر یک را ندارند هر چند بعضی از برادرانِ ائمه مطلق انکار امامت و زین  
 پس و چنانکه شیعه برای تعظیم همه امام زادها که در میانِ انصار زیاد از یک معصوم نخواهد بود و با وجود این طرف  
 مقابلش را معذور دانند و بکنند و بلکه او بلکه بغض او نیز اعتقاد ندارند همان وجهی است که تعظیم همه متعلقان  
 رسول از صحابه و از و اِجَابِ اِیْتِ بکار میسرند و هر دو جانب را معذور میدانند و ملاعبه ائمه صاحب اطهار  
 بنا بر وقتِ نظر کیم فی الجمله دارد برین وجه متنبه شده و منع مطلق برای کافی ندیده اخفاص نیست و بطریق  
 اِیْزَادِ نموده و در دفع او کوشیده با این طریق که گفت و اینجام شبهه است که بر اینصفت لازم است صورت  
 شبهه باقی که دارد ذکر کردنِ اشاره بدفع آن نمودن اگر کسی بگوید که میتواند بودنِ دو شخص را برابر با یو  
 جماعة مقبول درگاه الهی باشند و در میانِ ایشان بسببِ شک و خطای که در امری واقع شده باشد نزاع و بخشی  
 بهمه درین صورت ما را نمیرسد که هیچ یک از طرفین با طعن کنیم و تعرض بد گفتن نائیم و جوابش گفته که این صورت  
 مفروضه اگر در سائر الناس از صلحای امت که جائز انخطا اند واقع است محتمل است اما درین مقام که سخن داریم  
 که یک طرف مقابل معصوم با دیگری جائز انخطا جائز نیست پس اینصورت را بر صورت مذکوره قیاس نخوا کرد و  
 طرف محاصره با یکدیگر را بر نیستند که یکی معصوم است و دیگری جائز انخطا و چون معصوم احتمال خطا ندارد بطریق  
 دیگر که از برابر باشد ناحق آزرده نخواهد شد و چون طرف دیگر که جائز انخطا اگر بنا بر شبهه و لیالی نسبت معصوم  
 آزرده شده عداوت خواهد ورزید معذور نخواهد شد که محبت در حایت تعظیم معصوم منحصص شده  
 پس شبهه او اعتبار ندارد و همچو شبهه ابلیس در عداوت آدم و اولادش که بسببِ آن شبهه معذور نیست



کلامه در بنجواب خلل بسیار است زیرا که کلام را فرض میکنیم در میان هر دو معصومین که ما هم از ردی که  
 پیدا کنند و چون هر دو طرف معصوم اند کجا ابله پس و کجا آدم و در صورتی که از هر دو طرف معصوم  
 ما هم نتوانیم نشانی نماند و اطلاق حق یکدیگر کنند از کتب اما سید اشکبار بسیار بر آریم اول مناقشه  
 حضرت آدم بابت رفع منزلت حضرات ائمه برتر از خود و مخالفت و حسد آنها نمودن و  
 بیافای ملائمت آنها ندانیدن یا وجود نفس الهی چنانچه در مبحث نبوت بتفصیل گذشت دوم  
 از ردی که حضرت موسی و مارون و تحقیر و امانت بگرفتن ریش مبارک ایشان و کشیدن ریش  
 سر ایشان که مخصوص حق است بهجکس را جامی انکار آن نیست سوم در سحر المناقب که کتاب  
 معتبر شیعه است از مناقب اخلاص خوارزم در سبب تشبیه و تمثیل حضرت مرتضی با یونان  
 نقل کرده که حضرت رسالت سجانه حضرت زهرا درآمدند و حضرت مرتضی را ندیدند فرمودند  
 که این عم من کجا است حضرت فاطمه گفت میان من و او مغایرتی واقع شده از جهت  
 هر دو زن رفته و اینجا قبوله نگرفته الهام از حضرت در سجد نشریف برد و بد که جناب مرتضی  
 بر پرده خفته و سر روی آنجناب خاک افکوده شده فرمود که قم یا ابا تراب قم یا ابا تراب  
 و این صحیح بخاری نیز آمده انتهی کلامه چهارم آنکه ابو مخنف لوطی بن یحیی از و  
 که از عمده اخبارین امامیه است از حضرت امام حسین روایت آورده اند که کان بیدی الکرامه  
 لما فعله اخوه الحسن صلح معاویه و يقول لو جاز الفی کان احب الی ما فعلنا فی  
 و این صورتهای اگر از ردی که هر دو جانب بر حق باشد اجتماع نقیضین لازم آید و اگر یکی بر حق باشد  
 و دیگری بر باطل عصمت آن و یکبر بر هم نشود و هو خلاف المفروض پس معلوم شد که از ردی که  
 معصوم نیز دو قسم میباشد یکی آنکه از راه تعصب و عداوت بود چنانچه بر یزید حبش را با ابلهیت  
 اظهار بود دوم آنکه بمقتضای بشریت باشد یا بنا بر دلیل که با و ظاهر شده باشد چنانچه حضرت  
 سیده الهام را با حضرت مرتضی بود یا حضرت موسی را با حضرت مارون بود یا حضرت امام حسن  
 با حضرت امام حسین بود و این قسم از ردی که با معصوم که بنا بر مقتضای بشریت یا ظهور و دلیل باشد هرگز جناب  
 فسق طعن نمیشود تا در عصمت خلل افتد و چون این قسم از ردی که عصمت معصوم خلل نکند در عدالت و تقوی  
 خلل نخواهد بود و بطریق اول آمده بچویش مشغول شده اما تقریر رسول نبوی را کرده که چویش چیزی تواند داد و در حق



که گفته اگر کسی گوید که شاید حاکم را برادر امری را یا اصلاح حال مسلمین را خواسته باشد که قهر و دهنده آن امر چون نسبت به جماعه اهل البیت بی صرفه بود ایشان مقتضای انسانیت و آنکه آدمی محبوب است که فقر و غلبه خود را خواهد از آن جمله ابرار از رده باشند و اظهار از روی کرده باشند و در کلام اهل بیت سخنان مشعر بعدم رضا از نجات واقع شده باشد و از آن طرف مطلقاً بخش و عداوت نبوده باشد و جواب این سوال در کلام طویل داده که صاف نیست که چون حضرت امیر مقتضای آیه تطهیر معصوم است و اصل تحقیق شرحیه نشاید تا بر خلاف حق مخالفت ابرار نماید پس حال او با سجد و بی‌پروا حال صلحی امت باشد و خود را دورین جواب نیز بچند وجه خلل است اول آنکه حضرت زهرا نیز بمقتضای آیه تطهیر معصوم است و علی بن ابی طالب حضرت امام حسین و حضرت موسی و حضرت آدم پس نشاید که این اشخاص بر خلاف حق مخالفت معصوم نمایند پس با هر دو جانب حق باشند و اجتماع ضدین لازم می آید یا احدی را بنسبت معصوم نباشد دوم آنکه در بعضی اوقات تقابل در میان اصوب و صواب پیدا شود و گاهی در صواب خطا که نظیر آن در حق مجتهد حکم صواب است و پس خلاف حق و در هیچ جانب نیست اشتی کلام المخالف قوله مقدمه از روی با اعتبار امور دنیا میان بزرگان با هم بسیار وقوع آمده الی آخره اقول اعتقاد کما علماء شیعه از متقدمین متاخرین در امثال این امور نیست که اگر کسی از امام زادگان یا امام در مقام انکاد امامت باشد و تا دم آخر بر همین عقیده فاسده باشد و توبه نکرده باشد و علمائاً مخلص فی النار است همچنین در امور دنیا اگر امام را از رده کرده باشد امام عفو جبریم او فرموده باشد یقیناً محل لعن و طعن است ما بر او حضرت یوسف پس قرآن طالع است باینکه حضرت یوسف عفو فرموده قال الله نعالی حکایه عز یوسف لا تنزب علیکم الیوم یغفر لکم و هو ارحم الراحمین و اما امام زادگان پس اخبار و انما در حق آنها مضطرب و متعارف نیست و هیچکدام را بر دیگری ترجیح نیست لهذا از نامه انفتاح ایشان بازمانده ایم بخلاف ثلثه که بتواتر از احادیث صحیح متواتر از اذیت رسانیدن ایشان در جهات طایفه و حضرت امیر المؤمنین و عفو فرمودن ایشان را ثابت و بیاری هر یک از ائمه واحد بعد از امام از ایشان متحقق است و از ضروریات مذهب شیعه است که هر که منکر امامت یکی از ائمه باشد مخلص فی النار است اگر چه طوطی و یا باشد و نسب حدیث مانند کلینی و من لا یحضره الزین احادیث مملو از من سنا و فلیوجع انیمها و ابضا و جهی که نواصب بر تعظیم و توقیر ابوبکر و عمر با وجودی که با حضرت پیمبر مطلقاً و تربت نداشته و امانت و تحقیر و سب و لعن



ابو جریل با وجود این که عم رسول خدا بود مقرر کرده اند شیعه اثنا عشری بری بر سر فرق از شش هفت  
 صد و نود و اندر پستیده نماید که از جمله مسلمات میان اهل اسلام است که آنچه از امور صحابه با اولی قطعیه  
 است باید شد اگر قطعی الصدوق تاویل آن نموده موافق قطعیات می سازند و اگر قطعی نباشد گاه است  
 که نیز بنمایند و گاه بعد تسلیم اول می سازند و از بن بیل باید انکاشت اینک سرکار بدلیل قطعی عقلی ثبوت  
 رسید که حق سبحانه و تعالی جویم مکانی نیست آنچه اسمعیات مثل قول حق تعالی لا اله الا الله فوق ایدیم و جاء به  
 و الملک صفا و سخن اقرب الیه من جبل الوردی می باشد تاویل مینماید و همچنین است  
 حال تاویل ایت جبر و اختیار که یک از مجرّه قائلین بالا اختیار مایل می سازند و علی هذا القیاس و تاویل  
 اهل اسلام است خصوص ایتی را که دلالت بر صدور گناه مطلقا از انبیای قبل بعثت و بعد از آن میکنند  
 اگر اسمعیات معارض قطعیات نباشد و چیست حمل آن بر ظاهر چه اگر چنین نباشد کتاب و سنت از معارض  
 نیست ساقط میشود و ارسال اصل و نصب امام عاقل از فائده میگردد و هر گاه این دانسته شد پس طریقه فقه  
 مرضیه اثنا عشریه را و هم استدلال و مکرر در باب اخباری که متضمن وقوع ملال فیما بین معصومین خواهد  
 اصناف انبیاء باشند و خواه اوصیا اگر بر تبه قطعیه صدور رسیده باشد تاویل نیست بطرف یکی از  
 وجوه رسیده من الزام الله من قبیل قوله الاولی و التنبیه للغیر چنانچه با اتفاق اهل اسلام  
 محمول است بر آن منازعت ملکین نزدیک حضرت داود و اگر این نزاع فیما بین معصوم و غیر معصوم باشد  
 پس تا و خطا حلا علی الظاهر کما عرفت جز با طرف غیر معصوم خواهند بود و بعد از اینکه وایت نزاع  
 بر تبه صحت رسیده با و معتمد اگر این نزاع از قبیل انکار نبوت نبی امامت وصی باشد و یا از قبیل جرح  
 و قتل ایشان و یکی از احفاد ایشان باشد و یا از قبیل غصب حقوق ایشان باشد و ایشان همیشه  
 بطاعت بعد از طبع جبرتا بعد میسر از دست او قتل نموده باشند و او برین عداوت مرده با و این همه  
 امور بطریق قوایر پیش ایشان به ثبوت رسیده باشد شبهه نیست که درینصوت تبرهنمودن از و و لعن کردن  
 بر او از جمله عبادات می انکارند از او مکمل ایمان خود می شمارند و درین باب باز ایشان بهیچ وجه صریح نمی  
 گویند احکام خاتم النبیین باشد مثل ابی لب و غیره چه جا آنکه وقتی که خصم ایشان یکی از نبی سیم و نبی عد  
 که قول قبائل عرب بوده باشند چنانچه ابی بکر و عمر چون بنای گفتگوی ناصب بر اصول و تفسیر و احکام  
 است و مجعلی از اصول ایشان بیان کرده شد تا با الکلمه تشکیکات ناصب عداوت اهل بیت که از لعین



معین و امام المشککین عن اب عن جد بوراثت باورسیده از محل اعتبار ساقط گردد قوله اول مناقشه  
 بابت رفع منزلت حضرت ائمه بر منزلت خود و مخالفت حسد انہا نمون الخ اقول اگر چه بعد از کتب قیام  
 کلیہ افتامید یافت احتیاج این نیست کہ انسان باز در توضیح جواب چنین شبہات خود را مشغول سازد  
 لیکن نظر باینکہ مبادی بعضی از جہالی اجمال حاصل بر عجز نمایند گفته می شود کہ این حرف تو برای تعوی  
 مفید می افتاد کہ اول با ثبات میرسانیدی کہ اصحاب ثلثہ و اصحاب جمل و صفین معصوم بودند و چون  
 این بالاتفاق باطل است پس هیچ وجه برای تو غیر از ندامت نمره ندارد زیرا کہ دانستی کہ قاعدہ محمد  
 مقتضی اینست کہ افعال و اقوال ناشایسته اینها محمول بر ظاہر خود باشند و همچنین آیات و احادیث  
 و قول صحابہ کہ در مذمت آنها وارد شدہ بحالہا بدون تصرف و تاویل واجب العمل بخلاف آنچه از اخبار  
 احادیث و آیات ظنیۃ الدلالہ کہ برخلاف مقتضای عصمت من ثبتت عصمتهم دلالت داشته باشد کہ  
 آن بالضرورت ماول و یا مطروح خواهد بود چنانچہ بالاتفاق علمای اہل اسلام قاعدہ مقررست کہ  
 آنچه از آیات و احادیث کہ برخلاف قطعیات و دلالت داشته باشد یا می اندازند اگر قابلیت آن شیعہ باشد  
 و الا ماول میسازند و ہر گاہ این موضوع پیوستہ است حدیث حضرت آدم یا چون از قبیل خنزا  
 احادیث میتواند شد کہ اصلاً اعتنا بان نکنند یا اینکہ بگویند کہ حسد ما و ا کہ آدم بمقتضا آن عمل نماید از  
 قبیل ترک اولی است عموماً یا برای انبیا خصوصاً و یا اینکہ بگویند کہ چون این حسد در بہشت و یا در عالم  
 ارواح بودہ و آن در تکلیف نیست پس شاید امثال چنین چیزها دران عالم از انبیا ممتنع نباشد و یا  
 اینکہ بگویند کہ انہا را عبطہ شدہ و استعمال حسد بران مجاز گردیدہ و اللہ اعلم قوله دوم از روگی  
 حضرت موسی حضرت ہارون و تحقیق و اہانت ہر گرفتن ریش مبارک الخ اقول اول این کہ اصلاً ایہ لالت  
 ندارد و بر خصوص غضب و آن روگی ایشان و بر تقدیر تسلیم چرا نمیتواند شد کہ از ہارون ترک اولی صادر شدہ باشد  
 و موسی چون مطاع لازم الاتباع ہارون بود میرسد او را کہ بران ترک اولی مواخذہ نماید آیا  
 کہ اولی را میرسد کہ مقتضای حدیث نبوی و اذ ابلاغوا عشر اطفال را ضربے تا ویب نمایند بران  
 نماز کو بالاتفاق بر اطفال ترک نماز حرام نیست و ایضا میتواند شد کہ این تاویل کہ از موسی در باب نماز  
 بعمل آمد کہ ہارون ترک اولی نشدہ باشد از قبیل ترک اولی باشد ہر چند از دیگران در حق نبی جبر  
 علی ایسی کہ اگر کسی کہستہ المومنین را و جہ رسول خدا را بران ترک تھا کہ ابو بکر گاہی طلبا چہ و گاہی لکڑی



سواد بی مثل ابی بکر بخود لا اقل حکم بفسق نموده می شد و از بزرگی ابو بکر چیزی نکاست و قس الامور از آخر  
 علی تک قوله سوم آنکه در بحر المناقب که کتاب معتبر شیعه است از مناقب اخطب خوارزم در سبب تسمیه و تگنیه  
 حضرت مرتضی که بابو تر است الحاق قول ظاهر ناصب بنعم باطل خود اخطب خوارزم را از علما و رواة  
 شیعه می انکار و داین بنعم و ظاهر البطلان است چنانچه علما باین تصریح نموده اند پس صلاحیت ندارد  
 که با پنجه از کتاب او مسطور باشد بر شیعیان احتجاج نماید و شیعه که از کتابهای اهل تسنن نقل مینمایند بنا بر  
 الزام است با جمله قطع نظر از آنچه گفته شد و آیات مکتبی بودن آنحضرت بابتی تر از کتاب صحاح و غیر صحاح  
 ایشان و همچنین در کتب امامیه مختلف وارد شده پس آنچه از بحر المناقب نقل نموده متیقن الوقوع نباشد و  
 تقدیر کمی باشد پس جوابان قبل ازین تفصیل گذشت و هم چو لیلی که در باب موسی یار و ن گفته شد همان جواب  
 اینجا هم میتواند شد کما لا یخفی قوله چهارم آنکه ابو مخنف لوط بن یحیی از موسی که از عمده اخبار دین امامیه است  
 از حضرت امام حسین روایت آورده اند که کان یبک الکواحه لما فعله اخوه الحسن من صلح معویة  
 و بقول الحاق قول ابن ابی نعید معتزلی بعد ذکر بعضی از اراجیز که در جنگ جمل بعضی مجاهدین خوانده اند  
 ابن عبارت گفته ذخرها ابو مخنف لوط ابن یحیی فی کتاب قعة الجمل و ابو مخنف من المحدثین  
 و منیری صحة الامامة بالاخیار و لیس من الشیعة و لا معد و اما مرجعها انتهى و تقدیر  
 تسلیم میگویم قبل ازین بوضوح پیوست که هر گاه یکی از سمعیات مخالف اصول قطعیه باشد لابد است که با طرح  
 کرده شود و یا ماول پس روایت ابو مخنف مسطور بر تقدیر تسلیم صحت نقل چون مخالف امامیه است از محل اعتبار  
 ساقط باشد اما اول پس بخت عصمت و ثانیاً بخت اینکه پیش امامیه مقرر است که هر یک از جناب ایمة  
 با پنجه مامور بوده اند کرده اند پس امام حسین چگونه بر مصاحبه امام حسن که بان از جانب خدا و رسول خدا  
 مامور بودند زبان طعن می کشادند و ثالثاً بخت آنکه جناب امام حسن محل احتجاج و عذر مصاحبه بدلیل  
 واضح و جواب آن مبرهن ساخته پس حضرت امام حسین چگونه عذر آنحضرت را قبول نمیفروند و راجعاً بخت  
 آنکه هر گاه این مصاحبه و بیعت معویة یا تقدیر پیش امام حسین قبیح بود چرا خود با او بجنک پیش نیامدند  
 و عتقه مصاحبه بستند و بعد الدیاء التي میگویم که کبریات معروض بیان آمد که امامیه را بنای برابر صحاب  
 ثلثه و احزاب ایشان منحصر از کی نبود بلکه هر که منکر امامت ایمة اثنا عشر باشد امامیه بر او عین میکنند و همچنین  
 شخصی را که منکر یکی از ضروریات مذہب امامیه باشد چنانچه سایر اهل اسلام کافر و ملعون میدانند کسی را که منکر



یکی از خبر و بیات اسلام باشد قوله در حدیث تقوی بالاولی محل نخواهد بود و هو المذاهب و صحابه کرام را که با حضرت امیر  
حضرت زهرا و در باب فقه که خیره از روگیاها بوقوع آمده از همین دلیل بود و اجماع قول مردود است باینکه اول حدیث  
و تقوی کفر فرج ایمان مستمع اصل ثابت باید نمود و دوم آنکه با ثبات باید رسانید که میان معصوم مخالفت میباشد  
چه امامیه این را قبول نمیدارند و آنچه در محل استدلال بدان ذکر نمودی مقدوح است چنانچه دینی مخالفت و حدیث  
بلکه محاربه میان اصحاب ثلاثه و عائشه و طلحه و زبیر با جماع ثابت است سوم آنکه با ثبات باید رسانید که مخالفت ابو بکر  
و عمر و عائشه و طلحه و زبیر و معاویه با جناب امیر المومنین علی بن ابی طالب مثل مخالفت معصومین بوده و الهادیان  
شد که بعضی از انواع مخالفت مثل آن که از زبیر و شرکت اولی باشد مضر بصحت نباشد و بعضی از انواع آن مفسد  
و کفر بود و این چنانکه در باب عقل باطل است چه ما میدانیم که مخالفت جناب فاطمه با حضرت علی و مخالفت جناب  
امام حسن با امام حسین موسی مارون بر تقدیر تسلیم و التزام مالا یلزم مثل مخالفت ابی بکر است با عائشه وقت  
طیایحه و لکنون بلکه کمتر از آن مخالفت ایشان با علی هرگز مثل مخالفت ابی بکر با عائشه نبود و بالضرورت و الهادیان  
که امام جعفر باقی از این خواهد کرد که مثل مخالفت ابی بکر است با عائشه مخالفتی که منجر شود بکشتن بعضی از غایب  
نفس منجمه برادر آن حضرت باشد و او بگوید که بچه جرم خون سلمانی را سلال میدانید و کسی مطلق اعتبار با او  
نکند و همچنین بوقت بجای رسیده سرور واره بضعه رسول در حالتی که آن بضعه وضعی زیر بنی بالاتفاق  
رسول در خانه باشند برای گرفتن حجرت یکم بمنزل هارون فاضل باشد همه جمع کنند تا خانه و ما  
بسوزانند و باز باین اقتضای مانده آنچه رسول خدا بضعه خود که حق سبحانه و تعالی بر پاکیزگی و عصمت گواهی داد  
و جناب نبوی در حق او سیده فساد عالمین فرموده و مرتبه او فوق مرتبه مریم بنت عمران بایستادگی آن بالاتفاق  
بوده عطا نموده باشد یا میراث باور سیده باشد بچهارم و زور و غلبه ستانند و آنرا از مقتضیات جهاد  
خود قرار دهند و او را بر تبه مکرر سازند که از دنیا از ایشان آنزوده و تخصیصا که برود و عهد نماید که البته پیش  
در رسول از آن باطل نماید و همچنین بوقت بجای رسیده که با کسیکه بالاتفاق پیغمبر خدا و حق او فرموده باشد  
حرکت عربی علی مع الحو و الحی مع علی محاربه نمایند و در قتل کردن او هیچ وجه قصور نسازند  
از جمله اجتهاد شمارند و کسی بگوید هم ترسد که این حدیث را شیعیان از پیش خود می یافتند بلکه برایت پاره از  
آنچه گذشته در کتب معتده سفیان موجود است اگر خوف تطویل نبود تفصیل با ذکر اسامی کتب و راجعاً  
این مذکور شده بیان مینمود و اگر معذرتی شکی در پیشی با رجوع نماید بکتبی که محمد شریف و توفیق با کمال



بسط و تفصیل و بادلان و براین جا ضمیمه تین صحیح مذہب ناجیہ مامیہ درین ان بمنصہ نظر رسیده و اسد الہادی علیہ السلام  
 حوالہ دوم آنکہ در بعضی اوقات تقابل در میان اصوب و صوب نیز پیدا شد و گاهی هر صواب خطا که نظر بدین حق  
 مجتهد حکم صواب ارد پس خلاف حق در هیچ جانب نیست اقول پوشیده نماند کہ اگر دو کس باشند یکی از آنها یک  
 مندوب بجای آورد و دیگری را بجای نماند این را بحال تعبیر بجای گفت نموده و لکن تذکره عذر ذلک فقول  
 اگر تمنا می بود که ثابت نمائی کہ مخالفی کہ میان اصحاب ثلاثه و اصحاب جمل و اصحاب صفین میان این اصحاب  
 علیہ السلام بوده مثل فعل مندوب ترک نیست ہر چند نوبت باباحت سفک و یا بلکہ نوبت بالحد و تفسیر  
 و تبرا رسیده باشد پس باید کہ دلیلی بر نفائی برین بسیار و ہر گاہ این اثبات سانی بعد ازین ہر گاہ  
 واضح ثابت گما کہ این اباحت سفک و لعن طعن مندوب مثل اباحت خوارج و اصناف شریکین و غیر  
 مسلمانان نیست بلکہ آن حرام است و این مندوب مہذا و نیستی کہ باز در عالم تقدیر برای تہرہ خیر از خانہ  
 و خاصر بود نیست چہ مراد تو وقتی حاصل می شد کہ بنا بر قواعد امامیہ اصحابی مستحق لعن نباشد و این امر  
 چون از مہنعات است پس این ندوی محال یا کور خواہی و قال الناصب علیہ السلام مقدمہ ہم ہر قائل  
 چون بوجدان خود رجوع کند و حال دیگران را ہم تجربہ نماید یقین میداند کہ در اوقات بسیار اورا سب  
 و اذیت مدہشید یا بسبب و حادث غفلت از مقررات و مسلمات بلکہ بدیهیات ہم و میداند کہ  
 آن حرکتی و کلامی از وی تمییز بد و در بعضی اوقات این غفلت میسر میماند و در بعضی دیگر زود متنبہ شدہ و  
 خود خود میکند و این از لواحق بشریت است کہ بنی و خیر بنی و معصوم و خیر معصوم و ولی و غیر ولی و و غیر  
 عالم و محیط است اینقدر است کہ انبیاء را از پیشگاہ حضو خداوندی زود متنبہ میسازند و در غفلت  
 نمیگذارند و دیگران را این تنبیه قریب لازم نیست دلیل این دعوی از قرآن مجید و سنت پمیرایات و  
 روایات بی شمار است اول آنکہ حضرت موسی چون از شجرہ ندای انا اسد رسید و یقین معلوم فرمودند  
 کہ تجلی الہیت کہ کلام میفرماید و امر بالقامی عصا میماند و در ین حالت اصلا خوفی و خطرہ از هیچ مخلوق  
 نباید کرد کہ حضو قادر و الجلال و حفیظ با کمال است باز چون عصا خود را بصوت مار متحرک دیدند  
 بی اختیار فرار نمودند و اصلا پس پشت ندیدند تا آنکہ در عین کلام تنبیه واقع شد کہ لا تخف این  
 کلامی الی الرسول و دم وقت مقابلہ بسا حراں فرعون کہ بموجب عہدہ صادقہ آئی یقین  
 کہ مار غلبہ بر این ما خواهد شد قوله تعالی یا ایہنا انما امرنا بتبعکم الغالبون باز چون اسد حرا



ساحران بهیبت مجموعی سنا و عصا پارا انداختند و شور و شغب نمودند بی اختیار خود در دل  
 حضرت موسی بزمید قوله تعالی فاوحی فی نفسه خیفه موسی قلنا لا تخف انک انت الاهی سوم  
 در وقت مراجعت از طور و اطلاع بر کوسا که پرستی قوم خود و کمان آنکه حضرت بارون در بنی عرب المنکر دانایان  
 بدعت تقصیری فرموده باشند و ثوران غضب حقانی برین کار افتد راستیلا غفلت شد که اصلا بخاطر ایشان  
 که حضرت بارون معصومست و پیغمبرست و از معصوم و پیغمبر رضا بکفر و مداهنت درین امر عظیم چه قسم خواهد  
 چهارم در وقتی که با خضر عهد بستند که اصلا در ماجریات شما سوال نخواهم کرد چون امر عجیب و یدنان  
 عهد بخاطر ایشان نمایند و یا نکایش. پیش آمدند تجم حضرت ابراهیم با و صفت انستین کفر قوم لوط و تدعا  
 عذاب بر آنها و اعتقاد آن که حکم الهی نتوان صرف کرد در شفاعت آن مجرمان مجادله آغاز نهادند قوله  
 تعالی فلما ذهب عن ابراهیم الروح وجاءته البشیرة بجد لنا فی قوم لوط ان ابراهیم حلیم  
 اواه منیب یا ابراهیم عرض کن هذا انه قد جاء امر ربک و انهم عاتقهم عذاب غیر  
 و د ششم آنکه حضرت پیغمبر ما در مسجد منعمی متکلف بودند و وقت عشا که مردم بعد از نماز از مسجد بدر  
 و مسجد خالی شد حضرت صفیه وجه مطهره آنجناب برایت ایشان آمدند تا مدت دراز نشستند و خواستند  
 که بخانه خود باز گردند چون شب بسیار رفته بود حضرت پیغمبر همراه ایشان برآمدند تا بخانه رسانند و درین اثنا  
 دو کس از زمره انصار که اهل ایمان اخلاص بودند در اثنای راه پیش آمدند چون دیدند که آنجناب زنی همراه ایشان  
 است یک سو شدند و خواستند که زود گزیده رفته و در آنجناب بایشان فرمودند که باش و بشنوید که این زن مصطفی  
 یعنی زوجه من است انها عرض کردند که بار رسول الله سبحان الله از ما چه توقع بود که چه کمان میکردیم آنجناب  
 فرمود که شیطان دشمن آدمیست ترسبم که مبادا در دل شما ظن فاسد و گمان بد القا نماید پس معلوم شد با وجود  
 اعتقاد عصمت آنجناب ممکن بود که بسبب یدن این حالت که نسبت با عامه مناس محل شمت در دل ایشان توجیه هم  
 و نب از آنجناب پیدامی شد و منافی با آن اعتقاد عصمت بود و بفرموده آنکه اخبار بن ابی میسر قاطبه روایت کرده اند  
 عن ابی حمزة الثمالی عن ابی الحسین علیه السلام قال ابو حمزة قال لی علی بن الحسین کنت متکلیا  
 علی الحاکم و انا حزین متفکرا و دخل علی رجل حسرا و ذیاب طیب التواضع فظنی وجهی ثم قال  
 ما سبب حزنی قلت اتقوت مرفقة ابن الزید و قال نعم انی اتقوت ثم قال عن علی بن ابی حمزة ان ابی  
 حمزة قال لا تقول هل رایت احدا سأل الله فله به فله که تعرضت فلما رایت احدا



فجبت مرتکب فاذا بقائل اسمع صوته ولا امری تخصده یقول علی هذا علیر دین قصه  
 دهنرت نام را این دوشخ که معلوم هر مومن است بسبب شجاعت خوف غفلت بودند تا آنکه حضور را تنبیه کردند که برآید  
 پس اگر مثل این حالات مستمره بعضی صحابه را نسبت باین بیعت یا بعضی اهل بیت را نسبت بصحابه و فساد  
 و از ملاحظه فضائل و مناقب هم دیگر غافل کرده باشند چه عجب که امام سید عباد و چرا محل طعن و تشنیع باشد قوله  
 مقدمه نم هر عاقل چون بوجدان خود رجوع کند و حال دیگران را هم تجربه نماید یقین میداند که در اوقات صلوات  
 اقول از کمال شقاوت و بی ادبی است که انسان را غرض فاسد خود که اظهار برائت چند کس از اهل معاصی باشد  
 حیل و چاره جوید که اگر تمام شود لازم آید که هیچ یک از اشعار خواه فحار باشند و خواه کفار مستحق ذم و عتاب  
 نباشند و انبیا و اوصیا محل مدح و ستایش نمانند تفصیل این اجمال آنکه چنانچه مقتضای بشریت و بعضی افعال  
 انسان است و در گذشته اند چنین بعضی افعال مستحق ذم و عتاب در دنیا و خلوت نادر است و در آخرت گردانیده اند  
 اینجا است که افعال ایشان بعد از این که منقسم میشود بطرف اختیار و اضطرار و اختیار علی ان متصف با حکام  
 مشهوره میشود که واجب و حرام و مذکور و مکروه و مباح با و لوازم آثار هر یک از این مدح و ثواب و ذم و عتاب  
 و نخوان بآن ترتیب میشود حق سبحانه و تعالی اگر کسی چشم بصیرت داده باشد بدیده انصاف بیند و فرق کند  
 میان افعال انسانی و تمیز و در میان احکام آنها و حال حرام را مثل حال مکروه و مندوب را مثل واجب انکار و  
 مباحات را در پایه خود نگا دارد و تافشود که حال نبرد و شدا و ابوجعل و دیگر فراعنه است مثل حال انبیا  
 و اوصیا که جناب حق سبحانه و تعالی گواهی بصفت و طهارت ایشان داده و اهل اسلام بر عصمت و طهارت بعضی  
 از ایشان اتفاق نموده اند شود و تعیین شرائع و انزال کتب ارسال سل به عبت و بجا کرد و هرگاه این آیه  
 شد پس اجمال بنظر انصاف ملاحظه نماید نموده ایا حال فرعون و افعال ناشایسته او مثل حال حضرت موسی علیه السلام  
 در باب خون از عصا و تخو و لک میتواند شد که هیچ مسکنی تجویز نکند و بگوید که آنچه فرعون میگفت و میکرد بمقتضا  
 بشریت او را و هوای غفلتی عارض شده که اصلا با وجود تذکار و تکرار متنبه نگردد و همچنین کلام جاری میشود و با  
 نموده بصفت حضرت ابراهیم علیهم السلام حال ابراهیم بصفت نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم و شکلی نیست که هر که التزام این امر خواهد نمود  
 از همه اهل اسلام بیرون خواهد گردید فلا کلام لنا معه و هرگاه چنین نباشد پس کسی که خوف خدا و رسول داشته باشد  
 قول بعباد مذہب چرایی بیند و تامل ننماید که جناب امیر المومنین علیه السلام در معرض تذکار و احتیاج خطب  
 مرسلات و دیگر از اصناف خطابات هیچ دقیقه از دقائق نامرعی نگذاشته پس اگر با وجود این کسی قائل بعدم تنبیه قرار



فرمانت شود و برای منافقان و خفایا وسیله نجات سازد و چاره باب اول که از اشرف عرب بود و قریب به  
 با جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله داشت بذل بهدین نماید و برای خود این سعی مشکور و وسیله نجات بسیار و آری  
 پیچ عاقل افعال فاضلین حق البیت علیهم السلام را بعد ازین که جناب امیر علیه السلام در مجالس و محافل و همچنین  
 اصحاب و آیات و احادیث و دیگر فضائل احتجاج حیرت انخسر نموده با حل غفلت نماید از جمله آنچه فرموده اند که  
 حدیث مناشد که در طرق مخالف و موافق تفاوت بسیار است و نسبت تمام آنچه از آنحضرت اصحاب و برادران  
 نسبت به بر بجا دارد اکتفا ینماید پس باید دانست که روایت نموده است ابو بکر احمد بن محمد بن مرویه در کتاب  
 خود و او از جمله اعیان و اید ایشان است هم روایت نموده آن با عالمی که ملقب است بصدور الامیه خطب خوارزم  
 در کتاب خود که از بعضی است از امام طبرانی که او میگفت حدیث کرده بر سعید الرازی او گفت که حدیث کرده بر محمد بن  
 گفت که حدیث کرده بر ابن افریقیا و او گفت که حدیث کرده بر حیات بن محمد از ابی طفیل عامر بن اصدقه که او گفت بود  
 در روز شورش و راه که اصوات در میان شورش مرفوع گردید پس شنیدم که علی بن ابیطالب میگفت که مردی  
 نمودند ابی بکر را و من قسم خدا او را حق بودم بخلافت و می اطاعت نمودم فطر باینکه اگر من بیعت نکنم و اب  
 پر خاش را مفتوح سازم قوم کافر شوند و بعضی از اینها بعضی را بقتل رسانند و بعد ازین چون ابو بکر ازین جهان  
 و عمر را خلیفه ساخت من لی بخلافت و دم از او پس شنیدم و اطاعت کردم خوف آنکه اگر اطاعت نکنم کافر شوند  
 و الحال شایم خواهد که بچنان بیعت نمایند پس من اطاعت نمیکنم و بدرستی که عمر کرد و انسب مرا شتم و حج کسانند  
 فضل مرا و اینها نمیدانند فضیلت مرا خیال کرده اند که من ایشان در فضائل و کمالات و در وجه مساوت ام قسم خدا  
 اگر خواهم تکلم نمایم یا فضیلت خود را و انکم به حیثیتیکه پیچ از عرب و عجم و معا هد مشرک نتواند که یک خصیلت از خصای  
 مراد نماید و بعد از آن گفت که قسم میدهم شما را ای پیکران از شما خیر از من کسی است که عمر او حمزه بن عبد المطلب  
 گفتند فرمود آیا در میان شما کسی است خیر از من که برادر او باشد از من یا جناحین بطیوم مع الملائکه فی الجنة  
 گفتند نه فرمود آیا از شما کسی است که تگون له زوجة مثل زوجتی فاطمة بنت رسول الله سیدة نساء هذا  
 اکامه گفتند باز فرمود آیا احدی از شما هست که له سلطان مثل الحسن و حسین سبطا هذا اکامه ابنا  
 رسول الله خیر از من که تنه پس فرمود آیا از شما کسی است که قتل مشرکی قودش قبل گفتند باز فرمود که آیا کسی است  
 که وحدا لله تعالی قبل گفتند باز فرمود که آیا از شما کسی است که صلی القبلین قبل گفتند باز فرمود آیا از شما  
 هست که غسل رسول داده یا خیر از من گفتند باز فرمود آیا از شما کسی است که سکن المسجد یرویه جذبا غیر



گفتند باز فرمود ای کسی که شک است که دردت علیه شمس بعد از غروبها حتی صلی العصر غیر از من گفتند باز فرمود  
 ای کسی که شک است که قال رسول الله حين قرب اليه الطير واجبه اللهم عطني يا حبيب خلقك الملك  
 مع مر هذا الطير فجت وانا لا اعلم ما كان من قوله فدخل فقال النبي بارب غير از من گفتند باز فرمود  
 ای کسی که شک است که ان اقل المسترکیر عند کل شد بدلة تنزل بر رسول الله مني گفتند باز فرمود ای کسی که شک است  
 اعظم عناء عن رسول الله مني حين اضلجت عليه فراشه وقیت به بنفسی بذلت مهجتي و نه خیر من گفتند  
 نه باز فرمود ای در میان شما کسی که یاخذ الخمس غیر از من غیر از فاطمه گفتند باز فرمود ای در میان شما کسی که  
 له سهم في الحاجي و سهم في العام غیر از من گفتند نه باز فرمود ای کسی که در میان شما بطه کتاب الله غدی  
 سدا النبي ابواب المهاجرين وفتح بابي حتى قام اليه عمار حمزة والعباس قالوا يا رسول الله سدا  
 ابواسا وفتح باب علي فقال النبي والله ما انا لفتح بابيه ولا انا سدا ت ابوابكم بل الله فتح بابيه  
 ابوابكم گفتند نه باز فرمود ای در میان شما کسی که قم لله تعالی نوراً من السماء حتى قال فاني انظر حقه گفتند  
 اللهم باز فرمود ای کسی که ناجی رسول الله ستة عشر مرة حير بنزل جبريل يا ايها الذين امنوا  
 اذا ناجيتم الى رسول الله غير از من گفتند باز فرمود ای در میان شما کسی که ولي مخلص رسول الله غير من  
 گفتند باز فرمود ای در میان شما کسی که آخر عهد رسول الله حير و ضعه جفنة گفتند و و غير من  
 از صدر الامم مرويت که او با سواد خود از ابی فرورين مناشد زيا و ده براخي نوشته روايت کرده و ان این  
 که جناب امير عليه السلام فرمود که فانشد تکم الله هل تعلم معاشر المهاجرين والانصار ان جبريل  
 اتى النبي فقال يا محمد لا سيف الا ذوالفقار فلاقى الاعلى هل تعلم كان هذا قالوا اللهم نعم قال  
 فانشدكم الله هل تعلمون ان جبريل نزل على النبي صلعم قال يا محمد ان الله تعالي امرك ان تحب عليا  
 وتحب من يحبه فار الله يحب عليا ويحب من يحبه قالوا اللهم نعم وقال فانشدكم الله هل تعلمون  
 ان رسول الله قال يا ايها المهاجرون والانصار السابعة وقعت في راف و من ثمة وقعت في حجب  
 نور فوعده الجبار لا اله الا هو شيئا فلما رجع مر عبدا نادى صا در و راء المحجب نعل لاب  
 ابوك ابراهيم ونعم الاخ اخوك عيسى فاستوصيه ان تعلمون معاشر المهاجرين والانصار ان هذا  
 امر فقال من يسمي محمد بن عبد الرحمن عوف سمعها من رسول الله ولا فصحتها قال هل  
 تعلمون ان هذا يدخل المسجد حيا عمر قالوا اللهم قال فانشدكم الله ان الله ابواب المسجد



المسجد سدها وتركه بأبى قال اللهم نعم قال هل تعلمون انى كنت اذا قالت عن عيسى رسول الله  
 قال انت منى بمنزلة هارون مريمى لانه لا بنى بعدى قالوا اللهم نعم قال فهل تعلمون انى  
 حين اخذ الحسن والحسين جعل رسول الله يقول هى يا حسن فاطمة ان الحسين صغير واذا ضعف  
 منه وانت تقول هى يا حسن فقال لهما رسول الله لا تؤذين ان اقول لانا هى يا حسن وبقاى جبريل  
 يا حسن فمهل خلق منكم مثل هذه المنزلة نحر الصابرون ليقضى الله فى هذه البيعة امر اكان مفعول  
 ثم قال قد علمتم موضعى برسول الله القرابة القريبة والمنزلة الخصيصة وضحنى فى حجرا  
 وانا وليد يضمنى صدك ويلقنى فى فراشه ويمسنى جسدي ويشمى عرقه وكان يمسح الشئ ثم يلقي  
 وما وجد كذبة فى قول ولا خلطة فى فعل لقد قرأ الله من لدن كل فطما اعظم ملك  
 ملائكة يسلم به طريق المكارم محاسن الاخلاق عامة ليلة ونهارا ولقد كنت اتبعه اتباعا <sup>لفصل</sup>  
 اثرامه ويرفع لى كل يوم علما من اخلاقه ويامر لى بآفة قداء به ولقد كان يحاوت سنة حجاء  
 فاراه ولا يراه غيرى لم يجمع بيت يومئذ فى الاسلام غير رسول الله وخديجة وانا <sup>لهم</sup>  
 ارى نوحى الروحى والرسالة واشم ریح النبوة ولقد سمعت رنة الشيطان حين نزل الروحى عليه  
 فقلت يا رسول الله ما هذه الرنة فقال هذا الشيطان قد ابش من عبادته انك تسمع ما سمع  
 وتري ما ارى لا انك لست نبيا ولكنك زير وانا لى على خير ولقد كنت معه اصبلا لما اتاه  
 الملاء مرقش فقالوا له يا محمد اناب قدام عبيك عظيم المريد عه ابائك ولا احد من بنيك  
 ونحربك امر ان اجبت اليه ولربيتنا لا علمنا انك نبي رسول وان لم تفعل علمنا انك سارق  
 كذا فقال لهم وما تسألون قالوا تدعونا هذه الشجرة حتى تقلع بعروها وتقف بيزيلك  
 فقال ارب الله على كل شئ قدير فان فعل الله ذلك لكم تومنون وتشهدون بالحق قالوا نعم  
 فانا سار بكم ما تطلبون انى علم انكم ما تقبضون الى خير وان فيكم من يطرح فى نقاب من  
 يجرى لاجزائهم قال يا ايها الشجر ان كنت تومنين بالله واليوم الآخر وتعلمين انى <sup>الله</sup>  
 فانه لى بعرو قلبي حتى يقف بيدي يا ذر الله فى الذى بعثه بالحق لا تقلعت بعروها وجاء  
 ولها دوى شديد قصف كقصف ابيجة الطير حتى قفت بين يدي رسول الله موقفة  
 والقت بعضها الا على على رسول الله فعلت بعض اغصانها على منكبي كنت عريته فلما



انما یقوم الی خلد قالوا علواوا استکبارا فمرها فلیانک نصفها وبقی نصفها فامرهابذلک قبل  
 ان ینصفها کما عجب اقبال اشد ویاوکادت تلفت برسول الله فقالوا عثوا فمر هذا النصف  
 فلیبرجع الی نصفه کما کان فامرکه رسول الله فرجع فقلت انالاله الا الله انی اول مومن منک  
 یا رسول الله واول مومن بان الشجرة فعلت ما فعلت یا رسول الله تصدیقا لنبوتک واجلا لکلماتک  
 فقال لقوم کلهم انک ما حرک کتاب عجیب السحر خفیفیه وهل یصدقک فی امرک الا مثل  
 ما یأتیتمون وانی لمر القوم الذین لا تأخذهم فی الله لومة لائم سیما هم سیما الصدیقین وکلهم  
 کلام الا بواحرار اللیل وینار النهار متمسکون بحبل الله القرآن یجوبون سنن رسول الله لا یستکبرون  
 ولا یسلون ولا یفسدون قلوبهم فی الجنان واجسادهم فی العمل قال الناصب علیه علیه قد ربه  
 فی ملت عام راسبت بنون فضیلت خاص از نظر ساقط بناید کرد و مراعات حق آن فضیلت عام را از دست  
 نیامده و این مقدمه ثابت است عقلا و نقلدا اما عقلا پس بدینست که انتقای خاص تلزم انتقای عام نمیشود مثل  
 انتقای انسان و انتقای حیوان پس چون عام نفی نشد ثابت شد لعدم الواسطه بین النعمی الاثبات و چون ثابت  
 شد لوازم آن نیز ثابت شد تحقیقا لمعنی اللزوم و لهذا گفته اند که اذا ثبت الشئ ثبت بلوازمه و انقلدا  
 پس اهل کتاب که داخل در اهل ملت اند و احکام بسیار ترجیح داده اند بر غیر اهل کتاب مثل اکل فحشاء و کحل  
 زن ایشان را بی همین که هر چند فضیلت خاص یعنی ایمان به محمد صلی الله علیه و سلم در ایشان منقوض است لیکن  
 ایمان مطلق انبیاء دارند و از ان مقتضی امتیازشان است اکیس این معنی ندارد و عیبا و کفارت بر عجم ترجیح  
 داده اند از نظر بان که اولاد حضرت اسمعیل اند کو کفارت قریش بیشتر باشد و قریش را بر سایر عرب ترجیح داده اند  
 او نه ای باشم نباشند در گرفتن خمس و حرمت زکوة و علی القیاس در شریعت این مقدمه درجا با بسیار  
 و بطریق اگر خوف اطالت نمی بود تفصیل جزئیات آن پراخته می شد و قطع نظر از ان که این مقدمه بدلیل عقلیه  
 اثبات کرده شود مسلم است نزد فرقه امامیه نیز زیرا که نزد ایشان اولاد علی بودن فضیلتی است مشترک در  
 همه پیروان و بابت انماست چنانچه در کتب ایشان مصرح است حالانکه بعض علویه منکر امامت ائمه وقت خود  
 و از کتب این فضیلت عام که علوی بودن بیرون نمی روند با تنقاعی فضیلت خاص که اعتقاد امامت جمیع است  
 پیغمبر پنج علی بودن خود را شیعه علی گفتن منقبتی است عظیم که منکران امامت ائمه را نیز بسبب این منقبت گفتن  
 را باطل می گرداند و از ایشان جا بر نیست اما مطلب اول اینست که محمد بن الحنفیه پسر حضرت امیر عجمی امامت



امامت بر خود نمود و منکر امامت زین العابدین شد و پرخاش کرد تا آنکه نوبت محاکمه به حجر الاسود رسید و حجر الاسود  
برای امام زین العابدین گواهی داد لیکن محمد بن حنفیه تا آخر عمر از آن دعوی ست برداشت و تنهار را نابختخت  
و بشیعه کوفه در باب فلققت او نامه افروشت و بر قبال اهل شام و کین خوایی حضرت امام حسین و بر منصف و فرمود مختار  
بعد از فتح سرک امرای شام را با فتنه مدوسی هزار دینار نزد محمد بن حنفیه فرستادند بخیرت امام زین العابدین و آخر  
وقت رحلت پسر خود ابوهاشم را وصیت امامت فرمود و اعتقاد کی شیعه و حق محمد بن حنفیه و پسر ابوهاشم  
از اعتبار توقیه و کتب ایشان باید دید خص و صادر مجالس المومنین و نیز از آنجست که نه شریک و دعوی امامت  
برای نو و در خروج نمود بشیر و گفت که امام همان است در میان بالبلیت که اشکارا بشیر خروج کن تا آنکه  
خود را ینهان دارد و منکر امامت امام محمد باقر شد چنانچه قاضی نوراسود و دیگر شیعه از ابوبکر حصه می در مجلس  
و غیره نقل کرده اند و سلسله امامت و ایند دعوی در اولاد او جاری ماندی و متوکل نیز خروج کرده اند و  
امامت شدند و اعتقاد شیعه و در حق این اشخاص نیز در کتب ایشان مسطور و مذکور است و همه را بخوبی می کنند  
و واجب المجتهدی انکارند بلکه از حضرت امام جعفر نص صریح در مناقب ید شهید نقل میکنند که بعد از شهادت  
فرخاشر کنی الله فی تلال الدماء والله زید می هو و اصحابه شهداء مثل ماضی علی بن  
ابی طالب و اصحابه رواه الشیخ ابن بابویه فی الامالی عن فضل بن یسار و قاضی نوراسود در مجالس المومنین  
نیز در احوال فضل بن یسار این روایت کرده و نیز از آنجست که هر پنج پسر حضرت امام جعفر صادق یعنی محمد و  
جعفر و محمد و موسی و اسمعیل در باب امامت خلاف کردند عباد اسد افسطج برادر حقیقی امیل بود و مادرش فاطمه بنت  
حسین بن الحسن بن و امیل اکبر اولاد امام جعفر بود و بعضو ایشان فوت شده بدعوی و راست اسمعیل  
از جعفر و دعوی امامت نمود بموجب نص حضرت امام که ان هذا الامر فی الاکابر مما لم یکن له عاقله و ان  
هم حضرت جعفر را اوداده بود و نماز جنازه هم او خوانده و در قبره گذاشته و انگستری ایشان او گرفته و حضرت  
امام رسی امانت بانیز او را فرموده و محمد نیز دعوی امامت بر خود نمود و سندش آنکه حضرت امام محمد باقر علیه السلام  
فرموده اند که در خانه توبه بعد از بن کسپر خواهد شد که او را محمد نام خدای کنی و او امام خواهد بود و معجبات اهل ابد با امامت  
اسمعیل و احباب امامت اسحاق و موسویه است و طوم بعد از امام علی رضا علیه السلام خود را و بنی بر او و  
از شیعه انکه امامت ایشان بودند و بعد از انکه قثم بن محمد نیز دعوی امامت کرد و در این زمانه بنی بر او و  
بعد از امام حضرت علی نقی جعفر بن علی و دعوی امامت بر خود نمود و کسانی را که تا



منہ

حماری لقب گذشتہ و چون امام حسن عسکری فات یافتند جعفر تقویت گرفت در دعوی خود و گفت کہ حسن علی خلف نگذاشته و در امام شریعت کہ البتہ خلف داشته باشد پس قائلین بر امامت حسن بزرگتر بجعفر رجوع آوردند از آنجمله حسن بن فضال است کہ از مجتہدین محدثین و معتبرین شیعیہ است و بعد از جعفر بن علی پسر او علی بن جعفر و دختر او فاطمہ بنت جعفر بشرکت دعوی امامت نمودند و کسانی کہ معتقد امامت حسن بن علی العسکری اند نیز یازده فرقہ اند باجمله مخالفات این صاحبان باہم و انکار امامت یکدیگر از آن قبیل چیزی نیست کہ توان پوشید مصرع نہان کے مانند از سی کزو سازند محفلہا بہ خصوص اور میان امام حسن عسکری و جعفر بن علی بابت امامت مطاعت و نسبت بفسق و ارتکاب کبار نیز واقع شدہ چنانچہ شیعیہ خوب می دانند پس باوصف اینئمہ این بزرگواران را بجهت انتسابی کہ با حضرت امیر ازند مقبول و واجب التعظیم والمحبتہ می انگارند و از مخالفات و مشاجرات فیما بین خود ہا چشم پوشی و اغماض مینمایند و امام طلبان پس از آنجست کہ مختار ثقفی بالاجماع منکر امامت امام زین العابدین بود و مصدر افعال شیعیہ شدہ بود از آنجمله آنکہ پسر صلیبی حضرت امیر المومنین را کہ عبدالمہنام داشت در کوفہ بقتل رسانید و دیگر قبائح و شناع از وی بہ طور رسیدہ و باوصف اینئمہ قاضی نعمی را در احوال مختار از علامہ علی نقل نمودہ کہ در حسن عقیدہ او شیعیہ سختیست غایۃ الامر چون بر بعضی از احوال او اعتراض داشتند او را بدم و شتم تہل نمودہ اند و حضرت امام محمد باقر را بمعنی اطلاع یافتہ شیعیہ را از تعرض محتاج منع نمود کہ او کشتند کان بارگشت و بعد از ہماوردن تاداب کلامہ پس معلوم شد کہ چون شخص خود را شیعیہ علی گفت و با بجناب انتساب پیدا کرد ہر چو نمک باشد مقبول است او را بدم و شتم تعرض نمودن حرام است و نیز از یحجت کہ نزد اثنا عشریہ روایات فضائل و دیگر واقفیانہ و وسیعہ مقبول است و انہا نیز بعن و طعن جائز ندارند بنا بر آن کہ محبت علی بودند و خود را شیعیہ علی می گفتند ہر چند منکر امامت ایمید بسیار بودند و چون این مقدمہ ثابت شد پس اہل سنت میگویند کہ محمد را بجا علی فرض بیا کرد و محبت و ایمان بہ محمد را بجا محبت و اعتقاد و امامت علی باشد و اقارب و اناج و اصحاب محمد را از ہماجوہ و انصار بجا اولاد علی فرض بیا کرد و کسانی کہ دعوی محبت محمد صلی اللہ علیہ وسلم و ایمان بہ او مینمودند و جہاد شہنشاہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم و خدمت ازواج مطہرات و خاندان او بجا آوردند گو باوصف انکار و قدرنا شناسایی صدور افعال شیعیہ و افعال قبیحہ بجا مختار و بنیضا باید گذاشت و باہم موافقت باید کرد بلاشبہ ازواج و اصحاب کہ منکر خلافت حضرت امیر بودند در ابتدا و بابت و پیران نمودند مثل عائشہ و طلحہ و زبیر بلکہ خلفای ثلاثہ نیز بر عہد شیعیہ در پلہ محمد بن حنفیہ نہادند و عہد انفس و جہان



و جعفر بن علی بن جعفر و فاطمه بنت جعفر خواهند افتاد و مسویه و عمرو بن العاص و در پله مختار و بنی فاطمه و ثقیف خواهند شد و اگر گویند که محبت علی و شیعیت علی تاثیر می دارد که صاحبان از لعن و طعن محفوظ باشند و گویند که امامت از غیر منکر شود و بانها پر خاش ناید و انهارا باید که دید و محبت محمد صلی الله علیه و سلم و خود را مرت و شمر و انقدر تاثیر ندارد و که صاحبان با وجود انکار امامت و پر خاشش با دبی از لعن و طعن محفوظ گردند و گویند که این از دو سبب بیرون است یا محمد صلی الله علیه و سلم قصور می دارد و درجه یا علی فوایت دارد و درجه محمد صلی الله علیه و سلم و این شوق نزد شیعه باطل است که نزد ایشان مساوات محمد و علی در درجه ثابت است چنان که در باب نبوت گذشت و علی منقبت محمد صلی الله علیه و سلم که نبوت بر منصب علی که امامت علاوه برین مساوات است و لهذا در جمیع کتب شیعه امامت یا نبوت نبی گفته اند و چون این مقدمات عشره خاطر نشین شد استنتاج نتیجه باید نمود و الله الموفق الهاد

الی المقاصد المبدأ قوله مقدمه فمفیدت عام السبب و فی فضیلت خاص الی آخر المقدمه اقول معلوم نیست که چون قبل ازین فضیلت عام خوارج را که سبب این عبادات و شستن و غیره سبب و فی فضیلت خاص که حب بن ابیطالب علیه السلام قائل بود و فضائل ایشان بسیار و داد و خود را سر و خطاب الهی مقتضای

لم یقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون ساخت و اگر بگوید که رفع فضیلت خاص موجب قفاح فضیلت عام گردید و ناقض قول خودش کرده باشد و معذای شیعیان نیز همین جواب خواهند داد و این یکی از امور مضحکه این است که با وجود این چهره که دارد میگوید که دست از متابعت اهل بیت علیهم السلام برداشته بقواعد علوم نظری مطلب در اثبات سازد و نمیداند که این خیال محال است که میان علوم نظری و افعیه میان حق و حقه که مختصر و طریق اهل بیت است انفکاک واقع شود حاصل اینکه سبب کمال عبادت منی کلام اهل نظر که الباعه لایوقف بار قفاح الخاص باشد تفصیده که آن کرده که از همانجا که خاص رفع شده لابد است که عام باقی باشد و این بدیهی البطلان است آیا میتواند شد که با وجود ارتفاع انسانیت زید حیوانیت باقی باشد پس قائل امیرسد که چرا جائز نباشد که میان فضیلت خاص و فضیلت عام در مآخض فیہ علاقه مثل علاقه حقیقت و حقیقت و حقیقت خبسیه باشد که در هر ماده از مواد متحد فی الوجود است پس عدم آن عین عدم این خواهد بود و اینضا معلوم است که حقیقت و کمال فضیلت عام البلیس را چرا بنا بر عدم فضیلت خاص که عدم سجد آدم باشد از بعضی اعتبارات سابقا نموده و همچنین کلام در ابواب هم جاری میتواند شد و انضا معلوم نیست که فضیلت عام کدام لازم دارد و اگر نیز معلوم است که لازم فضیلت عام نباشد ای فضیله کانت آدم می باید تا حیوانیت را



باشد پس چرا اسلاف او سائر اهل اسلام اهل کتاب را اهل نار می دانند و اگر منظور نسبت که فی الجمله بحسب  
 هر چیز با اعتقاد ریشه باشد پس برای شیعیان چه ضرر داشته باشد زیرا که اینها میگویند که آن لازم نیست انستق  
 و حدیث مناکحت باشد ابتدا معلوم نیست که چه چاره خواهد جست برای اینکه حق تعالی بنا بر صحت که این ازین  
 نمره بعد از آنکه نسبت مقرر نموده و حال اینکه نظر بفضیلت عام با وجود کثرت و شستن باید عذاب بر آنها کمتر از  
 دیگران باشد اما اینچه در این لحاظ اهل بطرف شیعیان هر چند نمود که ایشان بپا فضیلت علوی خود از سادات  
 هر چیز نامساعد است و باشد قاضی امامت ائمه انا حشر علیهم السلام باشند تبری نمی نمایند پس این محض کما  
 من الله و انما اقول این بر غایت آن آمد که هر گاه یقیناً به ثبوت رسد که فلان کس چند امام زاده باشد مثلاً  
 یکی از اصحاب و پیروان و یا سکر کی از ضروریات دین ائمه از و بیزار می جویند و تبری نمایند و او را از جمله  
 منافقین بخارند اما تا وقتی که ثبوت نرسد و از احوال کسی بظاهر مسلمان باشد اطلاع حاصل نشده باشد  
 اما یا بعد از مطلقاً از تبری نمی نمایند و بر او لعن نمیکنند خواه از اولاد علی بن ابیطالب باشد و خواه از نسل  
 اهل بکر و عمر بنی که حمید بن اشعث را بر سر ایشان و محمد بن ابی بکر را ستایش مینمایند و همچنین بر خدمت امام رضی الله  
 روح و جان خفای دارند و هم در باب خدیجه و نسبت غنی آنها بخلاف عائشه و حفصه حاصل اینکه تا وقتی که برای  
 امام زاده به ثبوت نرسد هر چند روایات مختلفه وارد شده باشد برای خاطر ارجحی بکر و عمر و مریدان آنها  
 فیه انذار نه ما مارا در زمره اعدا دین حساب کنیم تو خواه از ما خوش خود شوی خواه ملال اندوز  
 و صحنه بدخواه و بختهم چند گیر خواه ملال و اگر با وجود این همه کسی بخواهد باطل که دارد و بطرف شیعیان  
 رسد او نماینده اینادریا و ادوات و امام زاده ها هر چند منکر امامت باشند احادیث مدح و صحت مینمایند تا به  
 عدم لعن بر اینها برای خود چار و جویند پس درینصوت چه جواب خواهند داد برای رفع شبهه شده کلام  
 از زاده بدگمانی بگویند که ای سازم و پیغمبر ایشان در باب فاکها نشسته و زوج زوجه زید و عایشه و انس  
 و صفر و زاده این یوسف و مثال اینها همچنین چاره بسته باشد با جمله اگر ابواب کبانی کشود شود تا به  
 و و استقامت کما امرت و لا تکر من الظالمین قال الناصب علیه علیه خاتمه انکتاب این نسخه  
 عجیب که مسمی بن محمد اثنا عشر است بعد از گذشتن دوازده قرن صد انچه بر نیه الانام علیه علی بلعین  
 و اصحابه ائمه و السلام است تحریر یافت و نقش اندام پذیرفت بحمد الله و الله و افق شمر علی که در  
 ابت ای این کلام را از شارر رفته بود و انجانب امید داری از فضل خدایت باری انکه این نسخه را قبول



مقبول درگاه خود ساخته جمیع مومنین و مومنات را بان بهره وافر عطا فرماید و رقم این ساله را انچه  
 و ثواب عظیم تفصل نماید بنده و کمال کر مه و سئول بعد تضرع و زاری از جناب او تعالی نشست که اگر فایده  
 یا بخشش قلمی را شنای تقریر و تحریر یا بنچه مرضی او تعالی نباشد در حق خود و دوستان خود و دیرین ساله  
 باشد محض عنایت بیغایت خود از ان جنود تجاوز کند و در دنیا و آخرت بدین خطه و خطه را بدین  
 لا تاخذنا نارینا او اخطانا ربنا ولا تحمل علينا اصرارکما حملته علی الذین من قبلنا  
 ربنا ولا تحملنا مالا طاقه لنا به و اعف عنا و اغفر لنا ان حسنات مولانا فانصرنا  
 علی القوم الکافرین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و اصحابه اجمعین بر حسنات یا حم  
 الراحین و اخره عوانا ان الحمد لله رب العالمین اقول خاتمه این عجاله نافع متضمن انکه جناب حکیم  
 علی الاطلاق از غایت لطیف و مصلحت خود التزام نموده که در هر عصری که با خواصی البینین تبلیغ  
 و شیاطین در اصناف بنی نوع انسان بهر دست و باجرات بدعات و شبهات خواهند که عوام مسلمین را  
 در ضلالت اندازند او تعالی و تقدس از ای آنها بمقتضا کمال فرعون و یحیی بعضی از بنده گان خود  
 موفق و مسدود تا بحج قاهره و برابین با هر صنوف شبهات محو و سکا بد مزخرفه آنها را اصل  
 باطل گرداند و صدق این مقال نظر یا بنچه میان فرود و جناب برابیم و میان سامری فرعون و جناب  
 موسی میان مشرکین بکه و جناب سید المرسلین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین گشته ظهور تمام دارد  
 و ازینجاست که جناب علی بن محمد علیه الصلوات و السلام میفرماید لو کایقی بعد غیبه قائم کم  
 علیه السلام من العلماء الداعین الیه والدالین علیه والذابین عر دینه بحج الله  
 والمنقذین لضعفاء عباد الله من شیطان ابلیس و مردیه من فحاش النواصب لایق  
 احلک الله عن غیر الله عز وجل و لکنهم الذین تمسکون از ملة قلوب ضعفاء الشیعة  
 کما یمسک صاحب الفینة سکانها اولئک هم الا فضل عند الله عز وجل و یحیی  
 در صواعق محرقه این حجر از این عباس روایت نموده از البی قال ما ظهر هل بدعة الا اظهر الله  
 فیهم حجة علی لسان من شاء من خلقه و جواب علی بن ابی حمزة الاسته و لا یجد لسنة الله تبدلا  
 چون درین اوان بعضی از اهل السنن ان خیال خام اینک خطه هندوستان و دیرین و زنگار از انفس  
 علمای اعلام شیعیه ثابو هم اسر شرقا و مکرمة خالصت خوشت که بشایه سلامی مسلمین را با فسون نابود



کہ حاکمی جسد لہ خواہ باشد کہ سالہ پستی خواند او تعالیٰ شانہ از کمال الشانہ و اکرام بند و ذلیل خود را مروت  
 ساختہ کہ باین کلام مختصر کہ در ابطال سحر و صواب صوابت بنزلہ ید بیضا متواتر شد بمصدق جائز  
 نیز موافق باطل و باطل کان بر حق فائز تمام حال نکند او را تمسکت و متلاشی گردانید و کاندہ لوی قراع  
 شود ہم چنین باین کہ سحر سامری و سحر زبانی و سخن گفتن ید بیضا است میگویم اما قولہ علیہ علیہ  
 و سور خاتمہ او موافق شرطیکہ را ابتدای این کلام باین اشارہ رفتہ بود و انجاب اقول پس نیست  
 بیغوغ چنانچہ محمد امجد و توفیقہ بود و حسن بونوع بیعت قلعة الله علی الکاذبین و برناظرین  
 این سالہ شفی و پوشیدہ نیست کہ لک و توفیقہ بود و اینکہ در یاد چارین و جیزہ لکرم نموده ایم  
 کہ خیر از آیات و احادیث و یکتب مخالفین و اقوال ایشان احتجاج نمائیم و در موضو احتیاج بغیر از آیات احادیث  
 متفق علیہا و اقوال علمای ایشان حدیثی از احادیث امامیہ کر نکرہ ایم و ہذا من الفضائل التي لا تنکرو  
 الحمد علی لک قولہ اگر فائدہ لسانی یا اثر شش قلمی را شناسی تحریر و تقریر انما اقول لیس ہذا اول قارک  
 مکتب فی کلا سلام چون بیعت امام شافعیہ واقع شدہ اگر فائدہ لسانیہ تاسیاً بتبعیۃ الامام ایتما واقع شدہ  
 عجیب نہ اما چون خلیفہ ثانی فرمودہ اند کہ ہم عباد الی ضلیمہا فافتملوا التماس عفو و تجاوز از ان متضمن  
 مخالفت خلیفہ ثانی کہ امام شافعیہ است خواهد بود اما تہیما مغفرت از جناب حق سبحانہ و تعالیٰ با وجود صراحت  
 رکناہ و احداث بدعات پس لالت میکند بر اینکہ بگویش شرح ش ایشان رسیدہ کہ توبہ الیہ بعدت صلا  
 منقول ہر کا و حق بمانہ نیست چنانچہ دلالت میکند بر این روایت یہی کہ جناب سید ابی سلیمان فرمودہ  
 لا یقبل الله لصاحب دین صلوة ولا صوما ولا صدقة ولا حجاً ولا عمرۃ ولا جہاداً ولا  
 صرفاً ولا عداً لا یخرج من الاسلام کما یخرج المشعرة من العجین ایضا قال عمر بن عبد الجبار  
 رعدہ قال رسول الله انا لله لصاحب البعۃ بالنبوة فیل یا رسول الله و کیف ذلک  
 قال قد اتریب قلبہ جہا و ایضا صاحب عواقب محرقہ آورده است از طبری یہی و ضیاء کہ  
 ان الله احتقر الموبہ علی صاحب کل بدعة و ایضا در بعضی احادیث وارد شدہ است کہ حال  
 مضمون ان این است کہ شخصی نادت مدیر می برای تحصیل دنیا از وجہ حلال نمود چون او را بدید شد تا بہ  
 مدت دیگر از وجہ حرام بدل حد و حمد خود در تحصیل آن نمود چون باین تقریب ہم برادر خود در شریفین  
 مجسم شد پیش او آمدہ گفت کہ ما این مدت از وجہ حلال و حرام طلب دنیا کردی و ترا دنیا میسر شد ای



احال اگر بگفتند که من نمی توانم الهی را در دل خود می توانی رسید و کام جهان را بشهید مقصود شیرین می توانی ساخت  
چون آن شخص از آن امر متفلسف و غم و شیطان بر جواب گفت که بدستی روی این دنیا باشد باید بود بر خلافت  
طریقه نبوی مردمان را دعوت باید فرمود و آن مرد فریقه دنیا بر طبق آن عمل نمود جمعی کثیر از مردمان را نصیب  
انداخت روزی چند برین نگذشت که دنیا با این جمیع نمود و از اموال و اسباب فیوضی زیاد و او را پند  
استمنا اولی و پیش خود مانده و حیایافت بعد مدت مدید چون از خواب غفلت بیدار شد با خود فکر کرد  
که در این راه چه کاری کردم که درین خود را بدینا فرو ختم و خود را استحقاق عذاب ابدی ساختم منی و ریکه برگرفت  
و بهر فرقه منیخ افتاد و کوفته خود را با آن نسبت و اظهار قوی و استغفار بدرگاه حق سبحانه تعالی نمود و جناب  
حق سبحانه تعالی پیغمبری از پیغمبران خود را وحی نمود که برو پیش این بنده منی بگو که اگر خود را ایقده بسته  
نگاه داری که گوشت و پوست و استخوانت از هم جدا شود بلکه آنکه در ضلالت انداخته هدایت تمام تو به  
هرگز مقبول نیست و هان ختم بالدعاء تلك الرسالة و منا الدعاء و علی الله

الاجابة فاقل كما قال نوح النبي اللهم اعداء اهل بيت الرسول  
مكروا مكرا كبيرا و قالوا القوم هم كذا تذرنا الهتكروا تذرنا  
وذا و لا ستواتقا و لا يغوث و يعوق و نسرا و قد  
اضلوا كثر و افلادنا تذرنا على الارض

مر الكافرين ديارا انك تذرنا هم

يضلوا عبادك و لا يلدوا الا فاجرا

كفارا رب اغفر لي و لوالدي

و لمن دخل بيتي مؤمنا

و للمؤمنين و المؤمنات

و لا تؤذ الظالمين

الاستبارة

در طبع مجمع البحرین به تمام محمد باقر  
محمد شاه موسوی علیه طبع پوشیده